

# ستاره

شماره ۱۲۲، ماهیون، بهمنماه ۱۳۱۱  
مخبره ۱۳۱۱، سال چهارم، شماره مسلسل ۴۵  
۱۳۱۱



۴۶



ستاره  
ملیون  
هنلد رکانل

گروپ هنرمندان

سینما  
در شهرهای افغانی استقامت

Ketabton.com



# سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک  
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم  
یک چیز هست که آن تراوش کردنی  
نست ... پس ادسی درین عالم  
برای کاری آمده است و مقصود -  
انست همین ان نمیکارده یس هیچ  
نکرده باشند ...

۶ خداوند فرمود [ ولقد کریمنا بن آدم  
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس  
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -  
نهامیاید و نه از زمینها میاید و نه  
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی  
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که  
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من  
میاید . ادسی را برای ان کارهای  
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست و رای دو جهانسی  
چنگم قدر خود نمید انسی  
مفروشه خویش از ان که تو بیس -  
گران بهامسی

از فیه مافیه  
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب  
دست باز دارد .  
عقاید و نظریات در مضامین به  
نویسنده گان متعلق است .

**ایڈیشن**  
**مستشرقین و مفسرین**  
**فون بیست**  
**رسم و عیادت**  
**دستخط حضرت**  
**تحت سوال قرار**  
**گرفتار است**

**در آفریقا**  
**در برخی مناطق آفریقا**  
**مشترکاً ۲۰ فیصد**  
**ایران**

**۵۲**

**پستولند داستان**

# رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



**باجا سفر**  
**۱۸ صفحہ**  
**چاپانہ**  
**سرزمین اعجاب تبہن بروید**

PROPERTY OF  
**ACKU**  
**5803**

صفو ۵۷

چامی سبہ  
 چامی سیاہ

## صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد فیلیہ  
**۳۸ صفحہ**

خداوندہ  
 ہوا قلب صحت خود و اطفال  
 تان باشیہ . محضرتنا  
 در مورد حفظ الخوخراکی  
 مکن ا ایکرم ہ شہر خط کتاب

**در شماره ۴ ماه**  
**جوڑا**  
**برای مشا**  
**این مطالبہ**  
**برادر لریم**

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فریدر شکا
- ترتیب ریورڈ پ روا شناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکو آواز خوان مدہ ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان  
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر ظنین  
 تلفون: ۲۴۵۱۰  
 معاون: محمد آصف معروف  
 تلفون: ۶۲۷۰۲  
 سکرترمسول: ضیا عبادی  
 خطاطی: کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ  
 عکاس: شمین گل  
 آمرچاپ: عبداللہ  
 لیتو تایپ: محمد عارف  
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح سروری تا  
 نشر علم صفحہ (۵۱)  
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان  
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)  
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان  
 لفظہ نورات ذیل را پتہ اوزقوندن تصحیح  
 تالیفہ (۱۲) بقہ درس ۱۲ بجای ۱۱  
 از صفحہ ۳۳ بقہ درس ۳۱ بجای ۳۰  
 از صفحہ ۳ بقہ درس ۳۱ بجای ۳۰  
 بقہ درس ۳۱ بجای ۳۰  
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس  
 حجب (تو اؤن) حجب (بھاسی مطالعہ  
 فریاند





انطباق در بسیاری

از مکاتب چاکوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



# در فرهنگ مکتب

## بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان و بیست و نهم

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام در جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش زو پدیدهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباق در بسیاری از مکاتب چاکوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حا ضری ها و ارتقای اتو ما تیک خا لسی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صنوف بالاتر پرو پلم سبری نمودن خطت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده ن شان از مکتب، کار که رهس را نیز در مکاتب اکثر اخوا ر و زا ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نسی داند فرزند شان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلما نی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا کافی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو نسا یان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربی بنده گذشته مرا چه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانوادده ها به برخی از مکاتب سرزده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صلحات سیاسی و ون مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن میا یند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صیح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور رینی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

### تدریس خلاف رشته در مکاتب

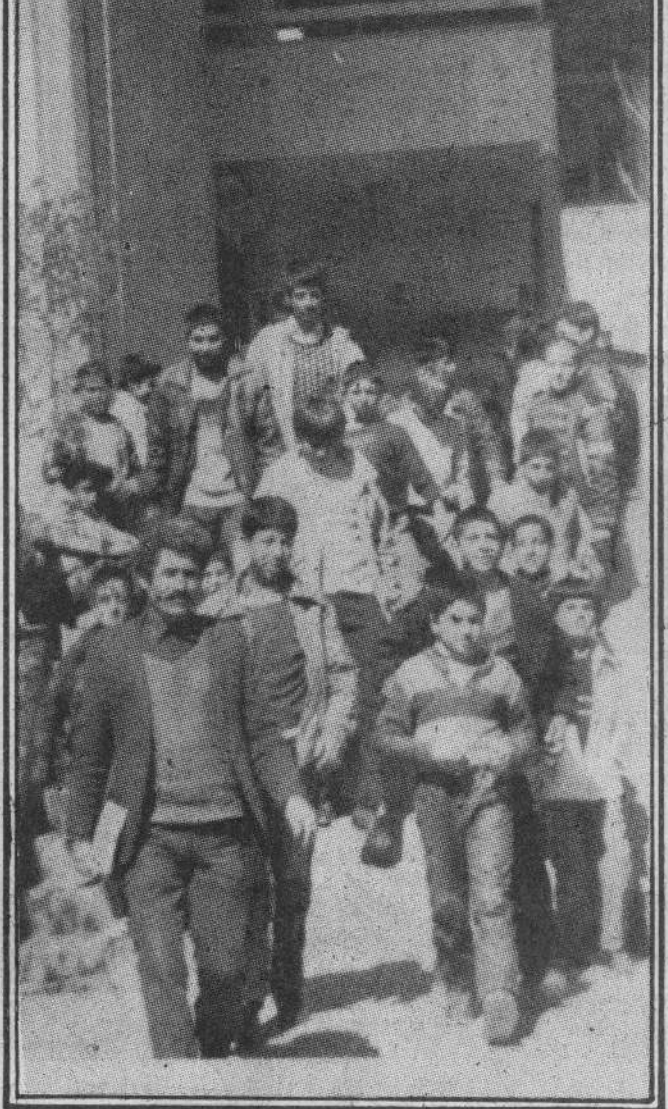
# آموزش ملی چی

## قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.)) خیر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شده اند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف

رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنوف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صنوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم راندریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زیان های آنرا متوجه بقوه د ر صفحه (۷۲)

### اصول تد ریس را مینمایند





کتابخانه  
جمهوری  
ایران

های معمولی تاس نمیگرفت. از جرمان  
مسابحه ها پیش به اساس وقت پول میخواست  
نوشته ها پیش آقای رامین با سوچا  
تعبیه و تنظیم میکرد...

♦ ♦ ♦  
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند  
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه  
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب  
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود  
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه  
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به  
هم نمی آمد! او که بجز در رول های مثبت  
جدی ظاهر نمیشد، دیگر از اجرای هیچ  
رولی روگردان نبود.

وین، کمدین، کرکتهای معمول  
هر سوزناز فری...  
وسرا انجام با تخیرات تازه تزیینده گس  
اوتام و نشان های د پگی نیز کامی کرد  
از برابر کرده های پرد، علم برداری تا  
بخت ما بگروین روی ستیز از خوانندگی،  
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس  
پارلمان. نه این ترتیب من اورا در سه  
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان  
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت  
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)  
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوشه  
لطفاً صفحه برگردانید)

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها  
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره  
امتیاز بچن ندا شتمیاشند. در جای اورا  
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند. اما جایی  
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت  
میدند و کسی اورا افتضا میزند. در کسی  
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم:

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را  
دیدم. اورا مرد محبوب و کم حرف و صمیمی  
یافتم. به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاشی  
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ  
ها را برایم بگوید. آن وقت ها او سکرتر  
ندا داشت. وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب  
نیسود. مرا به منزلش دعوت کرده بود.

♦ ♦ ♦  
دوسین بار ملاقات ما پس از چند سال  
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد. امتیاز  
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد  
هیچ نشانه بی از غرور و خودخواهی در وجودش  
پیدا نمیشد. این دوره، دوره ناامیدها  
و ناکامی های او بود. هنوز صمیمیت و کمروسی  
او به حال خودش بود.

♦ ♦ ♦  
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار  
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب  
سوپرستار را حاصل کرد. بازورنا نیست



ستاره  
ملیونی

هند در کابل

# گروپ هنرمندان

# سینمای هند

# در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا



# د پوهنه او ژوند

د شیر شاه رشاد زياره

د کتان دوپل به يوه کسه کې راغلی چې د څارندوی په مهور شيرک هامر به به خولی بوری مونسې وینست او څخه دخولې دخاوند خانګر کسی څرګندولی جو اوسنی کيښ.

فيزيک او بيولوژي دا توان لاس ته راوړی چې دشير لک څلورسل کاله خوا ترنجرې خوا زیات مسمومات دخو وینست او څخه لاس تراوړی.

که دنای سره ستاسې وینست یا نه شی دوی بر څی مخصوص له خوا ددی وینست او له مخې ستاسې به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چې به هغو به دسی هم یوه نیاست.

هر څل دسر ددغه اودنای سره ستاسې دوینست او پریښول داسې معنی لری لکه تاسې چې دخپلو خانګر نو عادتونو او شجرو به باب یادداست نای ته پریردی.

ستاسې دسر سمیدو او ویرې څرپلو څخه وروسته باسسه وینست کولی شی ستاسې به باب شهادت ورکړی چې تاسې به مخدره مواد اخته یاست او که به یا دیو معناد به شتان ایا که دیو سوداګر به شتان ؟

پاته راوړی



هواخواهان هنر امتیابہ بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابہ بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبودند. آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و آن ها به من هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

از بر سر ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابہ شخصیت و شهرت تمام گروپ هنری رانحت الشعاع قرار داده بود. و با وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است).

لحظات برگشت امتیابہ بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروپ هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابہ بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و میگفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. یگانه علاقتی من به محبت بیکران مردم است.



بچه در صحنه (۸۴)



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظامه از طریق تلویزیون و جراید یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریبا تمام سوالات در بیرومن فلم ها و زنده گی خانوادگی او میچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او از جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خودداری میکرد. حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهنش نمود تا کتبت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقتدانش چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد. زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همان نوازی های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. ولسن این نزدیک حقیقت سپید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحمیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدد پ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود).

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنها به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامیبودم، (اشاره به سوی امتیابہ نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابہ بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنهاسروری خوب بودن همه چیز نیست.

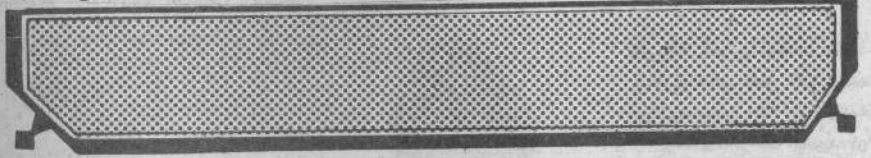
فکر کردم که امتیابہ باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابہ افرین گفتم.

امتیابہ بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند. هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام مسموس ها نقش داشتن در برابر امتیابہ را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شن طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره ها را در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابہ بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید.

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابہ گرم گرفت. هواخواهان امتیابہ دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند. اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابہ بچن و دنیس دینسز ونگها، رمیش شرم و مکمل آمدند و دیگران



امتیابہ بچن بانیم  
قرن عشر سنوز در  
نقش جو زنبق ۲۵ ساله  
روزی و حسین  
ظلم میشوود.



# گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کي بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کي تيرول. ده په کيسه ليکلو کي خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کي دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چي گراهام گرین دخورا استعداد لرونکي دي. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو په لړ کي هغه څه چي ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چي دې ترسپېرموزاوستلي وو. دې پوايي چي:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بلنې خوداسي يو ليکوال ښم چي له کاتولیکي افکار و سره مې عادت کړي وي.))

دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چي دا زما عادت شوي دي چي له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودې. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کي وزيريد. وروسته له دې چي ښوونځي او کالج يې دي ته ورسول - کورني يې دي داخصايو دخرابي له امله لندن ته واستاوه تر څو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چي دې اروا بيزندسکو معاینه کړې او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا پيريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کي يې ملایا - کينیا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چي دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړي وو، له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼي داديتور په توگه ونه سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کي يې واده وکړ چي يوزوي اوپوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کي له خپلي ښځي څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چي دتايمز له ورځپاڼي سره يې کارکاوه اوپه همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولي

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چي يوازي خواپه کيان دی. به وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړي هغه داچي په وينستانو کي دعناصررويش ښځي.

دالکولو په معتادينو کي کله چي دوی بنديغانو ته لوپړي د جست اندازه لږيږي اوداخپره ښځي چي معتاد کله الکول پس کړي دي. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چي دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېږي شي. ددې څپري له پاره يوازي دوينسته تنه کافي نه ده بلکي دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چي داډول معلومات ترسې په پياز کي خورا څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل لږيږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چي دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسي نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کيږي. او سايجل څرگندوي چي د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کيږي.

سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چي دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهشي يعني داميتود، نه شي کولی چي د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په

دټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چي يوازي خواپه کيان دی.

به وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړي هغه داچي په وينستانو کي دعناصررويش ښځي.

دالکولو په معتادينو کي کله چي دوی بنديغانو ته لوپړي د جست اندازه لږيږي اوداخپره ښځي چي معتاد کله الکول پس کړي دي. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چي دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېږي شي. ددې څپري له پاره يوازي دوينسته تنه کافي نه ده بلکي دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چي داډول معلومات ترسې په پياز کي خورا څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل لږيږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چي دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسي نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کيږي. او سايجل څرگندوي چي د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کيږي.

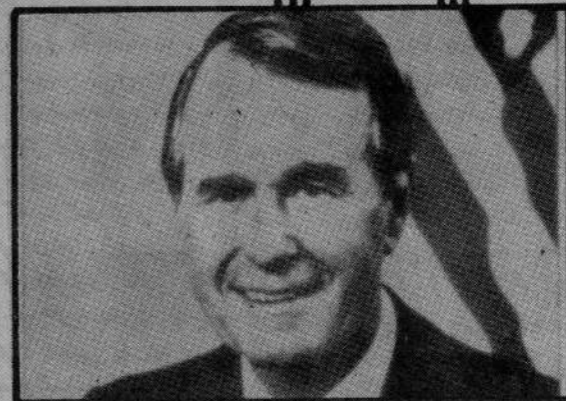
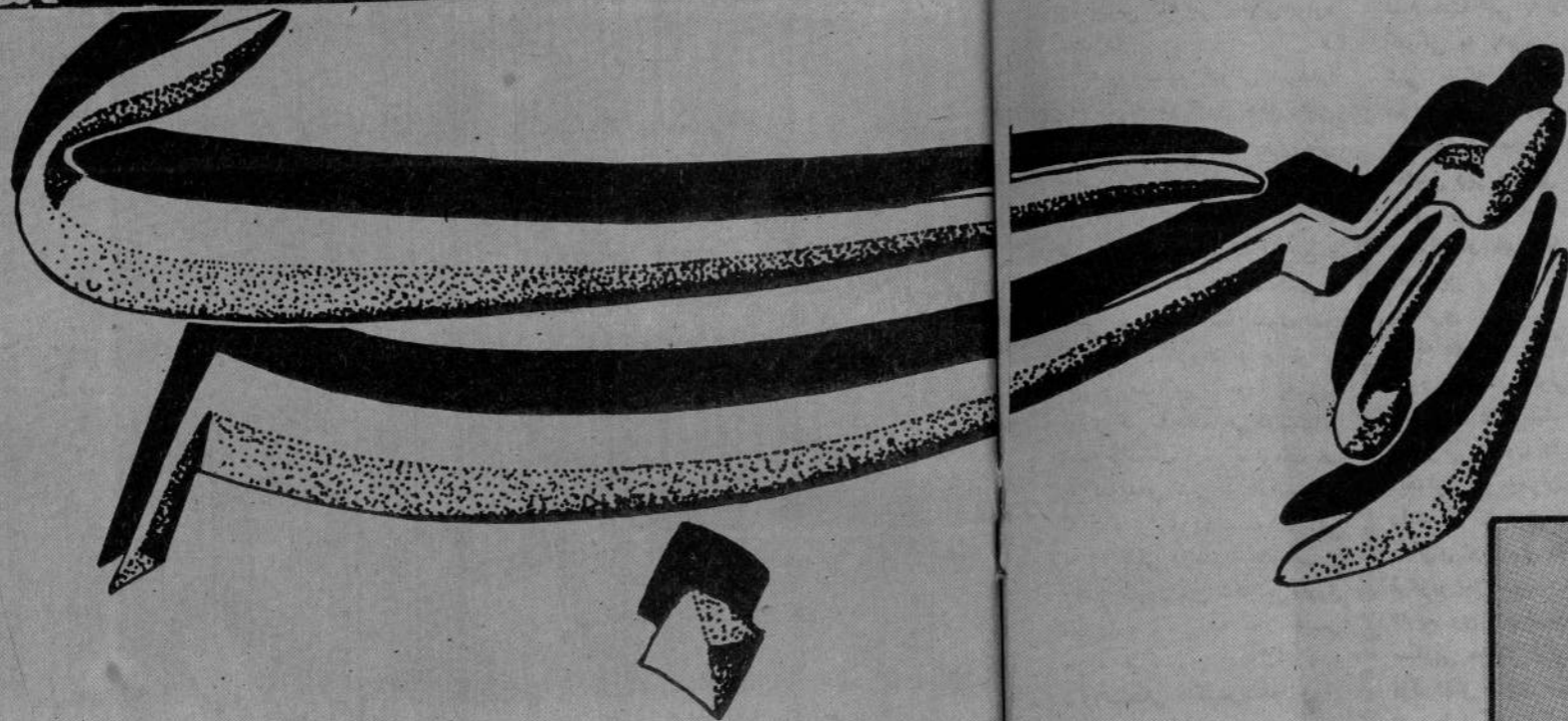
سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چي دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهشي يعني داميتود، نه شي کولی چي د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتادين دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښځي. کله چي د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کي داپلينا په ټاپو کي ناپليون بناپارت مرسو نودهغه ناي دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې وورکړل. په ۱۹۰۰ کال کي ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل شته او داسي نظريه منځ ته راغله چي ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوي دي. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چي انسان دی په وژل شي. د امپراتور به وينستانو کي د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کي زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کي دا کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيړني دلاس انجنس د کورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کي دفورمو کولو - جينستانو روناله سايجل - ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنو باومگارتنر له خوا زمویل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه ياديږي ځيني مشخصات يې دادی: يو سوي ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کي دويني به سيروم کي البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چي دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکتوي اټوم نښاسي اوراديو اکتوي مخدره موادلاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کي دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکتوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گڼوي. که په شيره کي دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ گڼ شي نوهغوي دالبوميني مادي سره دگڼيلو له پاره دراديو اکتوي ماليکولونو سره به سيالي کي لويږي. په نتيجه کي دالبوميني مادي يا محلول راديو اکتوي خاصيت لږيږي او کولی شوو شمير وچي البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکتوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتيږي بلکي د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کي ددې تجربې دلابراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کي دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر به وينستانو کي د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول اوپه زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چي څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکي دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمگنگسو درملو په ډول استعمالول چي همدغه افیون به وينستانو کي

# دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی  
 رامانند است که درجاده بی  
 بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن  
 تلاش میشود، بدینگونه که  
 انجن رانمتوان رو شن  
 کرد، زیرا بطری از کارافتیده  
 واز آنجا نیکه انجن رو شن  
 نمیشود، بطری نیز چارچ  
 نمیگردد. چنین بود که  
 آقای جیمز میکر یگورپرنز  
 بخران لاهیری ایالات متحده  
 امریکا را در سال ۱۹۸۴ در  
 کتاب خود به نام ((قدرت -  
 رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات  
 ضروری برای حل برابلمها  
 نمیتواند بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود، اما ایجاد رهبری  
 تازه بدون تغییرات عمده  
 ناممکن به نظر میرسد.  
 مگر استماره انجس و بطری  
 آقای برنز نسبت به شنس  
 سال قبل هنگامیکه ریگن  
 بر سر قدرت بود اکنون منا -  
 سبتر به نظر میرسد. امسال  
 امریکا بیجا در رهرو ردآینده به  
 گونه بی عجیبی فکر میکنند.  
 سیمای جنگ عقب نشینی و  
 تغییرات بزرگ همه و همه  
 زمینه را برای تجدید تقاضای

کهن به خاطر ایجاد رهبری  
 وی به میان می آورد. هنگامیکه  
 جورج بوش بین مردم  
 محبوبیت یافت، حتی هوا -  
 دارانش اورابه مثابه یک  
 رهبری که ملت را برای قرن  
 بهیست و یکم آماده میسازد  
 فکر نمیکنند.

اعضای کانگرس بدون  
 مقاومت باردیگر انتخاب  
 شدند و در دفتر رهبری سال  
 های ۱۹۹۰ مانند سالهای  
 ۱۹۷۰ اوضاع در هم و برهم  
 احساس گردید. البته این  
 حرفهای زشت و ناسزا نیست.  
 ای کاش واقعا رهبری ما نند  
 ماشین میبود. جیمز کارتر  
 و مایکل دو کاکیز استثنای چنین

فکر میکردند. بوش در سال  
 ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها  
 را به رقابت محض مورد  
 استهزا قرار داد، اما اوباعین  
 کوتاه نگری حکومت میکند.  
 کارهای آقای بوش همانند  
 کازتر معکوس رونالد ریگن  
 است. او آدم زیرک است،  
 مگر توانایی آزادی ندارد تا به  
 معجزه بی بنای برسد که برای  
 رهبری ضروری است. در جبهه  
 بندینهای ریگن هیچ گاه می او  
 را در صدر جدول روسای  
 جمهور مردمی قرار نداد و  
 به این ترتیب ریاست  
 او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد  
 اقل توانست آن را تاجایی  
 رهبری کند.  
 مگر تاسف هنوز هم بیشتر  
 میشود. رئیس جمهور کی  
 مقابله را میتواند ببیند،  
 چرا تصمیمش را نمیگیرد؟  
 پاسخ چنین است که رهبری  
 واقعی ریاست جمهوری ندرتاً  
 در هر ربع قرن ویا کمتر از آن  
 ظاهر میشود. نسلی که در  
 سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام  
 لنکلن را تعقیب کرد از آن  
 محروم شد، چنانچه بیشترین  
 زمان نیست و پنج سال بین  
 تیودورو فرانکلین روزولت

گریباجف وسیله خوبی برای از  
 بین بردن ستالینیزم و جنگ  
 سرد است. مگر شاید آدم  
 درستی برای نجات اقتصاد ملتش  
 نباشد. هنوز وقت است فهمیده  
 شود که لیخ والیسا رهبر  
 درخشان اتحادیه های کارگری  
 به ریاست جمهوری غیرکمو -  
 نیستی بولند قابل انتقال باشد.  
 هر کس میتواند رهبری  
 کند. رهبران باید با قدرت  
 شان چیزی را انجام دهند،  
 نه اینکه فقط قدرت داشته  
 باشند. مگر آقای جورج بوش  
 چی میخواهد انجام دهد؟  
 در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه  
 مشکل است که سخن به میان  
 آید و گفته شود.  
 رئیس ستاد او آقای جان  
 سوتونو در این اواخر به گروهی  
 از محافظه کاران گفت که:  
 ((کدام قانونی ویا لایحه  
 وجود ندارد که در دو سال  
 ضرورت به تصویب آن باشد)).  
 آقای بوش با چند هدف به  
 مقام ریاست جمهوری رسید.  
 رئیس جمهور که خود را تحصیل  
 کرده میگوید قبلاً از خود جرات  
 نشان نداده بود که کمپاین کند.  
 در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات  
 سیاسی قراز گرفت. آنها  
 اظهار کردند که بوش خودش  
 نمیداند که در مورد مساله  
 داغ روز چگونه بیاندیشد.  
 توصیه بوش در مورد خلیج  
 خیلی جدی بود. البته این همان  
 اندیشه های جوانی اش بود که  
 زباله کشیده و عملی گردید.  
 اصلاً او برای از بین بردن  
 بخران شرط بسته بود.  
 البته کانگرس خلی رهبری  
 را دقیقاً بر میگرد. در حالیکه  
 رهبران آن نسبت به بسیاری  
 از اسلاف خود توانایی بیشتر  
 بقیه در صفحه ۵۱

تغییرات ضروری بود  
 حل و ابرام ناممکن است  
 بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود،  
 اما ایجاد رهبری تازه...



# دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی  
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان  
شکایت نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی درآورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام هنرمند دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بداخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی سترویت) بدل کاملاً جد بدالبسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد من طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود منی ژوب تقریباً در هر ماه چند سائتی متروک تاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا منی ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون

جد بدامن های منی ژوب خوش به امید بریانودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی پادامهای منی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. ماهرین پاد پادین زبنا رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز غیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدید و از تعجب پاد هان باز برای چند لحظه دگر در جای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از صالها خبر شدند و بدون تأمل از جریمات فیسر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امیکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم منی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب منی ژوب نتوله یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت منی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندرین کویزین و پروگاردین فرانسوی را به مثابه پیشگامان مود منی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه منی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال منی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از منی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروا هین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیا لورن، بریت بارود، الیزابت تا پلیر حتی میهنند کملکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از منی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید منی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه به صورت صدها در یکی از خیابانهای شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰. ماهرین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ها متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند. فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن منی ژوب ارتباط مستقیم دارد. منی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند. آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا منی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری سازند. میلیونها نفر از جنس لطیف با زرم قدانی تا پلیرت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

# زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاب می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیاییان مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمرید پیار - نمت گاسترو انترولوژی استیتوت طب مسکوپرفه تداوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوانم مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

# جاپان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جاپان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جاپان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایلجا - پانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جاپانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جاپانی نیز تدریس می گردد. خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جاپان است. سفر گر با جف به جاپان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

# قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

# ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن اتمی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتمی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

# از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

# در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را ملغی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجموعی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان میناتورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صادرات محصولات صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعل - اند، گرفته میشود.

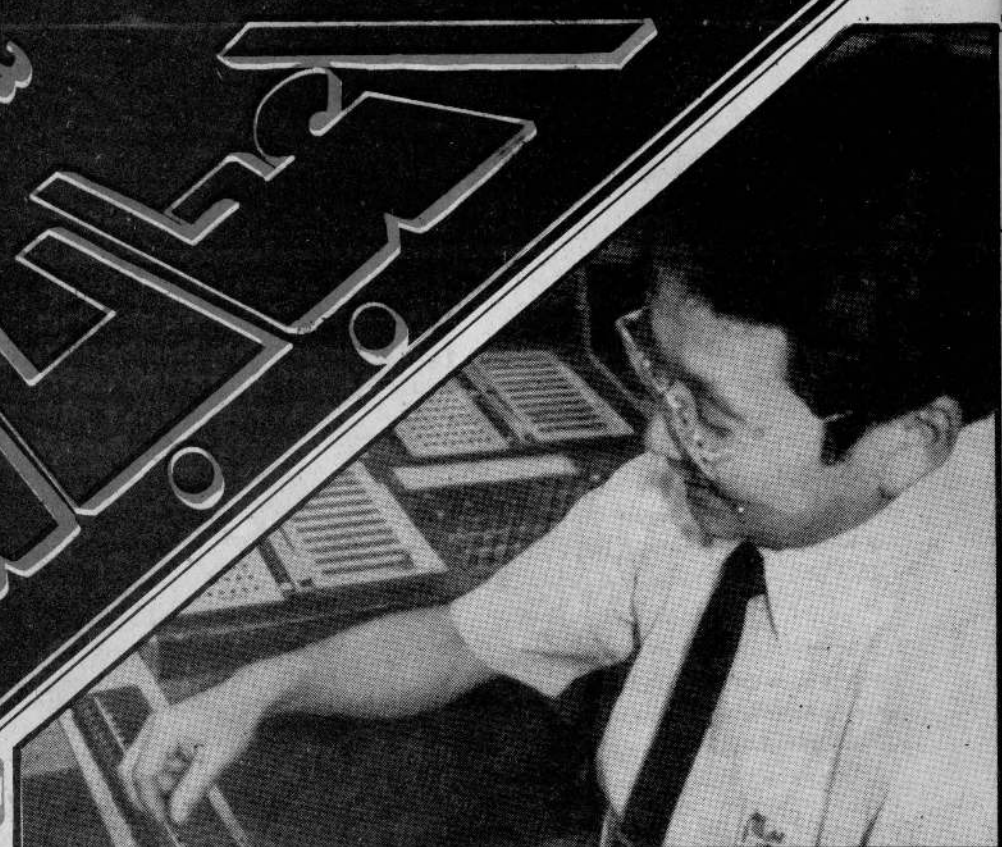
# تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذارند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

# پتر و گراد، پتر بورک یا لینگراد

همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لینگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لیسن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صداها می بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لینگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دوباره به پتر بورک

# سرزمین جایان



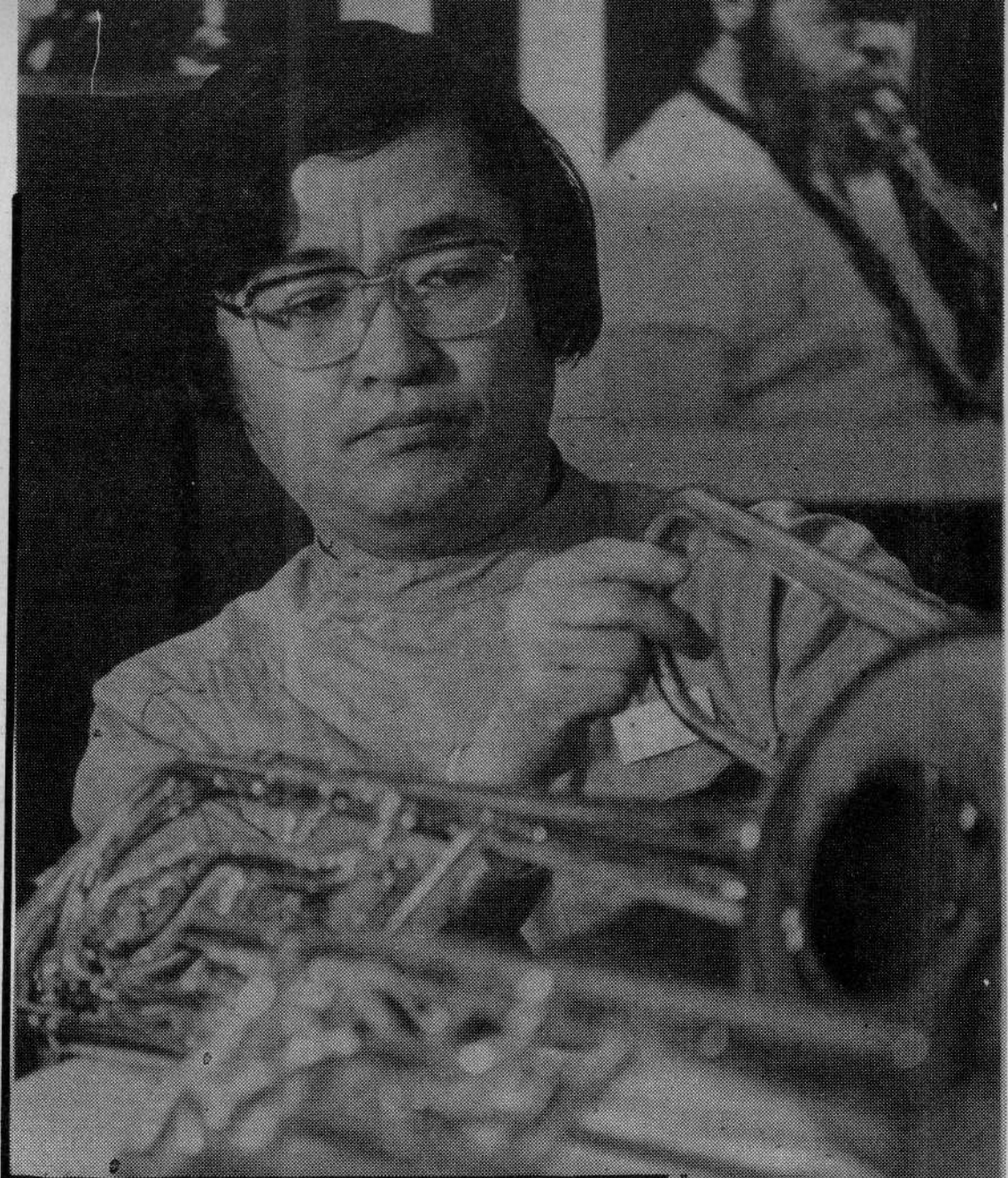
جایانی‌ها مردمان  
با فرهنگ اما کوشش  
می‌کنند  
جایانی‌ها تا در جیح می‌مانند  
تا البوم فرهنگی تمام  
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته های مختلف  
غربی به این کشور بود. اینبار  
عکس العمل جاپانی ها در ارتباط با  
خارجی های تازه وارد به شیوه ای  
دیگر بود. به طوری که تمامی آنان  
مجبور به ترک سواحل جاپان شدند  
و در آن دوران تحت رهبری های  
(توکوگاوا) کشور جاپان شکلی  
کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن  
عزالت آنان وصلی به مدت دو صد  
سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور  
شد تا سواحل خود را بر روی تجارت  
و مهمانوازی بگشاید و آن زمانی بود  
که کشتیهای جنگی امریکا تحت  
فرماندهی ((کومودومی. پری)) وارد  
آبهای آن کشور شدند که سر -  
انجا مش موافقت تا مه سال ۱۸۵۴  
بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به  
اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت  
و استواری مجدد امپراتوری شکل می  
گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی  
خود شد و شروع آن تغییر مرکز  
حکومتی از کیوتو به رادو ((توکیو  
امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند  
منتهی دوران کشور بود. حال زمانی  
بود که جاپانی های بایستی متوجه  
شوند که همسایگان آسیایی آنها به  
رتق وفتوق چه اموری می بردازند و  
بقعه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور  
خود را اینگونه زیر سوال می برد  
(آیا جاپانی ها بازم بدون جا باز  
جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر  
از زبان یکی از شخصیت های  
داستان اینطور می نویسد: ((بگذارید  
تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم  
دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور  
بپوشد. آنها خواهند توانست  
روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ  
و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل  
دنیا برای خود باز کنند... اما در  
صورتی که آنان بخاطر همین عادات  
سوغاوی راپیشه خود سازند دیگر  
امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند...))  
**مردم بزرگ اما گوشه گیر:**  
کشور و مردم جاپان رویهم رفته  
از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده  
اند که اولین آن درگیری با چین در  
قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن  
واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین  
آنان حکمفرما شد از جمله اینکه  
مردم جاپان خط روش آنتیسیزی و  
بسیاری از سیستمهای اجرایی در  
حکومت چین را وارد کشور خود کردند  
همچنان که قدرت چین روبه زوال می  
گذاشت سیطره جاپان در آسیا گسترده  
می شد!  
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب  
فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی  
که مانند چسب این مردم با ادب را  
به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را  
مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته  
باشند و با احترام به مالکیت های  
خصوصی خود را نهایت در خدمت  
اجتماع بدانند.  
می رسیم به تحلیل آقای هیروتو  
امپراطور جاپان که در این ارتباط می  
گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان  
به معنی از دست دادن همه چیز است  
اما از دست دادن همه چیز الزامه  
مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.  
**یک نقش مشکل:**  
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت  
را به اثبات می رساند که جاپانی ها  
تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن  
یا خارجی ها ندارند آنان ترجیح  
می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار  
خود را حفظ کنند. چه تاریخ و چه  
فرهنگ. جاپانی ها این مهم را به  
اثبات رسانده که آنان هرگز در  
صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر  
قدرت واحد خود را حاکم قلبها و  
های دیگر ملل بدانند و به نو  
رهبری دنیا را به انحصار خسو  
درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و  
توسعه اش هرگز جای مناسبی برای  
افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور  
کلی این کشور ماورای مطلوب برای  
جویندگان کار محسوب نمی گردد و  
مهاجرین چندان شوقی به سکسی  
گزین در آنجا ندارند  
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی  
دیگر کشورها برای جاپانی ها  
ستیزی رادیکال را مجسم می سازد  
ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف  
این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای  
هستند نویسنده معروف آقبای  
(کوماتسو) در کتاب پر فروش خود  
علت این مساله را در داستانی تجمعی  
چنین می داند که کشور جاپان  
بواسطه آتشفشانها و زلزله های  
سبب در زیر آفتاب خود را پنهان  
سوده و بسیاری از مردم بر ایسن  
نور اند که این جزیره دچار یک  
لاکت و بدبختی همیشگی است و  
نسته از دست اندر کاران امور  
کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی  
مناسب برای مردم خویش هستند  
اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو))  
به آن جا منتهی می شود که روزی  
مردم جاپان مجبور خواهند شد تا  
واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی  
بدیده های موجود را از دو دریچه جدا  
از هم نگاه می کنند و به اصطلاح  
منتقدند که هر شی، خارجی اعم از  
مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن  
می باشد و این تفکر اساسا بر می  
گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان.  
یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto)  
واورا (ura) !  
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما  
آنان به معنی جلو و یا صورت خارج  
است و مورد استعمال آن اصولا در  
ارتباط با ظاهر می باشد اما وا  
دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت  
پاداخل می باشد و استعمال آن در  
مواقعی است که منظور ماهیت یک  
چیز باشد.  
اصولا دو واژه ((اموتو)) و ((اورا))  
از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر -  
زمینی است که مردمش از یک سو  
خود را در برابر عادات و رفتار دنیای  
غرب می بینند و از سوی دیگر در  
حفظ رسوم و عادات متسی خود می  
کوشند بی شک چیزی که جاپانی ها  
را به حالت کنونی در آورده، جاپانی  
بودن آنهاست! نیرویی که جاپان  
امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی  
قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه  
بر همان نیرو می روند تا مقامسی  
ویژه در دنیا برای خود کسب کنند  
همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد  
۴۵ با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی  
پایان اساس قدرت آنان را تشکیل  
داده است.  
**روابط اجتماعی جاپان:**  
به گفته یکی از منتقدین جاپان

# اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلماس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش هایم چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بپسری هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

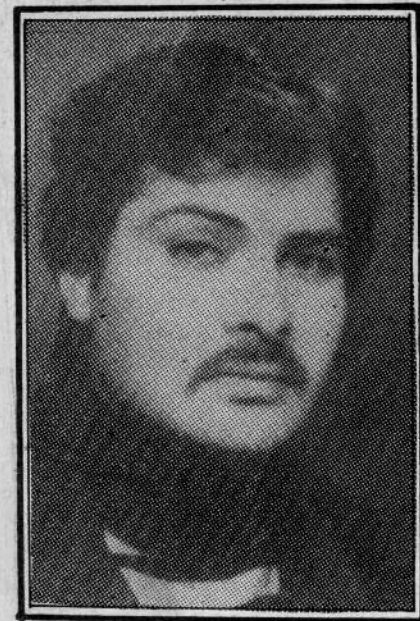
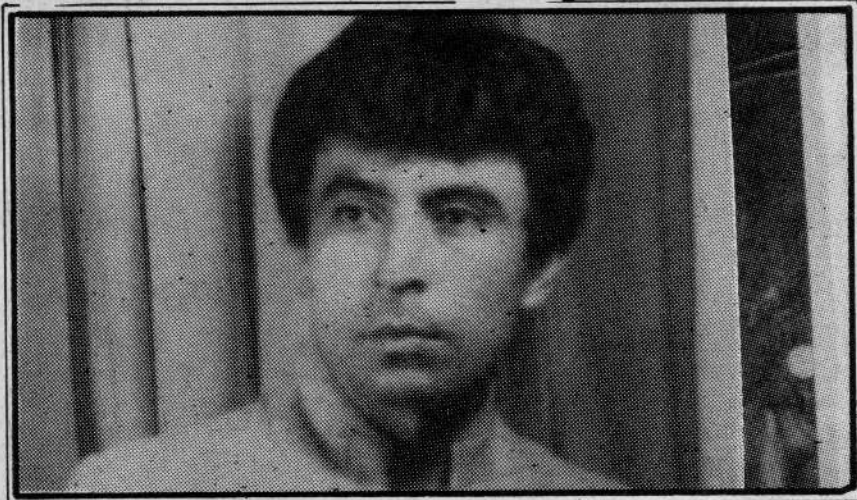


زیب الله انیل

## خوشحال دی ...

راد یوازتولینون کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی در ی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوی اوتلینون بی یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی بیژند نسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم در شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسسته بی لوبری لعل لیاره دگوند زوی به تلویزیونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینه نوم گیلونویشونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته در سید و به حال کی دی .



## سیریز با آهنگ های مجید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای از اورد بودم تلویزیون بودم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت سوار راد یو نموده و تصمص تلویزیونی ساختن برا نسیز دارد . وی میخواد برای عبد قربان بازمهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران آواز خود نماید .

# سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته مخدومه ویژه هروین تهیه کرده اند .

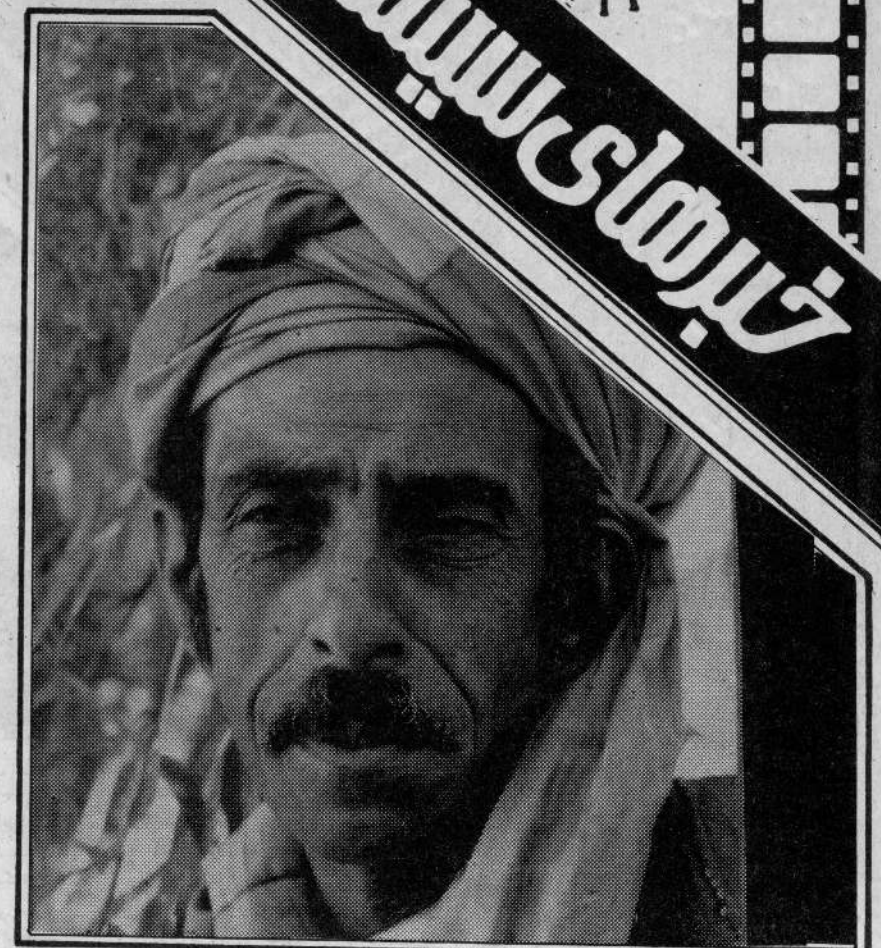
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما مخدومه به ویژه قاچاق هروین مچرخد که در همه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدانی رواج میابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



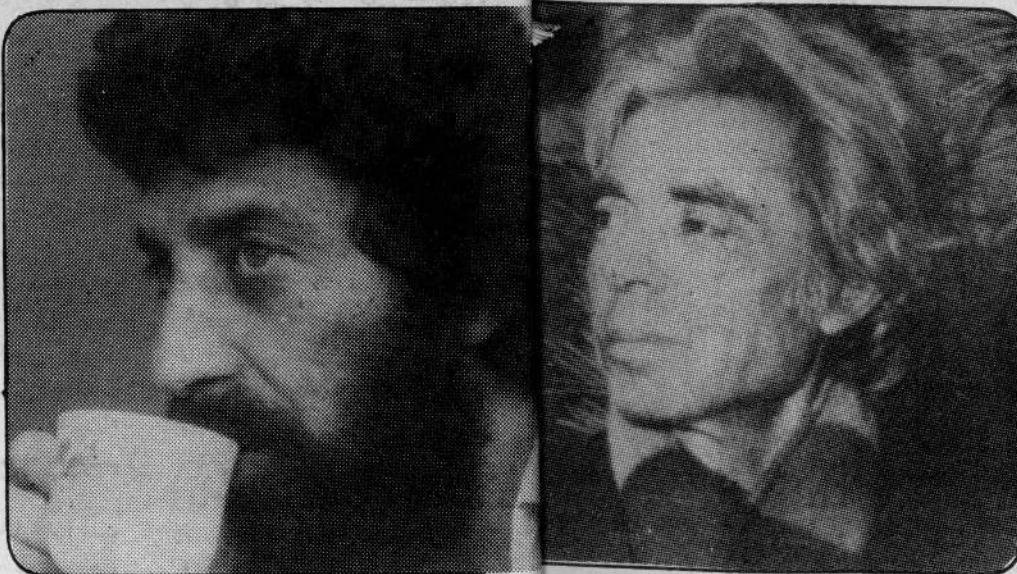
خبرهای بسیار تایتل

# هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علاقمندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که امید وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .



خير نو څخه ستاسو به موردکي ضدق وکړي نوډاکتر به ډير ژر ستاسو دمړوند ناخواله تشخيص کړي.

**د تداوی لاری چاری :**

که ستاسو ناخواله د ناروغی له کبله وی لومړنی گام د تداوی به خاطر دهغو فعالیتونو خنډول دی کوم چی درد زیاتوی- ځینی وخت امکان لری د همدغو فعا - لیتونو خنډول به ډیر لږ وخت کی موثر واقع شی. سر بیسره پردی نوری لاری چار دی هم د دغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دی، چی موږ اوس ورته اشاره کوو.

**د درمی پکاره ډول**

د پوی بلاستيکی سپک وزه ډډی به واسطه چی د لاس د مړوند سره برابره وی او کولای شی مړوند وساتي دهغه درد هم له منځه ځی که ډاکتر د اصمیع ونیسی نولاس به عادی حالت او یا هم تربخلسو درجوزایږی د دوی اوډریدو اونیو په شاوخوا کی به همدغه ډډه کی ساتی.

ځینی ډاکتران د ډډی همیشنی استفاده ته ترجیح ورکوی ځینی نور توصیه کوی څو یوازی دشپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

**د کورتیزون (دستروریند) تطبیقول :**

د کورتیزون په ډول دیوه دارو طبق کول دمړوند به اوږدوکی لیږدی وړ څو محدودی نتیجی له خانه سره لری . د پرسیدني پو ضد غیسو استروئیدی دارو :

دغه ډول داروگان چی سپرین اوډیو پروفن هم دهغو له ډلی څخه دی به ځینی کسانو کی کولای شی التهاب او پرسیدنه دومره لږه کړی چی درد له منځه یوسی.

**جراحی :**

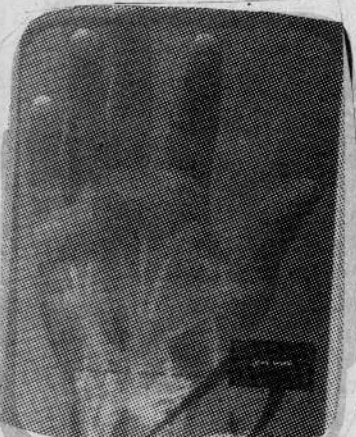
د جراحی عمل - چی دمړوند د وړی د جلا کولو په اثر مړوند هډوکی او وړی نور به منځنی عصب فشار نه راوړی پاتی په (۷۴) څنګه

ډاکتر ښایي دڅخه وغواړی چی خپله څنګه دمیز په سر کیردی به داسی حال کی چی میت اولاس موسم او عمو دی نیولی وی، خپل مړوند د پوی دقیقې به شاوخوا کی کوزونیسې که دغه حالت ستاسو د مړوند د درد سبب شونو معنو مپړی چی په دغه ناخواله اخته یاست.

**۲- د تانیل ښه :**

ډاکتر ښایي ډیسر ورو ستاسو دمړوند په منځنی عصب ضربه وو هی، که دغه ورو ضربی ستاسو به گوتو کی سوزیدنه رامنځته کړه علت یی کیدای شی دمړوند ناخواله وی.

**۳- دالکترو دیالیز ازماینښت :** د ډیاګنوز په ازماینښتو کی د برښنال جریان نه د ناروغی دوروستنی تشخيص لپاره زیاتی کتوری دی د عصبی لپږدوني سرعت مطالسی ، د الکتریکی تحریکونو دلپږدولود پاره د عصب قابلیت معلوموی. د دغو ازماینښتونو سرته



- بلاستيکی سپکه وږه دمړوند د ناخوالو لومړنی درمان رسول ښایي لږ نا آرامی ډډه برخه کړی څو که پوله د غسو

به ځینو وختونو کی به وږه کی دیوه کسیت شته وای یو بدوډی یا یوه پرسیدنه لکه روماتیزمی پرسیدنه د مړوند د کانل په منځنی عصب فشار زاوړی دمړوند، ناخواله که هم به نورو دلیلونو لکه د تروئید لږکارکول، دشکر ناروغسی ماتیدنه، مکروب یا ډاکرومگالی په نامه یوه بله نادره ناروغسی هم د بدوډی هپوفیز هم ځان ښکاره کړی، اما اصلی علت یی به ورځینو فعالیتونو کی مړوند کوزنیول دزیات وخت لپاره دی، هغه کارونه چی کیدای شی دغه ناروغی رامنځته کړی تکراری کارونه دی، د دغو کارونوله ډلی څخه ، لیکل، تایپ کول، انځورگری ، فوټر- چلول دمالیاری د وساینو څخه استفاده (پیل وهن) کالی مینځل، پیانو غږول، او بېل او گنځول (دی)

به مړوند بیدیدل داسی چی مړوند کوزیاتی شی هم د دغی ناخوالی دمنځته راتګ باعث گرځی، ډیری ښځی د حاملگی په دوران او یا هم د حاملگی ضد نابلیتونو د استفاده په وخت په دغه ناخواله اخته کیري .

**تشخیص :**

که دمړوند به ناخواله اخته یاست یوه یادوه ښی یسا ازماینښتونه ښایي به تشخيص کی درسره مرسته وکړی .

**۱- د فلورن قهرم :**

تیریری ترفشار لاندی راځی ، منځنی عصب حواس انتقالوی او دغنی گوتی ځینی حرکتونه کنترولوی په دغه عصب باندی فشار امکان لری د لاسو نسو دستنی ، ستنی کیدلو، گرځتی، سوزیدنی یادرد سبب وگرځتی به زیو هولاردو کی دمړوند ناخواله به غنی گوتی دشهادت پر گوتی ، منځنی او د خلورمی گوتی به نیمايی اثر واچوی . سوزیدنه، درد یا گرځتی کولای شی ځینی وخت بوزته خواته هم وځفای او بپ حتی اوږی ته هم ورسیري.

دغه ناخواله اخته کسبان زیاتره وای چی ددوی ناخواله دشپي اوسپار له خوا زیاته ده اوځینی وخت دعضلاتو دضعف یاستیدو او وچیدو هم اخته کیري.

که تاسو دا ډول ناخوالسی لری ښایي ځینی کارونه لکه ، دشپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبیل او خنډل او یا هم په لاسونو د تودو اوسرو او یو تویول په موقت ډول ورسره مرسته وکړی .



نو څخه اوسی چی دمړوند له رنځ څخه ناآرامه دی . ښځی دوه تربخه څله ترنارینه زیات په دغه ناخواله چی زیاتره به ښی لاس (هغه لاس چی ډیر ورباندی کار کیري) او د خلویستو نه تر شپیتو کالو عمر کی منځ ته راځی، اخته دی . دغه ناروغی به استثنایی حالاتو کی کیدای شی د عصبی او عضلاتی همیشنی ضایعاتو دمنځ ته راتګ باعث وگرځی اما که ښی نښانی یی ډیری سختی هم وی د بیخی ښه کیدو امکان یی ډیرزیات دی !

**د دغه ناخوالی عمل څه ښی دی ؟**

دمړوند به ناخواله کی د لاس د منځنی عصب هغه ټکی چی د ننوتوبه وخت کی د هډوکی او دمړوند له مفصل څخه جوړشوی

**ددغی ناخوالی پیل به**

**Carpal Tunnel Syndrome (C.T.S)** شپرت لری او ښایي یوه یا دواړه لاسونه له بی حسی او کرځتی اییا سوزیدنی سره یو ځای وی، امدوخه به تیریدو سره امکان لری درد هم رامنځ ته شی او اخته ناروغ ونشسی کولای ستاده کارونه چی به گوتو اولاسو اجرا کیري، سرته ورسوی، او په پای کی امکان لری د ډرکیا د لاسو سوزیدنه ناروغ دشپي له خوږه هم باځوی .

که تاسو په دغه ناروغی اخته یاست ښایي یوله هغو زرهاو

به عکس کی دمړوند شوی کله چی منځنی عصب نیول راوړی د مړوند ناخواله اوسوزنی سره یوځای به لاس او گوتوبی منځ ته راځی .

ناخوالو سبب شی . ښځی دوه تر پنځه څله تر نارینه زیات په دغه ناخواله چی زیاتره به ښی لاس کی وی اود خلویستو کلو عمر وروسته منځ ته راځی.

تکراری کارونه لکه لیکل ، تایپ کول ، انځورگری ، موټر چلول، دمالیاری دوسایلو نه استفاده، دکالو مینځل د پیانو غږول او بېل، گنډول او دستنو گنډول کیدای شی دمړوند د

# صالح

قوم نمود گوش از بند حسایش  
 بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر  
 داشتند وحش از مشاهده آثار صدق  
 و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح  
 را انکار کردند و دعوتش را استهزا  
 نمودند و گفتند: این دعوت از حق  
 دور و از راستی منحرف است آنگاه  
 بسر زنش و ملامتش بر داخند. و  
 چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی  
 ناقب او بید شمرند و گفتند:  
 بیش از این، آثار خیر و صلاح  
 در سیمای بدید بود، و ما تاسر از  
 ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار  
 بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم  
 و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم.  
 بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم  
 که پروردگار جهانیانست.  
 گروهی از خرد مندان و بی غرضان  
 با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند  
 ولی سران قوم، کبر ورزیدند و  
 بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و  
 در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند:  
 ای صالح! همانا که توازن فکر و  
 انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان  
 یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده،  
 یا سحری در باره ات کارگر افتاده،  
 از این رو نستجیده سخن میگوی.

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی -  
 مغتری نیستید.  
 جباران و سر کشان چون دیدند که  
 صالح در آئین خود راسخ و بمسک  
 حق خود متمسک است ترسیدند که  
 اتباع و اعوانش آتیوه شوند؛ و برای  
 ایشان بسیار دشوار بود که صالح  
 بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و  
 راهنمایی قوم نایل شود، و حق از  
 خود وحشترده ساخت. پس به  
 مستضعفین قوم که نور ایشان در  
 شمسستان دلپایشان تافت و خاطرشان  
 را بعباب صالح متوجه ساخته بو  
 گفتند: آیا شما صالح را فرستاده  
 پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجز مشغول بود  
 و یکرور به آبشخور میرفت و رو ز  
 دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت  
 و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم  
 را بصالح متوجه ساخت زیرا از این  
 راه صدق رسالتش را دریافتند و  
 بحقانیت دعوتش یقین کردند. این  
 ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشانرا  
 بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت  
 خود وحشترده ساخت. پس به  
 مستضعفین قوم که نور ایشان در  
 شمسستان دلپایشان تافت و خاطرشان  
 را بعباب صالح متوجه ساخته بو  
 گفتند: آیا شما صالح را فرستاده  
 پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش مینهند.  
 از دست شدت بیم و هراس گسام  
 و ابش میگشیدند. تا سر انعام یغنی  
 و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل  
 شدند و بیادامت که زن ز با چون  
 خواهشی کند مردان را ای ب آو دن  
 خواهشش سر و جان میبازند  
 عاشقان دلده که بامید نگاه هم  
 ناله و آهی داشتند منظره ای بهت  
 انگز و حیرت آور دیدند! از کطف  
 ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه  
 ((مصدق بن مبرج)) که دوشیزه ای  
 صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود  
 اکنون خویش را بر او عرضه میکند.  
 و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده  
 کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بیز  
 زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه  
 خود میخواند و یکی از دختران ماه -  
 طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد  
 و تنها تقاضای آن عروسان زریبا  
 اینست که این شتر را که خیا لشان  
 را ناراحت میدارد و نوبت آب را از  
 اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان  
 قبیله دارم میدهد. بی کنند  
 جوانان عشق از ایسن فرصت  
 استفاده کردند و آتش غریزه جفت  
 جویی در دلپایان شعله کشید و  
 شور عشق نیرو هاشان را مضاعف  
 ساخت. و جرات و جسارتشان را  
 بیفزود، تا در مقام تهیه وسایل کار  
 بصالح مخزونی یا بنفوعان و انصارش  
 برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان  
 قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت  
 وساعت معین در کعبه ناقه صالح  
 نشستند تا چون از آبشخور باز آمد  
 ((مصدق)) از کعبهگاه تیری بنشان  
 ساق پایش زها کرد که استخوان  
 زادرم شکست. شتر بر زمین افتاد  
 پایش تیره بر سینه اش فرو رفت  
 و آن را بکشت  
 بدینگونه ناقه صالح وای کرد  
 و از فرمان پروردگار شان رخ برتافتند  
 و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی  
 و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی  
 ما بیاور!

## قرآن مجید راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان  
 داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام  
 کردند و از سر معاوضه گفتند: ما  
 آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم.  
 یکرور ناقه صالح که بیکری سبتر  
 و شکلی مخصوص داشت چهار پایان  
 قوم را در داد و شترانشان را ترسانند  
 بود. از اینجهت وجود آن شتر را  
 که گامی هنگام احتیاج بس آب از  
 استفاده باز شان میبداشت تا پسند  
 داشتند. و بر آن خشم گرفتند. و از  
 طرفی چون وجود آن شتر حجتی  
 آشکار بر صحت دعوی صالح بود و  
 توجه قوم را باو روز افزون میساخت.  
 اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین  
 بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو  
 باوجود سابقه تهدید و انذار صالح  
 بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم  
 گرفتند. ولی باز در اجرای آن  
 تصمیم دچار تردید شدند و بر جان  
 خود ترسیدند و از فکر نزول ناب  
 وحشترده شدند و همچنان روزگاری  
 بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

بقیه در صفحه ۱۳

# ای قومی! چرا بدین حال هستید؟

شب دیجور حوادث از نور عقلت  
 روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه  
 روایت از کار های فرو بسته خود  
 گره بگشاییم ولی افسوس که آرزو  
 های مانقش بر آب شد. و تو هدیرن  
 گفتن را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند  
 پیش گرفتی. این چه آئین است که  
 ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش  
 خدایان پدرانمان منع میکنی، و  
 صورتکه ما با این عقیده بار آمده  
 و با این کیش بزرگ شده ایم ما در  
 کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم  
 و بسختن اطمینان نداریم و بصدق  
 مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و  
 رسم نیاکان خود را بسوای تس ترک  
 نخواهیم کرد.  
 صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش  
 را در میان ایشان اعلام فرمود. و  
 نعمتهای خدارا با ایشان یلا آوری  
 نمود. و از خشم و انتقام الهی بیشان  
 داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که  
 بخاطر شان آید گفت: من از دعوت  
 خود نفی نمیجویم. و غنیمتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی،  
 نه از جهت نسب بر ما برتری و نه  
 حجت حسب از ما فزونی و نه از جا  
 و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما  
 ما کسانی هستیم که از تو، به پیغمبری  
 شایسته تر و بر رسالت سزوار تر ند  
 و تنها چیزی که ترا با این راه داشته  
 جاه طلبی و مقام پرستی توانست!  
 قوم با این منطق ضعیف و بیان  
 سخیف میخواستند صالح را از دین  
 خود باز دارند و از دعوت خسو پیش  
 منصرف سازند. و با او چنین وانمود  
 کردند که اگر از او بیروی کننند راه  
 راست منحرف خواهند شد.  
 صالح از بهتانشان رخ بنافست و  
 بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد  
 گفت: ای قوم! هرگاه من با آنگه  
 از جانب پروردگار خود حجتی آشکار  
 دارم و از رحمت او برخوردارم راه و  
 رسم شما را پیش گیرم و با آئین  
 شما بگردم پروردگار خود را عصیان  
 کنم. پس کلام کس مرا از عذاب  
 او باز میدارد یا از عقابش امان می

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس  
 معجز و نشانی طلبیدند.  
 صالح شتری را بر انگیخت  
 گفت: آیت و علامت صدق دعوی من  
 این شتر است که یکرور آب میاشامد  
 و روز دیگر آبشخور را بسرای شما  
 میگذرد. پس او را در استفاده از  
 آب و مرتع آزاد گذارید.  
 صالح از طرفی دید که جاه طلبان  
 و متکبران قوم بر کفر خود اصرار  
 دارند و در پیروی باطل یا فشاری  
 میکنند و از طرفی این نکته را هم در  
 نظر داشت که منکر از ظهور حجت  
 خصم خود بریشان میشود و از آشکار  
 شدن برهان او بیسناک میگردد. بلکه  
 کینه نهانش از قیام شاهد و فوت  
 برهان بجیش میآید. پس ترسید  
 که میباید منکران بکشتن آن شتر  
 برخیزند. از اینرو ایشان را از قیام  
 با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد  
 دست با زردن آن ناقه بگشایید که  
 اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما  
 نازل خواهد شد.

گفتند: آری ما برسالتش ایمان  
 داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام  
 کردند و از سر معاوضه گفتند: ما  
 آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم.  
 یکرور ناقه صالح که بیکری سبتر  
 و شکلی مخصوص داشت چهار پایان  
 قوم را در داد و شترانشان را ترسانند  
 بود. از اینجهت وجود آن شتر را  
 که گامی هنگام احتیاج بس آب از  
 استفاده باز شان میبداشت تا پسند  
 داشتند. و بر آن خشم گرفتند. و از  
 طرفی چون وجود آن شتر حجتی  
 آشکار بر صحت دعوی صالح بود و  
 توجه قوم را باو روز افزون میساخت.  
 اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین  
 بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو  
 باوجود سابقه تهدید و انذار صالح  
 بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم  
 گرفتند. ولی باز در اجرای آن  
 تصمیم دچار تردید شدند و بر جان  
 خود ترسیدند و از فکر نزول ناب  
 وحشترده شدند و همچنان روزگاری  
 بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

سره لاس  
اوگريوان  
دی

# تشت اولیوالی

زموڼر  
فرهنگی  
محیطیو  
ډول



خومره گټه اخېستی شی  
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی  
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون  
کې د فسر پتوب ویاړ لومړنۍ د دغه  
فرهنگي بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی  
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند  
کې چې له روسیو مراحلو وروسته په خپل اعتبار  
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي  
شتمنیو ټولې خواړې پیلېدل کېږي او هم  
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکزي چې هند او سره افغانستان  
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده  
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پښتانه گوران  
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره  
اشنادي .  
اکبر کرکزي تراوسه خپلې خلوپ اثارونه  
خپاره کړي دي .



باید فرهنگي مسایلو  
لسره جنگي، خشن او  
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم  
لاري چاري نېدل کېږي .  
له دې چې تیرښود افغانستان د فرهنگي  
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو  
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي  
توګه د هیواد دوران تولېز - سیاسي حالت  
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې  
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر  
زموڼ د ټولني اوسني فرهنگي حالت د خوراکی  
موادو د ترخولو څخه په تردې ، پورتنیو  
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

کېسو مجموعه .  
- شپې د لنډو کېسو مجموعه .  
- خياد بي ياد وېسې د تحقيقي مقالو مجموعه  
- په خانقاه کې د پانېز روښان عرفانسی  
اؤ فلسفي څېره د نوي تحقيقي اثر ، موزيک  
د فرهنگي نړيوالې لېسې په اړوند اوده هیواد  
پښتو ادب بياتوان په خاصه توګه پښتو  
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې  
دادي څېړنې .  
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-  
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې  
د فرهنگي لاس ته راوړنو او ټولګو وکړي  
هغه څه چې د فرهنگي لاس ته راوړنو د اعلام سره  
اړه لري پیل او زموڼ د هیواد فرهنگي حالت  
په څه دي دغه دوه مفروضه سره توپیر  
لري په دې مانا چې فرهنگي لاس ته راوړنو  
د نړيوال سازمان له خوا په نړيواله سطحه  
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه زموڼ  
دري کاله تېرېږي چې خوږې نوي پیل کېږي  
چې په دې باب پيلېځ او توضیحات ورکړي .  
لسره د سوېدن له پاره هم اعلان شوي و .  
د منګولیا له پاره هم اړد افغانستان له پاره هم  
خود وروسته پاتې هیواد ونو د فرهنگي تپولو  
اوسانلو پورې اړه لري چې خوسره کولسی  
شی د دغه ډول مابینونو څخه د کسان  
او خپلې ټولني او هیواد د فرهنگ په کسبه

روایي دي زيات کوشنونه کېږي . خو په  
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اروان  
کې د ويره زوړې رنسي اغېز لري دي چې  
موڼ ښه روحانه عاجزه کړي پیاوړتیا ورکړي او  
په ډېل سره د خبرو کولو حوصله نه لري ، پورتنیو  
ډېل د خبرې اوريدو وړ نه لري ، پوله بله  
د پوښتنې ژمن نه لري ، په ډول وچ اخېستو  
پوخت پورتنیو د اخیستو فرهنگي حالت نه  
دي .  
زموڼ اوسني فرهنگي حالت له دې امله  
هم وچار او ګوډوي چې په دې څو تپوړو  
کلونو کې چې په پوره جدي اړه وه خپل فرهنگي  
اوتیاراتیخ ته مریاد مراجعه کړي وای .  
اوله همو موزده کړه کړي وای له هغو  
سره په هولحاظ پردې شو . هراولس په  
نسی توګه دغه ډول فرهنگي پردې یو الی  
زغلی شي خو زموڼ له پاره دانانو د نسخه وړ  
موڼ په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتو کې  
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر  
کولو اړي . خو موڼ له سره وروسته متوجه شوي  
په دې پورې باید پری نه ښودل شي . باید  
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د  
غضب له مخې چلنده ونشي .  
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایږد  
د فرهنگ په نیم ارزایی نه شي ، باید د سطحی  
ګروسی بحاي دقت ، تاامل او ځواک افروز فکر  
ونیسي . (باید د خومړي او لامل وګورسرا  
توپیر وشي ، له پاره د هر چا زړه چې څه  
وښیئ له هماغه لیکي . چاپېري او څېړنې پښ  
باید مسولانه چلند وشي .  
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم  
حد پیل کوي . دوام کوي . اړدولتی فرهنگي  
مؤسسات اړد همو مسولین څه ډول فکر  
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي  
پرمخوړد کوي اوک جنگي - له اوسني څو تپي  
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب  
نه ، بېلګی یی مورو وڅوښی و . هڅه په  
کوم سټو چې موڼ ولاړ یو هغه خوږې او  
ر قیږې او فرهنگي بنسټ نه لري .  
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼ  
په هیواد کې د نقد او کره کسې په څه کوم  
پدې په موجود دده . هرڅه . چه لیکل

کنړي یاد مصلحت له مخې دي بایدل اخېستل  
وي . اویاهم د چاغزت پاهانت او خوار کول  
په مینغ کې دي . ستاسو نظرڅه دي ؟  
په پښتو ادب بياتوان کې نقد د پښتو  
ادب بياتوانی ته په کتلو سره لرغوني تاریخ لري  
په ټولو فرهنگي مقناطمو او بياتوانو کې فرهنگي  
مخاضل منځ ته راغلي او د فرهنگ د پاره پسی  
کار کړي دي . شعر د پاره یی کار کړي دي  
نشر د پاره یی کار کړي دي . او حتی لیکنه  
یې کړي دي . مثلاً د روسا نیانوپه نهضت  
کې د شعر په برخه کې ، وروسته د خوشحال  
خان په ادبي نهضت کې چه د هغه کورنی  
په دوام ورکونکی وه اوله هغه نه وروسته هم  
نقد لیکل موجود په پښتو ادب کې موجوده وه  
چې د هغه نه انگار خوشکولای . ولی فکر  
کوم چې ستاسو سوال معاصر فرهنگ ته  
متوجه وي . په معاصر ادب کې هم بیا پوري  
نقادان لرو . مثلاً د هغی له جملی نه  
محمد الله بی شپون . د پښتو نقد او چې  
په د پوره زبرد شوی او په عیارات او جرات سره  
یې نقدونه کول . په شعر باندې په داستانه  
نو باندې . اوه نورو مسایلو باندې له هغه  
پرتو نور محققین ، شاعران اولیکوالان هم  
لکه تړي ، لکه پاری جفانی ازبور . ولسی  
دا ساله په اوسنيو شرايطو او تپو څو کلونو کې  
په ډول ده . په دې مانا چې اوس په  
رښتیا هم چه په پښتو ادب بياتوان کې نقد هغو  
مړه چې توقع کېږي . او هومره چې  
د پښتو ادب بياتوان . مختلف زانړونه او برخسې  
تکامل کوي . نقد هومره جودت پرمختلک  
نه وه کړي . اود اعینې خاص او مختلف  
عوامل لري چې که یی وڅوښی و پښتات  
دي . په مجموع کې فرهنگي وضع ، او فرهنگي  
حالت همداسی ده چې پرمختداد فرهنگيان  
د دې پرمخې چه په معان باندې کار کړي .  
هغوي د خپل صلاحیت او د خپل حد نه  
زیاته ادعا کوي . اود اد نقد اړد نقد حوصله  
له مینځه وړي .  
په داسی . د پښتو ادب د شعر په  
پرتله داستان نسبتاً معوان زانړدي . گرچه  
نقد کول په دواړو کې . په شعر کې اوسه  
داستان کې مشکل کاري . څوکا له مخ کس



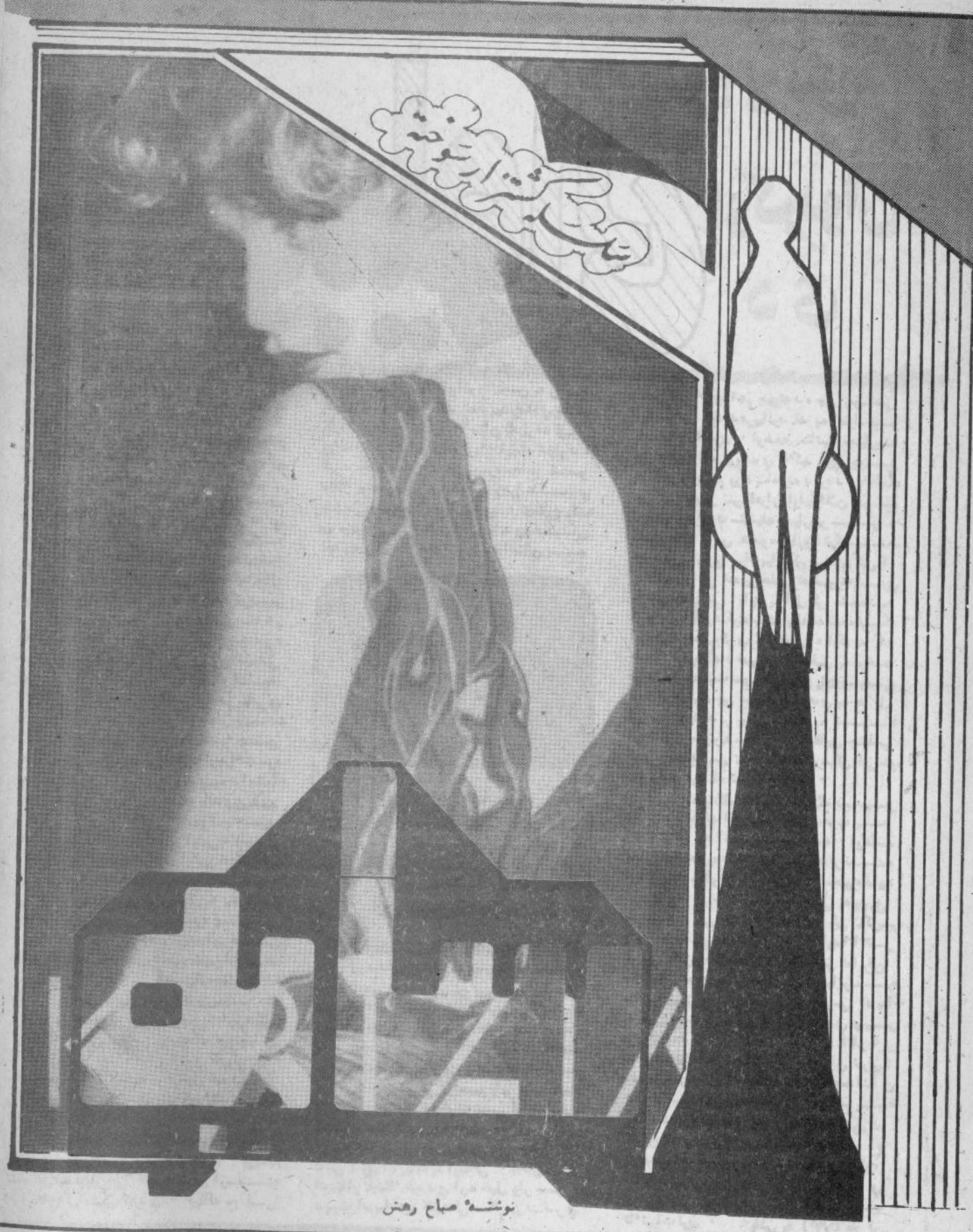
محمد اکبر کرکزي د افغانستان د لیکوالو  
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ  
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د معنیو زوړتیا لیکنه ډول اثارو  
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود  
شوي وه . د پښتو زده خیاره شول خود نقدونه  
ټول د پد عکرمطلي سره مخامخ شول . پښتو  
د دې پرمخې چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په  
سره سینه باندې واوړي او معان ته متوجه  
شي اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه  
کې شي . ورته هېڅ پام نه نیسي اود اعکسر-  
لمپلونه موڼ په پوښتیا لولکې لیدل دي .  
ترکوم عاي پوري چې پوهېږي ورسوزي او  
ناسی دري ادب بيات په اوله کې . د فارسی  
ادب بياتونه هغه تړه دي اوه خپل وار سره  
د پښتو ادب بيات په کلیت کې د فارسی - دري

ادب بياتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ  
اړتیاو نښې نقد د معنیو نقد په اصولو  
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه  
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ  
په نقد وړی کې هم ورته پاملرنه پوره ده . څنگه  
چې گوند زموڼ نښې شاعران اولیکوالان هېڅ  
اویاهم د پښتو د ستاتیک معیارونو سره  
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم  
حده پوري زموڼ پرا د بياتوانو کې پرمخې گټي ؟  
- داسوال لږ څه پوختللی ته ضرورت لري  
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه  
کړو چې ایا فرهنگي باید پوله بله بڼه مثبت  
ارزښتونه جذب کړي ؟ واخلي : اړکه نه ؟  
طبعاً د فرهنگ د مخپړني او تحقیق په برخه  
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې  
هغه فرهنگي چې درشد اړدوي په حال  
کې دي باید د نړيوالې فرهنگ نه بڼه  
اود پښتو ارزښتونو مسائل . اوحقایق جذب  
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه  
نقل پړدي فرهنگ ته قربان کړي .

موڼ هېڅکله د نړيوال فرهنگ د پمیر  
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په  
ادب بياتوانو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه  
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه  
اړد شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره  
جوړته ده . (موڼ شرفیان ډول ډول نه پوهول  
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه  
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اتا نهر  
پدې پوري ناگړه ده په دې شکل موڼ د ایران  
د ادب بياتونه . پښتو د فارسی ادب بيات  
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادب بيات  
په خپل وخت کې د غرب ادب بياتو باندې پمیر  
موتو . د مثال په توګه (د گوتی ) اثار او  
په خاصه توګه دده بياتوانو کې (د یوان شرقی)  
دغه مشخص تاثير له معان سره لري همداسی  
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په  
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د  
ایران ادب بيات فارسی ادب بيات په مجموع  
کې د غرب د ادب بياتونه متاثره کېږي . او  
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې  
نن روځ په سرعت سره په ډول باندې خپل  
تاثيرات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتیم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کنشات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند. من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد، بیا خوشونت نادیه را تنبیه کرد و از در وازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با يك خانم شاد نزد ساله که همسایه خود مزم فی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده ند، مرد خاموش بود و در سایه يك شرم خنک میخورد، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها ند او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد. صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در با ب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هم نوا پیسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی؟)) (آقلا دخترت را خو ...)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه ها پیش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی دادنت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نزد ساله بود. و اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چونومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد منتهایش با گر په اش عجین گشت ، انگشتان سرد و گره خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تار های ریشی نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په بسه چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه در وغبین به خودش امکان يك دعوا را بدهد اما نشد. ناد په به افسر گفت که (( به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلاد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و از او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه در وازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت؟ .... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با اندگی تا- مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانند . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرتز از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را ستمی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تشنه ان نهیاست و هم در خانه فقیران تر-

نمندان در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها پشرد یکپای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود. من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز درآمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روز های هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حا کمانه می قایم کرد. تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سوزاند به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباه می چپخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه ها پیش بخوانسم از آن شب به بسد همیشه تصور ات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیا ندیشیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شد ، ام از زنده گی پیدا شد ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بوکمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادت تش شده بقیه در صفحه ( ۷۵ )



چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه در ریختن در بازار همه جا .  
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهن من می‌ساختم او را در ذهن من می‌ساختم و لاکه محکم می‌شد هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در ریختن می‌بودم و درس می‌دادم و کتاب را می‌بستم به چهره ها می‌ساختم خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم و به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز چندش را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :  
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما به مادرش به زمین دشنام داده بود و به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌زد :  
 - شهید من !  
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمیع را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه ای را باز کرد و به شال عروسی را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کویه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خ پر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش در قبرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خیره ای ازین می‌گرفت و میرفت کعبه قبرستان منقش و سنگی است . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان را به می‌مانسی آرزو فراموشی خواند .  
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجود تنهایی که گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هیچکس نبود .  
 پلان دکان اینجا و آنجا می‌انورد . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند و به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند و همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . نین دامن چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس مخفی شده اند پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کنم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌بود . می‌خواستم زودتر به خانه برسم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خیره ای ازین درد استش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم و گرمای سوزان نهر روز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

ات از ترس مخفی شده اند پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کنم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌بود . می‌خواستم زودتر به خانه برسم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خیره ای ازین درد استش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم و گرمای سوزان نهر روز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

نمودم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برداشتم و کشته باشم و پشت درش برده باشم که :  
 - بچه ات ...  
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پراگنده می‌ماندم و می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم از راه آمده بازگردم که زن همسایه صدا کرد :  
 - کجا می‌روی ؟ ... باش !  
 پرچام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچکی چشم دوختم و منتظر ماندم . بغض گریه را می‌فشاردم . زن همسایه با غسل آب و خیره ای ازین هیچکس نمی‌ماند . به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با غسل آب و خیره ای ازین بزرگ و بزرگتر می‌شود و یکبار به نظرم آمد که من جسد

پسرش را برداشتم و کشته ام و پشت درش برده ام و گفته ام :  
 - بچه ات ...  
 پس پس رفتم . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار ازین همسایه هق هق شروع به گریستن کردند و گفتم :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند . ... هر پنجاه خان ...  
 جمله قهراناتهام گذاشتم . چادر سفیدش را روی چشمهایم گذاشتم . خانه های تنگان می‌خورند . می‌گریستند . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .  
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی و سه اعشاره هشت میلیون آلمانی و همسوزده اعشاره شش میلیون سربازانش سینه ها سه میلیون سرباز آلمانی و شش اعشاره چهار میلیون سرباز چینی و یک اعشاره پنج میلیون سرباز جاپانی و سه صد هزار سرباز امریکایی و صد و صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی و در کوره های آد سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :  
 - نوشتید ؟  
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سرشده . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سرشده . شهر ما هم از آدمهای بی سرشده همه جهان از آدم های بی سرشده .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

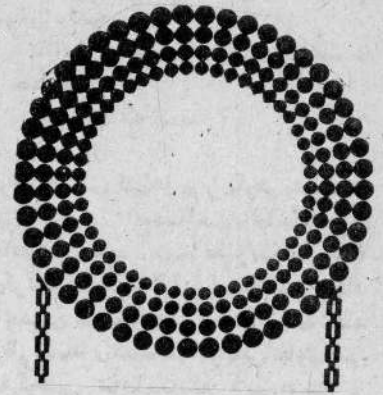
کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .  
 معلم تاریخ ما از (( از موضوع خارج شدن )) و از (( مزاحمت خلق کردن )) به سهار می‌رسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوبی بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و بازگرداند آن خارج نشود .  
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر هم دست بوده است .  
 به چشمان سرخ کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهی کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سرشده . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سرشده . شهر ما هم از آدمهای بی سرشده همه جهان از آدم های بی سرشده .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

# طلیهای آب خنریخته های آرزو کبوتران سپید

کشته ها زهر زمین اند ... به خاطر کشته ها معلم تاریخ تشنه را به رویم زد و فریاد کشید :  
 - از موضوع خارج شدن ... مزاحمت مزاحمت ...  
 ولند ترهانگ کشید :  
 - بهرین پرو !  
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را می‌گرفتم . همسایه ها با لباسهای سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تقاضای به سار کتبی تشنه می‌نمودند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تقاضای به سار کتبی تشنه می‌نمودند .  
 از همسایگان پدم آمد . از معلم تاریخ نیز پدم آمد . یکس کتابها هم را زهر لبم می‌گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاشتم و به نظرم آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌قرار دارد .  
 آواز زن همسایه به خودم آورد :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند ...  
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .  
 شرمزده پرسیدم :  
 - کجا می‌روی ؟ در این گرمی ... آدم می‌سوزد .  
 بانگاش به غسل آب و خیره ای ازین اشاره کرد و تقصیرهایم زد :  
 - قبرستان !  
 نهدانم چرا از اینها سخن می‌گویم . از کارم ترسید . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشت را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه ها پیش فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه اش به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که غسل آب و خیره ای ازین راه سختی حمل می‌نماید .  
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد به راه سبوی خانه نمی‌کشاند .  
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .  
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سرشده . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سرشده . شهر ما هم از آدمهای بی سرشده همه جهان از آدم های بی سرشده .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست



گرمای سوزان نوروز تابستان را فراموش کرد  
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند  
وسوی قبرستان میروند .  
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که  
لباسهای سیاه و چادریهای سفید داشتند  
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از  
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند  
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا  
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند  
زنان بالباس های سیاه و چادریهای سفید  
خودشانرا روی قبرهای که به صورت  
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند  
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه  
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت  
انگیزی تزیین شده بود انداخته . بعدا  
وسخفایانه گریست .  
زنان بالباسهای سیاه و چادریهای  
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-  
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان  
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر  
سوپاش دادند . پرنده گان را به همان سی  
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت  
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .  
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه  
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا  
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .  
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد  
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او  
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که  
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :  
بچه ات . . .  
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه  
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای  
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین  
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان  
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد  
که کرگسهای بسیار میبودند .  
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه  
لی بازمانده بود . از لای در زنه بازجویی  
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه  
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه  
همسایه ما سوخته بود . . .  
در زنه بازجویی خشک بی آب و گلکهای  
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرود یکبار  
با خود گفتم :

# طلسمای آب

## خریخته های ارزین

### و کبوتران سپید

نوشته سید روحی زریای

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد  
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانشم  
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خم  
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .  
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم  
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم . از وحشت  
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب  
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم  
کار میکردم . قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور  
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی  
سر قبر در رفتی ایستاده بود .  
هو اصاب بود . در رفتن هانی لرزیدند .  
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه  
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه  
در رفتن ها دیدن زنانی بالباس های سیاه  
و چادریهای سفید که سنگینی سطلهای آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای  
سیاه و چادریهای سفید با سطل های خا  
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .  
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و  
کوچک گذشتم .  
زنان سرهایشان را پایین انداخته  
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .  
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا  
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد  
زنان کم و کمتر میشد .  
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم  
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار  
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه  
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم  
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها  
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر  
لباسهای سیاه و چادریهای سفیدشانرا  
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای  
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه  
ما وزنان دیگر با سطل های آب شان تلکهای  
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند  
اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر با خریده  
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی  
صدازنند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد  
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان  
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر  
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها  
از شوق لرزید باز با خود گفتم :  
— اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .  
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه  
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •  
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •  
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •  
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •  
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •  
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •  
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •  
 — سگ به سگ حمله نمیکند •  
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •  
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •  
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •  
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •  
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •  
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •  
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •  
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •  
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •  
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •  
 — اگر امید نس بود دل می شکست •  
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •  
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •  
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •  
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •  
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چالپوس است •  
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب خشم میکند •  
 — هر کس پیش در آرد ه شانه هم پیداعوا — همد کرد •  
 — در کشور نابینایان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •  
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •  
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •  
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — غذا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •  
 — وقتی که میسرم ه د نهادم میسرد •  
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •  
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •  
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •  
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •  
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •  
 — امید زن بدی است •  
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •  
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •  
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •  
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •  
 — انسان خدای انسان است •  
 — مرد سالخورده ه مرد سالخورده را — خشنود میکنند •  
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاضهارا — بران •  
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •  
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •  
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •  
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •  
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •  
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •  
 — رنج دانایی موارد •  
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •  
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •  
 — حقیقت ته چاه است •  
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •  
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان مخوردت •  
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •  
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی یک چشمت ببند •  
 — غریب نمیتواند از دوستیها رهاه نفع ببرد •  
 — ماهی گفت: حرفهای زیادی دا رهنتم ولی دهانم پر از آب است •  
 — اگر رو باه را برای دزدیدن مرغ ببخشی گو سفندت را خواهد ربود •  
 — عشق بزرگه بدنیال نفرت بزرگه میاید •  
 — همسایه آینه تست •  
 — خند ه کل باهت میشود که بلبل — خود را از دست بدهد •  
 — اگر بینی بمن دو چشم نبود چشمها — همدیگر را مخورند •  
 — در موقعیکه از نصبت وافر برخورداری — مفرور مشوه و هنگام افلاس و بی پولی هم خود را ذلیل و خوار میکن •

# مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



و مانند یک دشمن سوارش شو •  
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •  
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •  
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •  
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •  
 — بد بختی دم درازی دارد •  
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •  
 — پول موقع رفتن دا رای صد پاست موقع آمدن درای دو پا •  
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •  
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

هغو معبد زبونه کتل کم چې زمانه پسرې تیره شوې وه . پنځوسو د شولوبه پټو کسې کارکاږو او د شينو غزلې یې ويلي . پرده یو داسې تاتیر کړې و چې خوبیدل یې ټول عمر هلته تیر کړې . یوه ورځ گویند کانچن پوښ ته ولاړ او خپلو ملگرو لپاره یې سفارتنه واخستلې . د ده دغرس پوښ په یوه رستوران کې وڅوړ . او پانچمین قضا پورته راوگرځید . په کور کې بیده شو او بیا وروسته له هغه چې له خونه راڅخه . داسې یې احساس کاوه چې باید په یوه شپې پسرې وگرځي . لکه څنګه چې ده هیله درلوده هلته درکونښا اوږدا ، لکښن اوسرا سوتی اوسرا جشمی ، د کپو په حالت کې موجودې وې . په هغو پاره لیدل سوړه گویند یو ځل بیا تاتیر لاندې راغی ، داسې چې په ناڅاپي سره یې په تکرر توګه وپوښ کړ .

کله چې دخپلې خونې په لور هڅې وو ، په داسې حال کې چې زهانه دومره زیاته نه وه ، یو څوک دده له څنګه تیر شو . ناڅاپه ور په یاد شونه چې دا هماغه یې نومه موجود وې . د دندل لرګي پورې نضا ، یو ځل وه . ایا دا یوازې خیال وو او که په تیاره کس ناڅاپي له کوسې نجلۍ سره برابره شوې دي .

یې له خونه راوښکړ ، تر څو له دغسې یې نومه نجلۍ سره وګوري ، د دله هماغه سره فکر کاو چې ښایې د باغ ښکلې نضا په ده ته دغه آراش وښکلی وي .

گویند په باغ کې ګرځید او د زړه له کوسې یې هیله درلوده چې هغه وپوښي . . . . . سره وګوري . . . . . ناڅاپه ده ته یو څیز راغی له چې د وینایې ښویدلې وې او شاته یې وکتل په داسې حال کې چې زړه یې د لیدونو په شان پوښې وهلی .

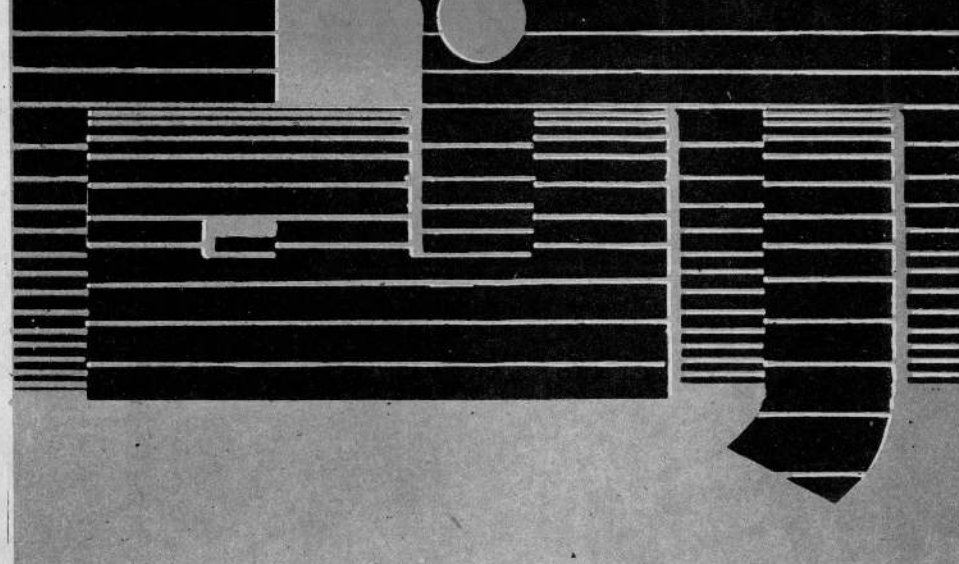
جګه ترې نجلۍ یې ولید چې سپینه ماري یې په ښان کې وه او دده خواته راتلله . د هغې نژدې والی دې دومره بهخود وکړ چې ورسې ددې توان یې نه درلود ترڅو وپوښي چې د هغې مخ څنګه وو . خوده د هغې د سترګو برښنا ، تودو پښتان اوله خندا ، پکې ګلاښ شونډې ولیدې . لکه څنګه چې گویند په خوب کې لیدلې وه یو ځل بیا یې په خورامینې سره وڅارلې . اوس نؤشه تیاره شوې وه او یوازې د هغې سپینه ماري لیدل کېده . کله چې گویند هغه ښايې ته ورسید ، کم چې دا اولار وه په خندا یې سلام وړ واچاوه . د نجلۍ قشې سترګې داسې ښکارېدې لکه چې په ده پسرې ګرځي دندل لرګي زړه وړ وټکي پورې ټوله نضا ، نیولې وه اولکه چې په خوب کې وې او یوازې چې ښم یې رادادې . که څه هم دې نه سو . هېده خونجلی پوهید چې دې پسرې (( والی )) دې یوازې په دې پسرې اړه لري . هغې دواړه د کلانو ترڅنګه کښېنا ستل . ښایې د دې زړه ونو په پورې بل سره اړیکې درلودې چې دومره سره نژدې وو . کله چې گویند د نجلۍ لکه تودو ښوونډو وڅخه په تیروار مچکه واخیسته ، پاتې په ( ۸۲ ) مخ کې

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پیدا شو . په رښتیا هم دې د معبد تصویرونو تر تاتیر لاندې راوستلې وو ، معبد له مدارس څخه پښه څلور پښت میله لرې وو ، خود را پښن پوښتی ولی ده ته کاچې پوښم وپه یاد کړې . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دې حیران پاتې و او په یوازې شې باندې چې پوهید هغه دا و چې د کانچې پوښم خواته رهې شې ، خو سره له دې هم داسې یو موضوع یې نه درلوده چې له ښانه سره استدلال وکړي او بیا داسې یوې هیلې په هکله لارښوونې . یوه ورځ مخکې گویند دا خبره پټلې وه چې خپله کلنې رخصتی په په کانچې پوښم کې تیروي ترڅو د پخوانیو معبدونو محرماري دوشی اوسطالعه یې کړي .

وروسته له دې چې گویند یو څو ساعتونه د شپو او وینو په معبد ونوکی تیر کړل . بیا ښار ته د ګرځیدو لپاره ولاړ . د شپو او وینو

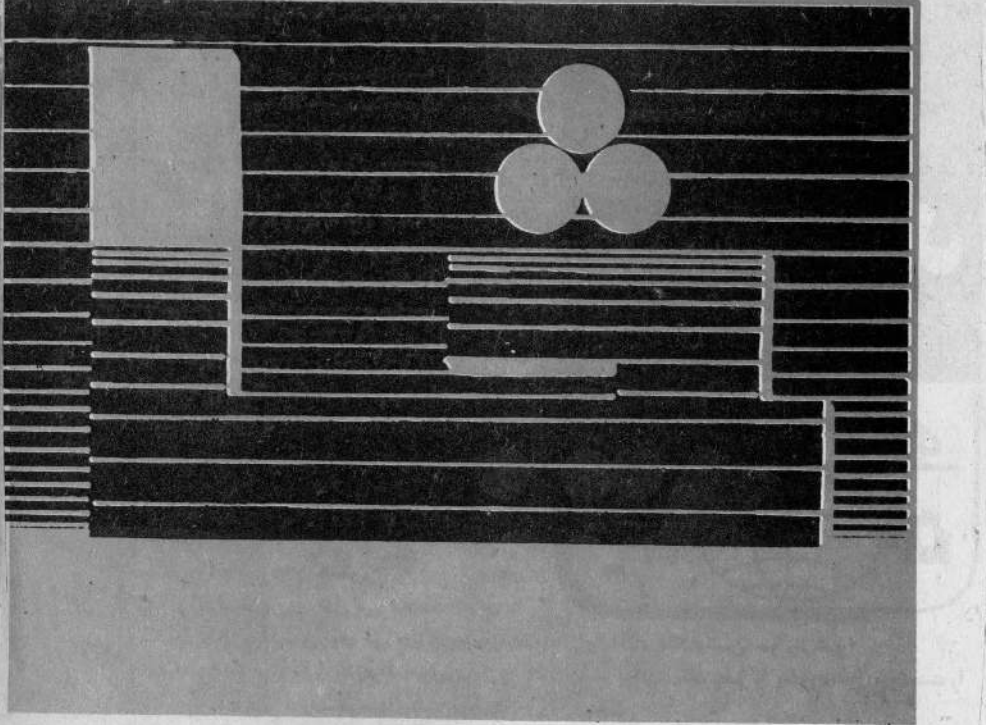
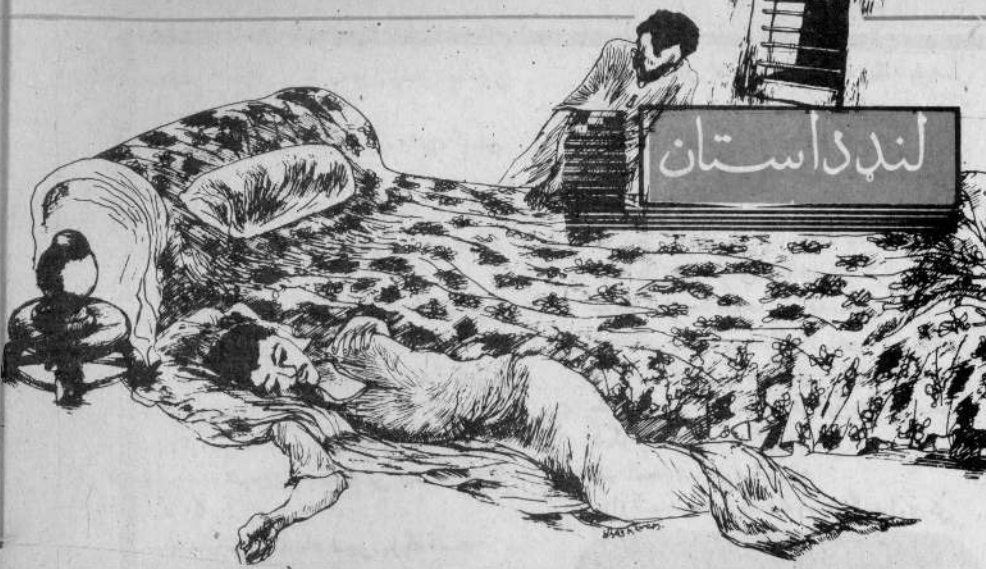


### داوشاجان لیکنه دذبیح الله اسمای ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړې وو . گویند پرلپسې د پخوانیو معبدونو په بیلو بیلو ځایونو توکي دریده اوله ښکلا څخه یې خوند اخیست . دده لپاره د هر څه لیدل په حقیقت کې د هند وایو د زمانې د جلال از عظمت څرګند وې وو کم چې دده پلرونو په هغه پسرې اړه لرله . گویند په یوې ښکلې مانی کې چې له کانچې پوښم څخه درې کیلومتره لرې وه ښايې وپوښي . داسې یو څه په یوه راجا پورې اړه درلوده چې بیا وروسته د یوې سوداګر له خوا را وپوښل شوې او په میلستون باندې اړول شوې وه . د گویند د اعمای خونښه او شونډو یې دده زړه وړې وو . دده داسې فکر کاو وو چې په خپل کور کې ناست وي لکه څنګه چې دې په لاره روان وو په خورامینې سره یې

(( څوک پوهښي ، ته به موز به خپل واده سره حیران کړي )) د گویند وروښ پورته کښ شوې . تا به ویل چې پوښته کوې (( واده له چا سره )) لکه چې گویند ناڅاپه له خونه را وپښ شوې وې په رښتیا هم ده غبرله هماغې چه خوب کې ورتله ، هېڅ کله په پلې کوسې نجلۍ فکر نه وکړې . ده افتخار کاو چې د هغې نجلۍ په هکله کومه چې په خوب کې یې لیدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسې ښکاري چې دده ژوند د هغې په لاس کې دي . وروسته له دې چې راپښ ولاړ ، گویند وښوایې کړې چې خپل ښان ته قناعت وکړي چې په ناڅاپي ډول ولی د کانچې پوښم



د تفریح لپاره ولاړشې . هلته په دې پښام په پله شې . ښایې هلته په کومه نجلۍ وروښ او وښ په ورسره وکړي )) د دې پښهاد طرح کول گویند ته د حیرانتیا سبب وو ځکه دې په دې پوهید ه چې که راپښ پوښم مه پیداکړي هغه دمپا . دا وروښ لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ما پتام به خپلو حیرانو ملګرو ته ورته وپوښې په یې ورسره کولې اوله ژوند څخه په یې خوند اخیست . دده په خونښه چې دا وښ وروښ وروښه خپلو هغو همکارانو سره تیره کړې کم چې واده یې کړې دي . د هغې له ښموسره وښ یې اړه شوې د چنبا یې خورا کوچنی د څو لپاره په خپل اډارتمان کې میلد کړې . راپښ خپلو خبرو ته ادامه وکړ

یې لیکلې . په هر حال اوس هغه زیاتره حتی په دفتر کې د کار په وخت کې د هغې نجلۍ په هکله فکر کاو . کار ، کار دې که هر څه ورسره سخت هم وپېدا یې ترسره شې د غرضې ډولې په وخت کې به په موټر کې ډول د ګوډ بند کار یې کیده . دده ملګري او همکار چې راپښ رایې نومیده د غرضې ډولې به یې ورسره یوځای خپله . له خوبیا شتو راپه د پخوا کله چې گویند دخپل خیال له نجلۍ سره پښا شوې وه ، نه یې غوښتل چې له راپښ سره دخپل امر په هکله خبرې وکړي . یوه ورځ کله چې ده غوښتل دخپل امر په هکله ترې خبرونه ترلاسه کړي ، راپښ ناڅاپه ورته پښهاد وکړ (( څنګه ، نه فواري چې یوڅه خونښه ترلاسه کړي . پښ چې کوي ، خا .

تیه تیاره شپه وه اوس پوښ یې نه ښکانه گویند په خوب کې توپ وواوه او راجه شواو د اڅکه چې یو ښکلې نجلۍ په ده پسرې راتله )

د خواشینی ښايې وچې ده خوب لید ه ، خود هغې څارنه ، د هغې ناز او خړو ، د هغه زړه په ډونکوراوستلې وو . لکه چې پخوا یې هېڅه خوب لیدلې وه خود اوسه خوب کې لیدلې یې نومه نجلۍ چې تر څه ښه لید ه . هغه ولی په خوب کې ورتله او دغه د پاره گویند د نجلۍ په هکله فکر کاو ځکه چې له یوه کاله راپه د پخوا یې دې څارنه اوسه خوب کې مخې ته ورتله او هر څه ورته په چې وخت تیره ده دده مینه په هم زیاتیدله . له خپل ښان سره یې وویل چې ښایې دا د دې لپاره چې دې پوښ

کلن وو . . . . . او که چېرې څلور پښت کلن وا یې نو بیا به بل ډول وو .

خوله دوي نه چې د پښ کلن وه خوش حاله ښکاریده . ژوند خپل خوند له لاسه نه وروکړي . دده مینه هماغسې وه لکه چې د شلکا لورو . دې په دې پوهید ه چې نجلۍ په خامخا په خپلو سترګو وپوښي . هغه په خپل ښان باندې پوره باور درلود او په دې لټه کې و چې داسې زمينه برابره شي ترڅو هغه وپوښي . هېڅ څوک نشي کولای بل چاته وپوښي چې د یوې ښکلې انسان څنګه دې په دام کې اچولی دي خو یوازې دا ویلې شي چې پرده کوي شوي او نجلۍ دده د ژوند په خوب او پښتوب کې له دده سره یوځای وه چې دې نشي کولای د ارازخپلو ملګرو سره شریک کړي . په دې ډول هغې گویند په خپلو خونښو پرلپسې تر خپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغې دفترونو سترګو بنداره کوله او د هغې ښکلې اواز په دې دې ته راپاله چې خامخا په یوه ورځ ورسره وګوري . هغه هلته د کوسې په کوچ کې وه . کله به په لار کې ولاړه وه او کله به یې په مدارس کې دخپل اډارتمان له کور څخه د باندې هغې ته کتل . کله چې د وروښې بل لپاره دې په خوب کې سره ولیدل نجلۍ په خندا ورتله ویلې وه چې (( د ژوند په ستره لوبه کې له تانه مخکې م )) نجلۍ دده د دې خبرې چې ولی یې په زه له تانه نه مخکې کښم په خندا سره هرکلی وکړ او بیا یې تر شونه ولاندې وویل (( ترڅو چې سره زه ونو ته په هېڅ کله په دې خبره ونه پوهښي )) گویند وویل : مچ به څه وقت سره وپوښو .

نجلۍ د دې پوښتی سرواړه ورتو او له سترګو ورکه شوه ؟ خوند یې گویند کانچې پوښ ته را وروست . ده د یوې لویې کښتۍ چلولو په کوسې کې د دې پوښتیا لپاره په کار پیل وکړ . د دې کار پیل ول مخکې تر اودې یې یوې پښتې ته منتظر وو . کله کله به یې د هغې له خوا شوق کاو اولاندې کوسې .

# من به دنباں

# آهنگ

# اینگیز

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین  
اینگیز

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند  
بعد از نشر آهنگه شعری  
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به  
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -  
تکمیل نموده اما کدام کورس  
سلکی موسیقی را تعقیب  
نکرده است. وی ادها دارد  
که در عرصه موسیقی هیچ  
استادی ندارد. اکثر کمپوز  
های غزیه از استاد سلیم  
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور  
استاد محمد عمر و غزیه  
و نغمه سرا میباشد و غزیه  
شوخته خرابیات بوده و اعتماد  
دشمن از آن درهای خروشان  
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد  
مرحوم شهدا را در پیش گرفته  
و آنرا ادا می دهد.  
غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در

آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربوش برسر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش  
نداشت که در کسرت های  
لیسه حبیبیه شرکت میکرد  
و اولین آهنگه کاپی هندی  
گنگا جی را خواند و در  
بین مکتب و همسالانش محبوب  
بیش کاپی کرد در ایمن  
هنگام توسط استاد محمد  
عمر به رادیو آمد و با خیال  
صرفی شد و وقتی "ساقیا -  
پده جامی" را از او شنیدند  
بدون تاه خبر آنرا جهت  
ثبت آماده کردند.  
این آهنگه از طریق برنامه  
دنیای خیال نشر گردید -  
به تعقیب آن آهنگی از هما -  
هنگه نشر گردید و از شنونده  
گان تقاضا  
به عمل



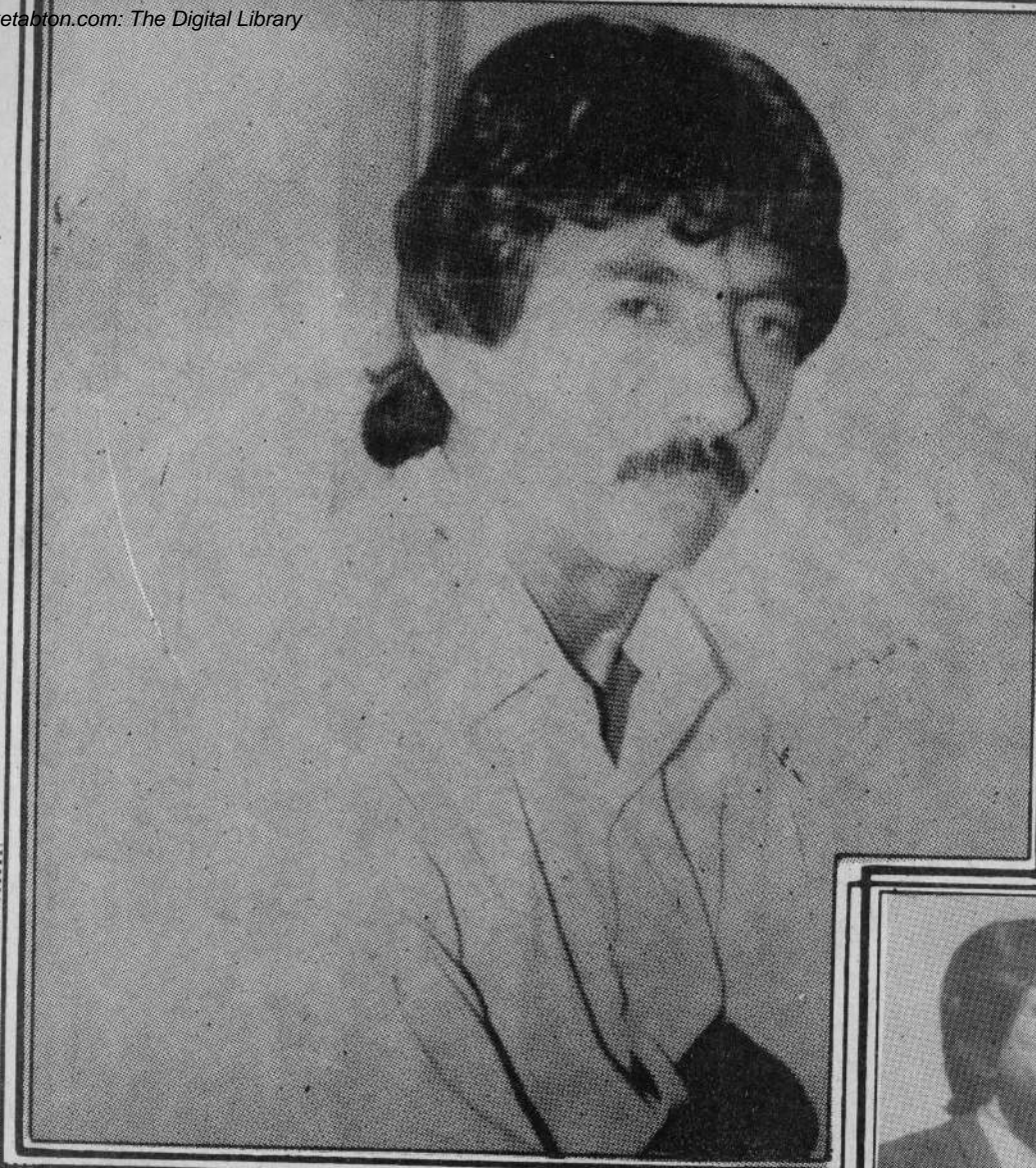
نغمه سرا بود.  
من به دنباں دلم با چشم  
خونبار آمدم.  
این آهنگه موجب از جوانان  
را به دنباں خود کشید و اکنون  
نیز گهرانی ۱۸ سال قبل خود  
را دارد. بعدها آهنگه  
چاودانه محلی "سالی لاله"  
زار باشد توسط او اجرا شد  
که آنهم دست کم گرفته نغده  
غزیه غزنوی دو دوره سر -

بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت های اولهن بار  
او سالها قبل برای او لهن بار  
کسرت مستطبی در کسب

ریاست ازاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی باری آهنگه  
نمود انگیزی برای وطن  
در سال ۱۳۶۱

در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیزم که از اولین -  
 آهنگ "ما قیامه چایی"  
 زان سراب دوشمن "جام"  
 است ویرانی را تا انجام سر  
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -  
 شهرت در یک خانواده -  
 روشنگر بشود کرد بدو همداء  
 به کابل آمد و در لیسه  
 حومه به درس بکتاب داده  
 داد

سپهلا حسرت نظمی



سرور  
 که جایزه اول ادبی  
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور  
 راتبعش ساخت. او در سال  
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز  
 ادبی هنری دست آورده -  
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز -  
 رت دفاع جمهوری افغانستان  
 در دوره سرانیزش به وی اعطاء  
 نموده اند. معلوم است که این  
 وطن را نیز با صداقت و با همدلی  
 انجام داده است. همچنان  
 در پیه انجمن های هنرمندان و  
 اتحادیه جوانان افغانستان  
 بدست آورد. است. هم خاطر  
 قدرانی از خدمات وی که مدال  
 و بنامه است به خاطر نظر  
 در سال ۱۳۶۹ از  
 جانب

اتحادیه  
 انجمن های هنر -  
 ندان به وی تفویض کردید.  
 عزیز عزیزم در اوان جوانی  
 عاشق سرور شد. اکنون با خانم  
 رسال او رسیده و اکنون با خانم  
 ونج فرزند خویش بدو دختر و  
 سه پسر زنده گی خوشی دارد.  
 از دوستان نزدیکش نیز سرور  
 است که به صداقت او ایمان  
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت  
 او را می پسندد.  
 عزیز عزیزم دوست دارد -  
 همیشه در محافل خوشی علاقه  
 ندان آوازش شرکت نماید البته  
 هیچ سرحد مادی را در پس  
 علاقه به حیث مد پر موسی  
 موسیقی تلویزیون  
 اپنا یوغیفه

# به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفیای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فراگرفته و الفیای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها م ملکوتی وانفالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعون ی ظلم بلند کرد.

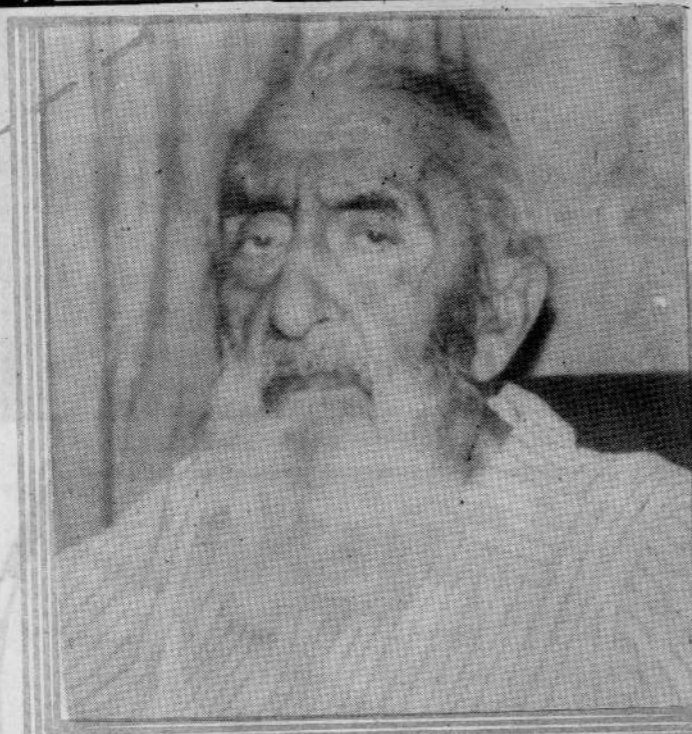
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب الله خان مراجعه کردم. نجیب الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگ من استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل الله، نجیب الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالک از رجال برجسته دولت امیرحجیب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

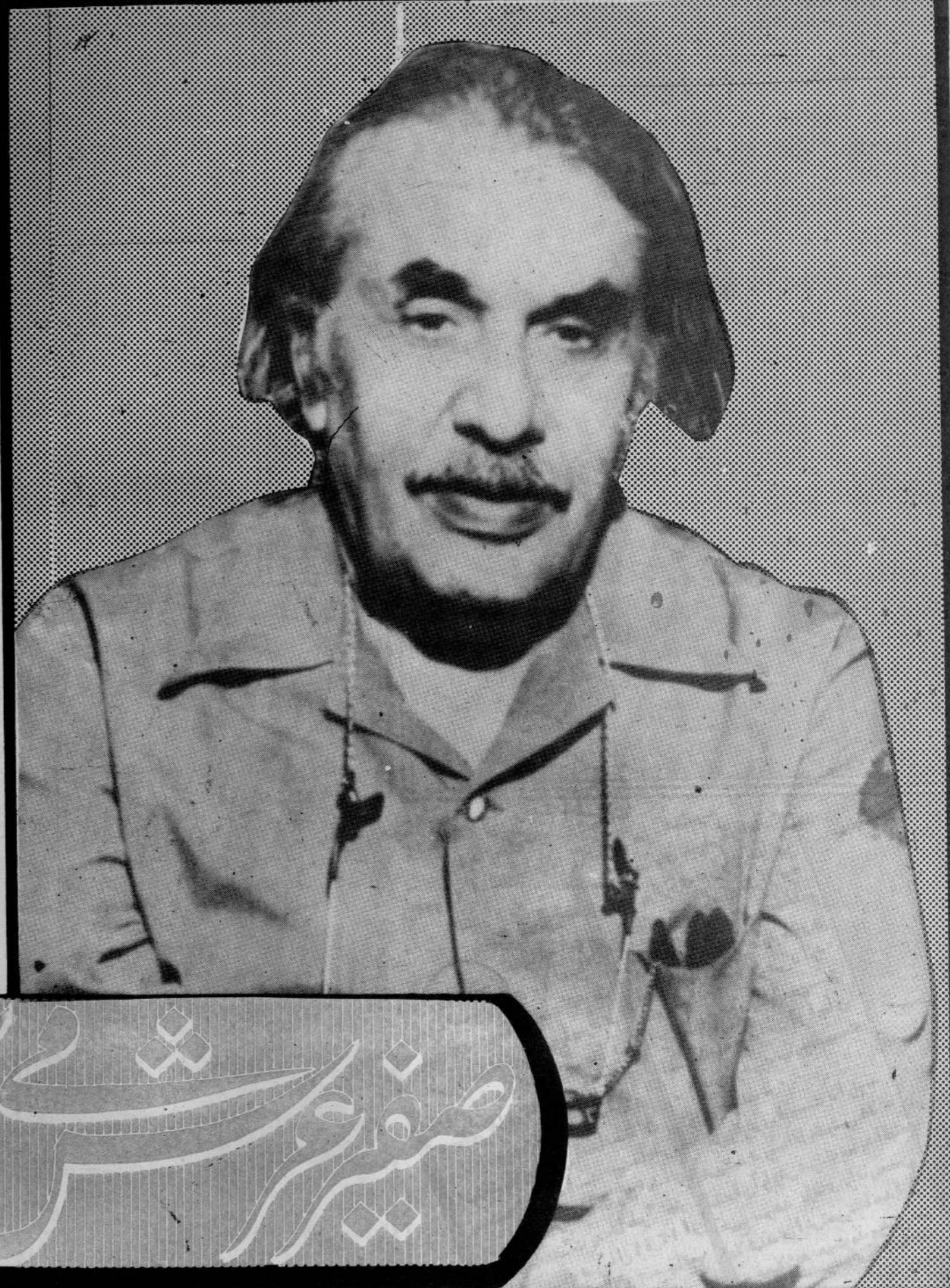
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجز خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



# صفت خلیلی در یادگارهای او

من چها رساله بودم كه مادر، مردو بعد از آن پدرم  
مرا از هر مسراي به يك سررايجه در بيرو زانتقا لداده  
عبدالرحيم خان معلم حساب وامير محمدخان سيد خيلسي  
معلم فارسي را هو طفا کرد كه به تميم و تربيه ما بپردازد.  
باري امير ميخواست بجه جلال آباد برود به پدرم اطلاع  
رسيده بود كه جلال قتل امير در شكار گاه كله گو شرط  
شده او اين اطلاع را به امير دادولي امير به اطلاع مذکور  
كثير بهاداده به سفر رفت و پدرم را نيز با خود به جلال آباد  
برد امير در شكار گاه كله گوش به شهادت رسيد ...

پدرم زنداني شدم در جلال آباد بودم در آنجا بي-  
سر نو شت ماند يم شخصي بنا م ملاسلطان علي كوالده-  
اش عثمان جان برادر خوردم زاشير داده بود . نزد ما آمده  
عثمان جان را پشت کرد وما همرايش از خا نه برآهديم . به  
چند مسخره رفتيم مارا جاي ندادند به خا نه شخصي بنام  
محبوب خان كه اصلا همان خا نه را پدرم به او بخشيده  
بود رفتيم او هم ما را پذيرفت . بالاخره شخصي بنا م  
چها ن گير خان كه مرد مردانه صفت بود حاضر شد مد تي ما  
را در خا نه اش جادعد و در همانجا دوستان پدرم چون  
جلال الله بن خان باغيا نباشي ملك غلام نبي اهنا ليفسي .  
محمد كريم خان خوتروان و محمدسيدي خان قزلباشي  
آمده از ماحوال پرسسي ميگردد ... در كابل ما ما هم  
عبدالقيوم سر خان و عبدالرؤف خان . به امان الله خان عرض  
كردند كه امير اجازه دهد تا ما از جلال آباد به كابل انتقال  
يابيم امير اجازه داد و قتي به كابل آمد يم خا نه ما محاصره  
بود و ناچار به خا نه محمدحسن خان كاكيم رفتيم ... چند روز  
بعد مستوفي صا حب مارا به زندان نزد خود خوا ستبه  
گفت : (( فرزندان عزيز من خوب ديديم كه شهنشيم ))  
بعد از شهادت پدر همه مال و جايداد ما ضبط شدو من به  
گوش خود مي شنيدم كه جازي صد اميكرد : (( اوردم  
امروز مال محمد حسين خان مستوفي ليلا ميشود مال  
مستوفي ليلا ميشود ))

كاكايم با خبر شهادت پدرم سكتة قلب نمود . بعد از  
آنما به خا نه مادراندرم كه هشيره بيتاب صا حب بود  
رفتيم . در اين وقت حكومت گفت اگر كسي بيداشود .  
مازان دهد و در قلمه دو راز مردم نگهداري كند ما را به  
او ميدهد . از اقارب ما هيچكس حاضر نشد تضمين بدهد .  
بالاخره ناظر عين الله بن خان مرحوم صبا نت دادو ما را به  
صندق آباد شمالي برد . ابتدا در قلمه ما مايم وزير صا حب  
عبدالرحيم خان زنده گسي ميگردد حكومت ششما ه خرج  
مرا داده بود و و قتي خورج ما خلاص شد مادر كلانم با ما  
اوقات تنخي را آغاز نموده مجبور شد يم دريانا حويلي  
به قلمه با اين برويم . در آن روزگار جيزي براي خوردن  
نداشتم بر گيت عبدالسلام خان به ناظرش نو شته كرد  
كه يك خورا ر غله از گدام بيايد حد ناظر از گدام غله بيا  
نداده گفت : (( بسرو يد در آسياب هر قدر مزد روزانه  
آمد بگيريد )) . اكثرا مسن و خواهرم در آسيا ب ميبوديم  
اگر مزد ميامد ميگر فتم واگر نيامد خير ... با هيمن  
اوقات تلخ و زنده گني دشوار به مكتب دها لي مير فتيم  
معلمين ما ملا عبد السلام خان مشاق و يك قاري صا حب  
بود . ملا عبدالسلام خان خيلي با ما شفقت ميكرد .  
استاد خيلسي ساليها بعد مشقات و نجا ي آن دوره



استاد خليلي هنگاميكه سفر كه به افغانستان در بخداد بود

بنا مل چو خارا نچينند  
اثر ي پاي من در آن بينند  
نجيب الله خان ادا ميهيد هد :  
(در آن سالها سر لسالنگ تمديد ميشد . امان الله خان  
ميخواست از جر يان كار اين سر ك ديمن كند . احد علي-  
خان حاكم اعلي شما لي بسمحمد امان خان حاكم كرهستان  
تيفون كرد كه مارا به جيل . السراج بفرستد . تا بسنه  
امان الله خان عريضه نمايم كه نزنظربند رهائي يابيم ....  
عريضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر كرد كه در بسا به  
قبجا ر سرا يخوا جه چنه جر يوب زمين ضبطي ما مسترد  
شود تا با لاي آن كار و زنده گي كنيم . در باب قبجا ر صا صل  
مكتب مير يجه كوت شد يم و استاد يكسال بعد از دوس  
خواندن درها ن مكتب به صفت معلم مقرر شدو سي-  
رويه معا ش برا يش تعيين گرديد . )

گوي استاد ميدياست كه روزي سر گذشت اش را  
نجيب الله خان به كسي حكاي يت ميكنه كه به تا نيد گفته  
اواين مرد حله زنده گيش را دوشمر چنين تصو ير ميكنه :  
بعد از آن شد وظيفه ام تعين  
شاد بودم در آن مقام عظيم

# ظلمه شوم پسند گرد روزگار شد در شعر از فردا فراتر

# امروز بگذرد فردا فراتر

## با غربت در راه زنده گي گاه ماند و در غربت جان سپر

زنده گيش را در صندق آباد به دخترش هاري شرح داده  
ميگويد :  
آن يتيمي و آن حصيت صا  
درد ها رنج ها فلا گتها  
بيگناهي و گونه گونه سزا  
حبس ونفي و شكسته ويضا  
با برهنه شدن سوي مكتب  
يك ورق درس و صد هزار تمب  
اندر آن جا كه روستاي منست  
روستا ي مزو نياي منست  
نيست جا يي كه ز شكه تر نبود  
از من و حال من خبر نبود

شاد بودم كه در جواني مسن  
وقف علمست زنده گاني من  
ليك از مكتبم بيرون كردند  
در سياه چال غم زبون كردند  
نجيب الله خان بقيه سخنانرا چنين ادا ميهيد هد :  
(در باب قبجا ر سرا يخوا جه يك شب استاد وقتي  
از خواب بيدار شد گفت من امشب خوا بديده ام كه حضرت  
جامي در حاليكه به دستش چنگ است براي اين شعر را  
ميخواند :  
خليلي ! چنگ بردار و اين ترا نه بخوان  
« دهر ويران و ناسم نيك آباد »



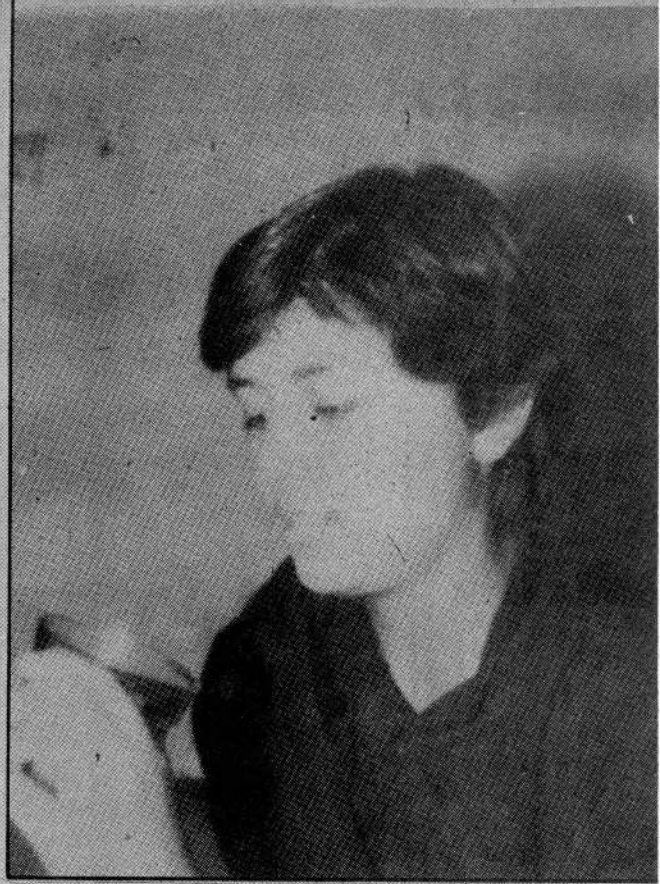
استاد خليلي با نايب سالار عبدالرحيم خان مامايش هنگام اقامت در هرات

# پسند گرد روزگار استاد سخن گوشت كوييم همايننگه استاد خليلي

بعد از آن شب مستمدا تخلص اش را خيلسي گفته شد  
و به شعر سرودن آغا ز نمود .  
خود استاد دريك مصا . حبه اش در بابيه اينكه چگونه  
به شعر رو آورد . ميگو يد : (( ... با ديبيا ت گشتا بودم ،  
كتب فارسي خوانده بودم ، مخصوص صا منشوري رهبرم  
دوست داشتم و به متهو صيه كرده بود كه منوي مولانا -  
جلال الله بن را بخوانم .... انك انك باهنكا روز نعا  
اشنا شد يم بعد از آن تعقيب كردم شعر را ، پيش كسي  
زانو نگذاشته ام و نلذ نكرده ام خود به خود الها مي كه از قلم  
آمده ، واقعا تي كه در افقا نستان موجود بوده ، گاه صي  
انفعالات عرفاني خودم در وصف مناظر طبيعت ، در  
رسيدن به حقيقت ، دريا فتن را هي براي نجات انسان ،  
در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسيدن به خلا بعضي  
اشعار گفته ام .... ))

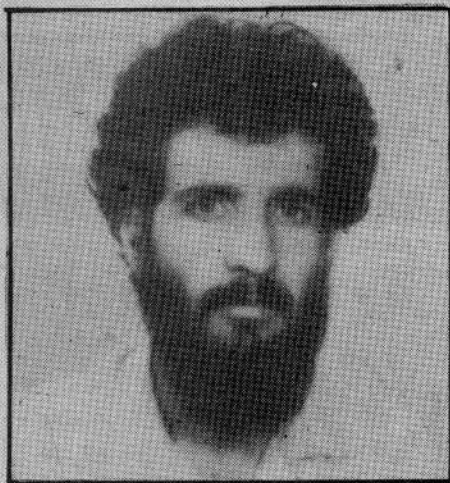
نجيب الله خان مراحل بعد از زنده گي استاد را اينطور شرح  
ميد هد :  
(بعد از اخراج استاد از مكتب مير يجه كوت به اشر  
مساعدت يكي از دوستان پدرم اجازه رفتن به كابل را  
حا صل نمود يم و در كو چه خيابان زنده گي ميكرد يم ، در  
در صفحه ۵۰ دنبال كنيد





**گاه فروشنده مغازه شهنشاه :**  
 از این که در پهلوی تحصیل نکند ابراهیم راضی ام. چرا که تحصیل عالی خود را متعجب  
 میکنم و هم یک عاید خوبی برای خانواده تهیه میکنم.  
 خالد فروشنده.  
 گام عمل در زندگی هر اید برای همیشه درسی بوده ؟  
 خریدن یک وسیله که سر انجام مال دردی بر آید و در دسترس دیگران برای من و هم  
 برای خانواده ام ایجاد کرد.

و حیدر و متعلم لیسه آینه ندری !  
 در مورد زندگی چی گویه فکرمی کسی ؟  
 زندگی زیباست من به زندگی عشق میروم . هر لحظه  
 زندگی قابل استفاده است وجه خوب است که آن  
 بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید  
 زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسوزد  
 گترین نعمت انسان است .



فرض محمد محصل پوهنشی ژورنالیزم  
 گاه گاهی در مغزت چی میچرخد چه چی میماند پیش ؟  
 به این که با روزی خواهد رسید که یک قتیالیت سرخشان دنیا باشم  
 چنان قتیالیتی که در مسابقات بین المللی افتراک نماید  
 یک نفرمانی را بدست آورم و کشور یا در شان کشورهای جهان نام  
 شود. این ارضی بزرگ و بگانه ام است .



تور فصلی حاصل صنایع  
 بستن تریب بدنی  
 مورد راکت فلک اکثر جوانان  
 است بستند زیاد طرف بستند  
 نیست. تعدادی از آنجا  
 ریه اروپا لباس میپوشند  
 لباسی که در این کشور  
 به نام های اروپایی است  
 از آن بطن و با سالت. زیرا  
 لباس به عرض و شمار  
 بستن به تنگ است  
 از آن بطن و با سالت. زیرا  
 لباس به عرض و شمار  
 بستن به تنگ است

# عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات  
رشته الهی است از چهار سال به اینسو  
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت  
هایش (مشق) به رنگی رد پایی به جا  
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم  
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم  
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما  
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه  
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است  
گفت: هم اکنون که سخن شده است  
ساجده بیلا در برابر پرورش بگفت  
اساساً نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر  
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه  
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل  
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سبک  
نیستند پیوسته موضوع میسردن و بیان طبیعت  
حالات و زندگی بیدار است پرسیدم: در شعر  
از یک شعر تا از روی سخن (شیطان) (شعر)  
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته اند و کس  
در آن نشانده بر از مشق (توالت میسران  
پرسید: چرا این شعر را بگوشیدها بخار  
زیاد دارد

در آن میسرد (مشق) یاد شعر (آیند)  
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع  
چون آمدن است  
دام میخواندند و بار  
استعداد خوشبختی تمام  
از برای شکافی هم در شعر  
گفت: تا این وقت شعر میسردن میسرد  
گفت: و تا وقتی شعرهای میسردن ام بخوان  
هند که میسردن شوند  
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخوانی  
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواند  
(وید ویا تنگ در انتظار پرورش بگفتی به پاس  
ادامه داد)

## دل من میخواند

دل من میخواند  
که به روی من حاشیه ها  
بوی دل میسرد  
به دور شکافاتی  
به آن آینه ها  
به گداز ستارگان  
به برگ کتاب  
تا برای ترا میسرد  
با خطوط میسردن آید در رشته  
باری صد میسردن و کس  
بار زین و زار در تمام  
در همه مردم این شعر  
تعمیر از شعر  
ساجده بیلا در



Brečna

10/10/56

# نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان به نگشاید  
بلبل بچمن نغمه شادی نسراید مامزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان  
در کشور آتش زده در خانه دیزان کس نیست زنده بود بر بخار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز  
آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز دان سبزه چراز زرد و زبون می دمد روز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر آرز تو بی تو سردار و سزا و از بهر نماز تو بی تو  
دشمن شکن و فاتح و سرباز تو بی تو فرمانده این خاک را آغاز تو بی تو

غیر از تو کسی نیست درین زمین ز کهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

# زہ غزو واپیم فہم و واپہ!



دوستو! زہ غزو واپیم فہم و واپہ!  
 دہن ته راگزی  
 بی به خیل نیگسی  
 دهنري گار  
 کپس اوتراوسه بی  
 سندره خوشوي ته  
 تاپی سندری هم  
 اد اکرې چن ته به واپی  
 اورې له سرچری اورې اون که خیل  
 سانس تاندرې لکسه  
 سرما لازيات تاثیر اجور  
 باس ۵۸۶ ج

## همما

د خیل د موسیقی به پایا خسه  
 اوه بی موسیقی اوه بی موسیقی زوسر  
 هکه موسیقی  
 او لمانگر ي  
 کپن چن د موسیقی بسه  
 دي دادې چن موسیقی  
 د یوه شور و  
 د موسیقی د  
 باس ۵۸۶ ج



# حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟  
 \* بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .  
 اما راست است که غوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟  
 \* قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .  
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟  
 \* شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

\* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .  
 چرا خواننده کان سیارون را به قفسر جوانان تشکیل میدهند ؟  
 \* مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟  
 \* خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .  
 چرا سیارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟  
 \* مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .  
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟  
 \* یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر با اطفال به سینما میروند ؟  
 \* بخاطر یک فلم های تلویزیونی را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که هم اطفال به خواب میباشند .  
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟  
 \* بچه های پوهنتون به خوبی در سبک ایشان را ادا می خواهند داد .  
 قصاب اغنا مهالده زورنا هست کسی را مهالده ؟  
 \* خودش قصاب را .

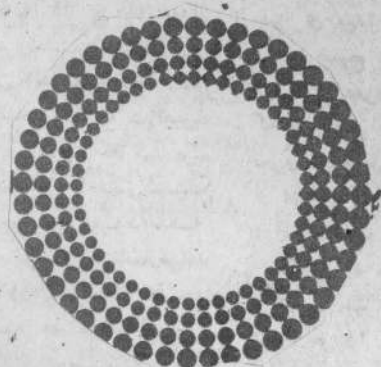
## نتیجه پرسیدید

## با پاسخ گرفتیم

## چرا در ستم برق و در تابستان آب کمین میشود

وزارت را رهبری کند .  
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟  
 \* پس در کوچه ها و جاده بیندازد .  
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟  
 \* هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .  
 چرا در مکرورپان هاجه ها همه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکنند ؟  
 \* بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .  
 همسایه های مامعمولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟  
 \* شما انرا با احترام زیاد دوباره بپالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟  
 \* خواننده به چاره .  
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلویزیون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟  
 \* اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .  
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما کورکن این قبرستان را میناسود ؟  
 \* کسانیکه می شناسند چی از دست شان میاید که ما بشناسیم .  
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟  
 \* بخاطر یک زمین کروی است .  
 علت آن چیست که میگویند میزمدور داریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟  
 \* از دیاد چوکی !  
 وقتی که آدم به تلویزیون مینشند چرا خوابش میرود ؟  
 \* هیچ در برابر تلویزیون بیدار ماند ه نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟



# خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا  
 تر بخش نخست سرگذشت تهور  
 جهانگشا خواندید که وی در شهر  
 گش در خانواره ملاک به دنیا  
 آمد. اما بنا بر استعداد که در  
 دالعه علوم و فنون جنگی که  
 داشت بیست و بار یکی از شاهان  
 راه باز کرد و از آنجا به منصب  
 سر لشکری و سپس به پایه پیک  
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند  
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی  
 را چگونه سپری نمود وی برداشت  
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت  
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده  
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد  
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم  
 که هرگز دین محمد (ص)  
 را ترک مکن و پیوسته علمای  
 دین را محترم بشمار و معام  
 شرت با آنها دشمنان دینی  
 را از یاد مبر و اگر میتوانی  
 مسجد و مدرسه بساز و اما  
 لیت را وقف مسجد و مدرسه  
 بکن.

یکی از قایق که بعد از  
 نمان نمانزده سالگی  
 برای من اتفاق افتاد رفتن  
 به سمرقند و ملاقات (امیر-  
 کللال) بود (امیر کللال) بر-  
 خلاف آنچه از نامش فهمیده  
 می شود جز امرای نبود بلکه  
 در زمره عرفا به شمار می آمد  
 و او را ((پیر)) می دانستند  
 و پیوسته عده ای از مر-  
 یدان در محضرش بودند  
 و از وی استغاده می کردند.  
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام  
 ای نوشت و به من داد و گفت  
 وقتی وارد سمرقند شدی  
 این نامه را به نظر ((امیر-  
 کللال)) برسان و او تو را به  
 خوبی خواهد پذیرفت من  
 به سمرقند رفتم و بعد از این  
 که گرما به کسرم راه را  
 از خود دور نمودم وارد محضر  
 ((امیر کللال)) شدم و نامه  
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم  
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ  
 که اولین بار او را دیدم پیر-  
 مردی بود قهریباً هشتاد  
 ساله دارای ریش بلندی  
 سفید اما چشم های درخشنده  
 و با محبت و بعد از این که  
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند  
 نظر دقیق به من که در  
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق  
 نشستیم ۶-۶۰ انداخت و  
 گفت ای جوان بر خیز و کنار  
 من بنشین تا من تو را بهتر  
 ببینم من از ذیل مجلس بر-  
 خاستم و خود را کمر ((پیر))  
 رسانیدم و ((امیر کللال))  
 گفت ای ((تیمور)) من اسم  
 پدرت را شنیده ام اما او را  
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))  
 می گوید که تو تمام قرآن  
 را از حفظ داری و شعر اکثر  
 شعرا را نامدا در عرب و عجم  
 را میدانی گفتم بلی ای پیر  
 طریقت خداوند حافظه  
 این قوت را به من داده هر شعر  
 را که یک بار بخوانم از  
 حفظ می کنم ((امیر کللال))  
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))  
 چیزی میدانی؟  
 تو ضیح: اعشى یکی از  
 شعراى معروف عرب است  
 که به خصوص منوچهر شاعر  
 معروف فارسی زبان قسمتی  
 از اشعار او را به نظم فارسی  
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار  
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا  
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)  
 پرسید برای چه نه خوانده  
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار  
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت  
 دارم.  
 توضیح کسانیه تشبیب از  
 ریشه عربی شبید-شباب یعنی  
 جوانی است و با شعاری  
 اطلاق می شود که در آن شعرا  
 زیبا می و جوانی را وصف  
 میکنند.  
 امیر کللال گفت تو که  
 جوانی فاضل هستی نباید  
 از غزل و تشبیب نفرت داشته  
 باشی چون غزل و تشبیب  
 وسیله ایست که شعرا بدان  
 وسیله اسرار عرفان را بیان  
 می نمایند و چشم و ابرو  
 خال و می و معشوق اصطلاح  
 حائست برای بیان اسرار  
 عرفانی به طوری که فقط  
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک  
 از این کلیجه ها ذره ای بخور  
 و بقیه آنکاه دار و مس  
 پیش بیسی می کنم که هفت  
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو  
 خواهد شد. وقتی ((امیر-  
 کللال)) این پیش بینی را کرد  
 هفتصد و پنجاه و دو سال  
 از هجرت نبوی می گذشت  
 و من تصور نمی کردم پیش  
 گوئی او به حقیقت بیبوند  
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))  
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))  
 مردی است بزرگ و دارای  
 کرامات و نبویه دستور او  
 عمل کن و از هر کلیجه ذره  
 ای بخور و بقیه را نگاه دار  
 من چنین کردم و امروز می  
 فهمم که آن عارف سال خور-

# تیمور

فهمند و نامحرم بدانها  
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی  
 از غزل های ((اعشى)) را خواند  
 و بعد از خواندن غزل گفت  
 تو که شعر عربی و فارسی  
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ  
 میکنی این غزل را که من خوا-  
 نم تکرار کن و من بلافاصله  
 آن ده بیت را تکرار کردم.  
 پس از آن ((امیر کللال))  
 خادم خود را طلبید و کلیجه  
 خواست. خادم رفت و بعد  
 از چند دقیقه با یک ظرف پر  
 از کلیجه مرا جهت کرد.  
 ((امیر کللال)) هفت کلیجه را  
 از ظرف برداشت به من  
 داد و گفت وقتی به ((کشی))  
 رده چیزهایی را پیش بینی  
 می کرده و می فهمیده که من  
 در آن موقع قادر به استنباط  
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))  
 گفت به حقیقت بیست و هفت  
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم  
 از یک استاد شمشیر بازی  
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت  
 کرد که بیاید و فن شمشیر-  
 بازی عالی را به من بیاموزد.  
 من تا آن موقع شمشیر میزد  
 ولی نه آن طوریکه با پدر-  
 شایده ((سمر طرخان)) در  
 اولین روز مبارزه با من  
 تعلیم کرد یک طناب دراز  
 با خود آورد و دست راست  
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک  
 تو مانند کسی هستی که پیش  
 از یک دست تپا زد و آن دست  
 چپ می باشد. بعد برای رسم  
 توضیح داد که در میدان جنگ  
 یا در موقع مبارزه دو نفری  
 حریف می کشد که دست  
 راست خصم را که مسلح  
 به شمشیر است از کمر بپندارد.  
 یک ضربت نیزه یا سیر  
 برای از کار انداختن دست  
 راست کافی است و مردی  
 که با دست راست شمشیر  
 میزند بعد از این که دست  
 راستش مجروح شد فرقی  
 با مرد ندارد.  
 وقتی به امارت رسیدم  
 ((سمر طرخان)) پیر شده  
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی  
 خود انتقام نگرتم زیرا پس  
 از این که به امارت رسیدم  
 فرمانروای شرق و غرب  
 جهان شدم دشمنان دورم  
 جوانی که در آن عهد در نظرم  
 بزرگ بودند طور حقیر  
 شدند که شرم میگردم آن  
 موجودات ناتوان و ذبون  
 را مورد خشم قرار بدهم.  
 انسان تا وقتی کوچک و نا-  
 توان است دشمنان را بزرگ  
 می بیند ولی بعد از این که  
 بزرگ و توانا باشد دشمنان  
 قدیم طوری در نظرش حقیر  
 جلوه من نماید که ننگ ندارد  
 از آنها انتقام بگیرد.  
 با اینکه جوان بودم و با  
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین رو می سرا پنده  
 اشعار مثنوی عقیده به  
 آزادی مذهب داشته و تمام  
 مذاهب را محترم بشمرده و  
 می گفته که هیچ مذهب بر  
 منهد دیگر مزیت ندارد در  
 صورتیکه من عقیده داشته  
 و دارم که مذهب اسلام بر  
 تر از مذاهب دیگر است  
 است و این را منبای تعصب  
 مذهبی نمی گویم بلکه  
 از روی دلیل اظهار میکنم.  
 دلیل من قوانین مذهب  
 اسلام است و اگر قوانین  
 مذهب اسلام را با قوانین  
 مذاهب موسوی و عیسوی  
 مقایسه کنید معلوم خواهد  
 شد که مذهب اسلام بر تراز  
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر  
 دنیا دیگر. ولی از خواندن  
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف  
 محمود شبستری لذت بردم و  
 یا اینکه سر آینده اشعار  
 ((گلشن راز)) شرحی هفت  
 اما می بود. اشعارش را راجع  
 به خدا و مبدء و ماد خیلی  
 در من اثر کرد.  
 من به قدری از خواندن  
 ((گلشن راز)) لذت بردم که  
 بعد از این که از ربا بیجان  
 را به خون و آتش کشیدم  
 از قتل عام سکنه ((شبستر))  
 خود داری کردم زیرا سر-  
 بند ((گلشن راز)) شبستری  
 بود. روزی که من به  
 ((شبستر)) رسیدم مردم از  
 نیم جان گر ریخته بودند  
 من چارچی فرستادم که چار  
 بزنند که سکنه ((شبستر))  
 مرا جنت نمایند و با آن هیا  
 قول داده می شود که چار  
 مال و ناموسشان در امان  
 خواهد بود.  
 مردم که امید نداشتند امیر  
 شرق و غرب جهان و عده  
 دروغ نپسندید مرا جنت کر-  
 دند و وارد خانه های خود  
 شدند من دستور دادم که  
 سکنه شبستر را سر شماری  
 نمایند و معلوم کنند که چند  
 تن از مردان و زنان عمر  
 شان از یک تا یکصد سال بیشتر  
 است و بعد از خاتمه سرشمار  
 ری معلوم شد که در شبستر  
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می  
 می نمایند که پیش از پانزده  
 سال دارند و من دستور  
 دادم که به هر یک از آنها پنج  
 مقال طلا بدهند و هیچکس  
 هزار و پنجاه و پنج مقال  
 طلا بین سکنه ((شبستر))  
 تقسیم نشد.  
 مردم احساس رانندگی  
 من چرا آن زد را بین سکنه  
 ((شبستر)) تقسیم نمودم و  
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم  
 زیرا عوام الناس استعداد  
 ندارند که به نیت دانشمندان  
 صیه می کند که هم در فکر

# تیمور گمشده

دیگر نمیتوانست گوشت  
 و بان خشک و خیار بخورد  
 و دانه های انا را بوجود  
 و من خدمت گذشته او را  
 فراموش نکردم و مستوری  
 کافی برای پیش مقرر نمودم  
 که مدام العمر به راحتی زنده  
 می نماید. از آن گذشته  
 من بعد از این که به امارت  
 رسیدم هیچ یک از استادان  
 و دوستان قدیم را فراموش  
 نکردم و به همه یا مستوری  
 دادم و با این که در قرآن  
 نوشته است ((السن بالسن  
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای  
 دندان دندان بکشید و به  
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر  
 انداختن و شمشیر زدن و  
 کشتی گرفتن را دو سنت  
 میداشتم از تحصیل علم  
 غافل نبودم. در آن موقع  
 دو کتاب را که هر دو به زبان  
 فارسی نوشته شده است  
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف  
 جلال الدین رو می و دیگری  
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ  
 محمود شبستری.  
 هر دو کتاب شهر است و  
 من از خواندن کتاب مثنوی  
 خوشم نیامد و بر عکس از  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 لذت بردم علت نفرت من  
 از کتاب مثنوی این بود که

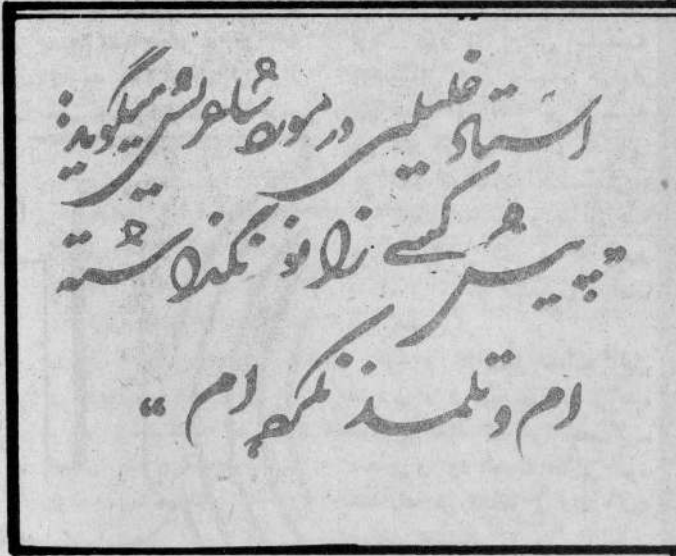
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه  
 شده و از آخرت ذکری به  
 میان نیامده است و تو گوئی  
 که زنده می بعد از مرگ  
 هیچ وجود ندارد. در قوا-  
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت  
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط  
 به آخرت است و گو چگترین  
 توجه نسبت با هور دنیوی  
 ننموده است و مثل این است  
 برای عیسی این دنیا وجود  
 نداشته است. ولی در قوا-  
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم  
 به دنیا توجه دقیق شده هم  
 به آخرت و به مسلمین تو-  
 صیه می کند که هم در فکر

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :  
نقش زشتی که من شدم مجبور  
شدم در وزارت می ما مور  
روزها رفته حاضر می دادم  
تا سر شام نوآوری دادم  
کیست ما مور اختیار فروش  
بازار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -  
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت  
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -  
ها بی را که تازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا  
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخت نمود ؛  
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی  
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب  
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه  
و بالاخره با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت  
مسئول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -  
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا  
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و  
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان  
(وزیر صاحب ماما می بود . در زمان صدرت ها شمع خان  
او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خانه  
استاد رفتیم . استاد برای ششم گفت که از چندروز به ایسن  
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه  
تنگ شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب  
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و  
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز  
وزیر صاحب عبدا لر حیم خان ماما می هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای  
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،  
من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه  
شب) رانو شده بود که در قسمت از آن آمده است :  
شد پنجمه خسته به زندان فتاده ام  
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی  
برادر استاد ادا مه میدهد :

(( پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر  
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند  
هار آمده استلا قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند  
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از  
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ،  
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بمسما  
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،  
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی  
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج شد  
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره  
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -  
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید  
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شمیونفوال  
به خانه استاد آمده گفت : ((سما خیلی خسته شده اید به  
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر  
بروید ))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد  
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه  
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن  
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر  
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم  
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم  
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم .  
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار  
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط  
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل  
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی  
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسه های  
خیر ، ماما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیارخراسان و  
آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از  
دوران غربت پیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،  
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده  
چاپ داشت که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و  
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان  
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -  
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -  
نستان بود .





شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا -  
 شد . در شخصیت او خلیلی شاعر ، خلیلی صوفی ،  
 خلیلی عاشق ، خلیلی مجدد ، بسند ، خلیلی ،  
 ژورنالست ، خلیلی محقق ، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند  
 همزمان تبلور یافته است .  
 از دیدگاه قصایه اش او رامیتوان فرخی دوران مانامید  
 و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی های  
 شورانگیزش چون (کودکی برخاست ازام البلاد ) و  
 داستانی بایزید تائیسرات روحانیت حضرت مولانادر  
 شخصیت او دیده میشود .

همین استاد بزرگواراست که به یاد وطن درآثارش سو -  
 زنده ترین ناله ها را سر داده میگوید :  
 ناله خاخر کن افگند بیساده وطنم  
 و طنا و و طنا و او طنا و او طنا  
 استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با  
 استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین -  
 سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند .  
 جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند  
 بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند  
 در ناله های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواج  
 ابن سعید ابوالخیر را می بینیم که میگوید :

الهی اشک جیشی سوز آهی  
 فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید  
 کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری  
 بر تائید همین گفته ، از او میخوانیم :  
 پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن  
 افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن  
 کم شد شرد از بوق شجالی تو ای زن  
 بستند به بازوی تو ای تو ای زن  
 زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته های قصار معر فسی  
 کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این  
 فرزانه مرد قلمرو شعر ، ادبیات ، تاریخ و تحقیق زمینه  
 های پژوهش و کاوش را درآثار او مهیا سازند . جادارد

شماره (۱) نایب سالار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی  
 شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب الله خان و عثمان ج  
 که به خلیلی بگوئیم :  
 صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را  
 تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند بزاید  
 امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو  
 ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و  
 در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند .  
 خلیلی ! بدیلت ندیده زهان  
 خلیلی ! امثال نجیده زمین  
 درو دی زهند و کش شیرزاد  
 تراباد تا پشت عرش برین

## دملروند و ناخواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د  
 جراحی له همدی عمل وروسته  
 می له دی چی دلاس قدرت او  
 یا کار کول می تغییر موندلی دی

له درد خجه خلاصییری :مانیای  
 لبرخه دوام وگری ترخو دلاس  
 کرخت والی بیخی له منخه لای  
 شی .  
 که خو کاله دلاس به کرخت  
 والی اخته یاست نیایی دلاس  
 کار کول بیرته به لومرنی حالت  
 غیر ممکن وی . دیر کسان چی  
 ددواوو لاسوله درد خجه رنخ  
 وری بنه به وی چی یولاسس  
 عملیات کری که بنه نتیجه یی  
 تر لاسه کره - بل لاس دی هم  
 دجراح لاس تهور کری

## منجیمور ...

بقیهاز صفحه ۴۱

می بیر نه .  
 خود سکنه ((شبستر)) هم  
 ندا نستند که برای چه از  
 احسان من بر خور د ارشدند  
 و او لین با رهن علت آن احسان  
 را در این جا ذکر می نما یم  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 خلیلی ذهن مرا روشن کرد و

بعضی از مسایل غامض  
 حکمت را برایم حل نمود.  
 وقتی به هیجده سالگی رسیدم  
 پدرم تمام کارهای خود  
 را به من واگذار کرد و گو شد  
 نشینی اختیار نمود و بقیه  
 عمر را به عبادت گذراند .  
 ولی من برای این که بتوانم  
 بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج  
 به کاری داشتم لذا تصمیم  
 گرفتم که وارد خدمت یکی  
 از امرای ما و راء النهر  
 شوم .

# راهپیمایی مرتب‌بار

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای ایدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایترایو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل‌تشیویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هرروزه به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. این بار ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجه‌های بالاتری تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار میرفت که مرزهای ایدس در آنجا راه نیافته بود. اما به بختانه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل می‌دهد.)

### تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا هم‌راه با ویروس ایدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسفک اکثریت آنها بعد از جنمروز و یا ماه‌چشم از جهان بستانند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به ایدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌های تدویر کنفرانسها برای مادران حامله کمک بزرگی نموده‌است. (بیشتر از ۶۲)

## در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا  
بیشتر از ۲۰ فیصد  
بزرگسالان مبتلا به  
ایدس هستند.

به کمیان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم‌انگیزترین حالت را بر مردی دارد که جگر گوشه‌های کوچک و بزرگ خود را به خاک می‌سپارد. در کشورها یکیه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده‌گی مشتربار وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جانیها بل گردیده‌است. (به دلیل اینکه اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته‌های نه‌چندان دوری مبتلا گردیده‌اند و مرزهای ایدس در یک سال انسان ناگوارتری در برابر مردمان این‌قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس ایدس در بین بزرگسالان به پنج‌میلیون و در بین اطفال بصدها هزار تن میرسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک تو سعه خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای جنوبی از خود می‌پرسند: هرگز ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان و جوانان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زنده‌گی آینده کشور به جا خواهد گذاشت؟

دگرگونی‌های جدی در زنده‌گی مردمان آفریقا در حال وقوع می‌باشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروازه‌ها با مسایل جنسی جریه‌های صورت می‌گیرد. همچنان‌که صورت جفت‌رسم و غمناک داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه‌اشتی‌ناپذیری در برابر زنده‌گی بی‌بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره‌ها مورد هجوم مقامات امنیتی

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (ایدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس (ایدس) به راهپیمایی شوم خویش درسیاره‌ها ادامه می‌دهد. هیچ‌قدر توانا به حال نتوانسته است آن را متوقف سازد و نه دولت‌ها. در این احوال نه‌چندان آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده‌است. با وجود تلاشهای همیشه‌گی حکومت‌های آفریقای غربی از انتشار مرض ایدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه می‌دهد. شیوع ویروس ایدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده‌است. در شهر لوساکا (زامبیا) بیش از ۲۰- فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به ایدس می‌باشند. در شهر هایکه فعلاً از ۱۰- فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار استخر قبلاً تصور میرفت که ایتمی ایدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که ایتمی مرض کشنده تقریباً در تمام سر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گم‌راه‌ها به دهات آنجا بیکه بیشتر بس نفوس این کشورها به سر می‌برند، انتقال گردیده‌است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا مس جنسی بوده. علاوه بر آن ایدس می‌تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث عامل مساعده و سلامت انتقال این ویروس می‌گردند.

### آیندهٔ صمیم و خطرناک:

مترجم: دکتر (زیمبابوی)

## ایدس

و حَسْبُكَ كَثْرَةُ مَرَضٍ  
قَرْنٍ بَسِيتٍ

رسم و عهده

دانش‌پژدین

تحت سوال قرار  
گرفته‌است

# بارنخست سیاهپوستان

## به ارزش نفت پی بردند

### نخستین چاه نفت

### به وسیله

### چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباچی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهران می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبرو داشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت بپردازند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

**جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز**

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی بجهت دور صفحه (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



# رقچای پیاوچای سبز

طبقات یا کف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را آماده می به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عسل اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پاشی احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای اوله شده را از مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کاین که بفهمیم چای سیاه و سبز است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه پس از آنکه برگهای بوته چای سرد کرده معمولاً (۲۴-۳۷) درجه سانتی گراد میباشند، و این مقدار را بطور آن فوق العاده زیاد میباشند (مسیس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کاین که بفهمیم چای سیاه و سبز است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه پس از آنکه برگهای بوته چای سرد کرده معمولاً (۲۴-۳۷) درجه سانتی گراد میباشند، و این مقدار را بطور آن فوق العاده زیاد میباشند (مسیس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -



ترخ کی وایی چی ددغو (وزر لرونکو سایبریایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خاټه را الوزی مگردقیقه نیته به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیخکه باورونه کری چنی سایبریایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چی دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چی دسایبریایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چی به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبریایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. په (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چی ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته کری چی به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

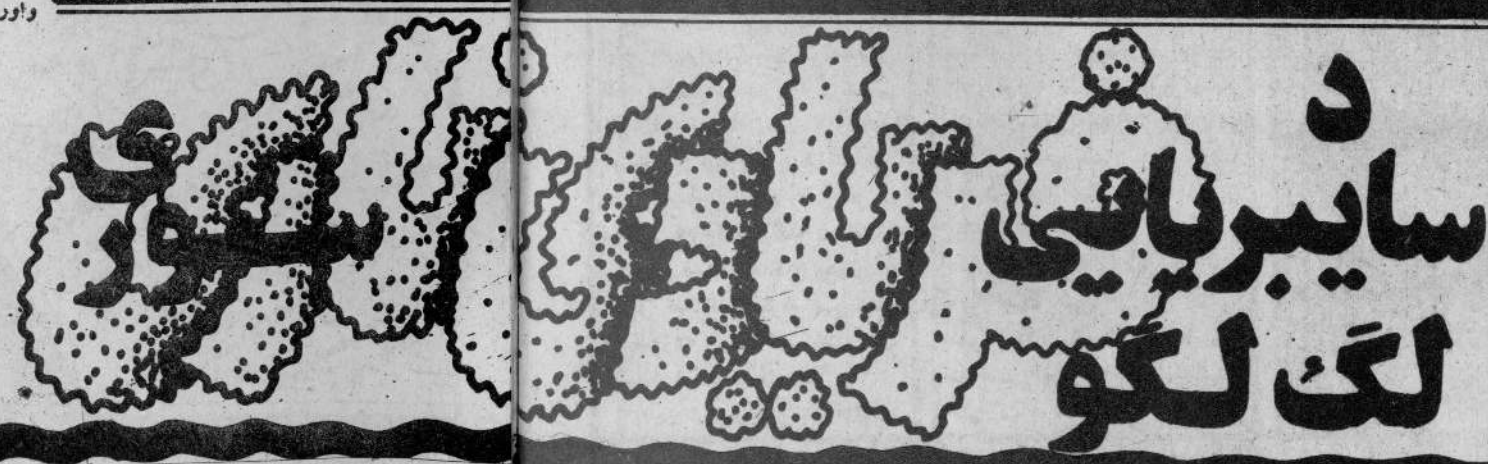
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل په زړه پوری او مناسب خای پیدا کری. طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و. س. وی چی نظر لری چی ددغو الوتونکو دخای بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چی به دی وروستی وروختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک په مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچارنیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول په (۱۹۳۷) کال کی هندي الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهولیدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نورخواووته مهاجرت کری دی. خیرنی ښی چی سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کری دی. سایبریایی لک لک دلومری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک په مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچارنیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هرکال له هغه خخه شل میټو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسیند دسواخلو خخه سایبریایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونوکه یی تغییر

# نن په تموله نری کی ۳۰۰ سایبریایی لک لکانو پاتی دی

کلونو کی به کیولا د ویوکی ولیدل شول. په دغه وخت کی لک لک هم به همدغه سیمه کی ولیدل شول. خو وروسته دلته یوه خواشینونکی شمیر نه لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم په ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خکه نن په تموله نری کی (۱۲۰۰) سایبریایی لک لکان پاتی دی. سایبریایی لک لک به هند کی ((وادرین ډوله غاږ کی)) په نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دپه پرت پوز د شهزاده ښکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. ((داشرافنی ښکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه ښکار خای به منع خای باندي اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتونکی پناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبریایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی دلومری خل لپاره به نولسمه پیړی کی د دوونو انکیزانو



خوراها را در لاتراوسه بوی خود بوی را  
 به تنهایی سرگردانه می بیند  
 خلك چي دلته زونه كوي - محبب اور  
 پيا خو بو به پيا - بولي خلك چي دل  
 د خيلو رخصتيون تير لو لياره راسي دل  
 ارامه بيده كيزي او بولي در محبب  
 نوب شيان ويني ؟ خو هيچ خوكه يازري  
 نه كوي (۱۰)

گوينده له عطفه سره امان پيشه كو لسه  
 چي (۱۱) عدلي بو به پيا چي محبب اور  
 همه ويچ چي گوينده له دي ماني محبب  
 بيوته دي - بولي رخصتيون تير لو لياره  
 اي چي خلكه زونه راسي دل  
 تر خلكه بوريده - سره رخصتيون تير لو  
 بولي - بولي رخصتيون تير لو لياره  
 چا پير و بول او د دي - جاطورسي له دي  
 ادای خلكه نيسي - خبه بيگريده له پيرسي  
 - همسي خارسيه باي تير سيدي له او دي  
 خيران باغي نو

**نعمت همایون**  
 (۱۲) چي باغي  
 ده باغي تير كي ماني چي محبب اور  
 اور ويني ده مان خيرانه راسي دل  
 پستويوني خلكه ده چي پستويوني  
 را به خدمت كوي - كله چي پستويوني  
 له گروه سره مديري راسي بولايوني  
 درلوده املوس چي بولي گروه سره  
 راسي - بولي گروه سره مديري راسي  
 كوي - بولايوني خلكه له او دي  
 همديگري انجانده او راسي پستويوني  
 همديگري انجانده او راسي پستويوني  
 بولي چي گروه سره مديري راسي  
 استغفار راسي بولي گروه سره مديري

**همادنيكي**  
 (۱۳) چي باغي  
 داس له پستويوني راسي گروه سره  
 له گروه سره مديري راسي بولايوني  
 درلوده املوس چي بولي گروه سره  
 راسي - بولي گروه سره مديري راسي  
 كوي - بولايوني خلكه له او دي  
 همديگري انجانده او راسي پستويوني  
 همديگري انجانده او راسي پستويوني  
 بولي چي گروه سره مديري راسي  
 استغفار راسي بولي گروه سره مديري

(۲۵) چي باغي  
**خارنه**  
 بوسته يي تري وكي چي كله به واده ور  
 شه وكي - بجلی به مهربانه زبغ ووتنه  
 دقل (۱)

(۱) خنگه روكفولاي شم تاسره واده وونه  
 بيم - به به داوي چسي مره شم لسه  
 دي نه چي بل جاسره يي واده ويني  
 خوتنه زما به غمونو باندي بو به يي (۱۰۰۰)

گوينده له عطفه سره ماني چي دكسي غم  
 لپاره هيچ دليل نشته - كله بل وخت  
 يي داخيره كوي واي - نوامه ددي پار  
 يي ارزسته گيلي واي ؟ خوارسي بيبيسه  
 كزاري سره هرخته زمين

موني باد د زوني يي - ويبيولي او  
 يي دورسي ترناخيلي شعلي خيولسي  
 هلته دعبه ترنا يوتوري شي بيگاره شوا و  
 دملاشيا شوره تيره تيره ترينه كيدل  
 گوينده به داسي جالكي چي له داري  
 ريزنده - خيل لاسري له امانه اخسه  
 ددي لپاره چار بيوتكي چي خلك دده و زولو  
 لپاره - دده دمين دوزولپاره

واغلو وو - بوسته بيانا خايه يي ستره  
 قوسي ددي به خاطر تاوژاواو كي چي همو  
 خلكوران اله ده خكه لوي كوي -

خوكه چي گوينده يوه سري غمور و  
 ريده رايه حال شو - دي د خوب له خفته  
 كينته رالويدلي او به خلكه بروت وو - سري  
 ووتنه به كوته كي ولاي روازله ده نه يسي  
 دجاي خيلو غويشته كوله - له دي چسي  
 به خوبكي پارسي وو - لاتراوسه هم بوي  
 پينه

گوينده به داسي حال كي چي برخييل  
 خاي ناست وو - دجاي بياله يي به لاسو كي  
 بولي او به تيره تيره يي چاي چيه - دي -  
 له بوي بولي وو - خان يي خورنده گوتي  
 يي بزيدي - دده يوه لك بياله چاي  
 هم و خينه تر غمور خان به اخسار كوي

كله چي همه سري بويالي دور لسو  
 لپاره بياري - گوينده ددغه خاي دشا -  
 رخصتي به هلكه بوسته وكي - سري بوسته  
 دقل چي : (۱) ددغه كني خلكو لكه زيايه  
 شان همي بيبيسي ليدلي دي - خو  
 لكه ستاسويه شان د جاخلكوتنه ترهغسو  
 چي به خيلو بترگويي زنه ويني - ملشوي  
 بنگاري - موز دلته صحبت ظلمونه او -  
 پدلي دي داسي چي دمصيد له ده نشه  
 خكه دزنگه وهلو غسو - رابورته شوي دي -  
 بولي خلك راسي چي هيات كويكي د -  
 راد او د نيلو ويراچان واده به مرانو كي  
 برخه اخلي - راداي يي زور له همه سره  
 گونده كوي ره - به داسي حال كي چسي  
 برهغي بلي خوكه گران وو - ددي لهواه  
 يوه ويخ مخكي راجا بولي خلك بولوسو وو  
 تر خودهغي عاشق ووشي - دهغسوي  
 ترواده وروسته له بوزو بو خطرناك توفان  
 راجك شو - يوه وني يي له ريمو خكه را -  
 وايسته اوپر گون كو نو كورا پو لويه - را دا  
 اوراجا داري ره سول



**قائک قاتک**  
**وباز شمع قاتک**  
 وي تازه از زندا نرها سده بود و فقط  
 زباخان به طرف خانه اش هورت دهفتنه  
 چرا رفتی را ماسره کرده بود و لا رنگ  
 دراز ساخت تا حد حادثه قصه کرد که کسی که به  
 قتل رسیده تولا مرتکب قتل شده  
 بود و به موجب آن زندانی بود  
 و پس مقبول برای -

از زند و اج های اجباری همیشه خاطر  
 ترین که حتی فوجی در رابطه با او و اج  
 اجباری نیز میزاید فاجعه یی به با آورد  
 به فرزند هوده - اله اش توصیه  
 کرد تا وی ایکی از دختران اقا پیش  
 را که در خوردی به نام وی بود به پسر  
 پسرک دوسه روز ایسن بوضوح را  
 خوشی میبندد که اگر آن دختر  
 مادرش میگوید که آن دختر  
 را با من تا موزه کردن خود نشود  
 را بیشتر که فرزند اش  
 احساس میکند که جان  
 بسری فرزندش نیز  
 مهمان است -

**عشروماور خطر ازل**  
 «خسودا در خطر قرار دارند حتی  
 به مرگ تهدید میشوند و بهتر از آن جان  
 شان را از دست میدهند. شاید باور نکنید  
 اما چنین اتفاقی افتاده. زن که اسمش  
 را ذکر نمیکنم باشند. بی ده مواد خان  
 شهر کابل از جنگ و گمشدگی باخوشی به  
 تنه آمده از بایک مرد بیگانه طرح افشا  
 می میند دو میخواند به وسیله او خوسود  
 یی را از سر راه زنده می خود دو رساز  
 دوست وی یکی از روزها را برای ختم کردن  
 زنده می خوشی تصمیم میگرداند با اتفاق  
 هم به خانه میرود و به چاره برون را که  
 تقدیر نامش را خوش ساخته است به حرکت  
 پیسته و با جاکتی را گرفته مورد عروس خانواد  
 انجایی قیسی را طیفه رسمی اش مهربانسد  
 ده خود رايه و طیفه رسمی اش مهربانسد  
 عسر روز را بدی الیا میکند تا به داخل  
 حویلی برود در این اثنا خواهر شوهرش  
 نیز میاید. انتظار اسپا برای باز کردن در  
 بی نتیجه میماند و سر انجام آنها جسد  
 را در داخل یک بسجی میباشند و مود  
 ظمین تحقیق قصه یی میزند که عروس خوش  
 این واقعت تلخ و حال لا منتظر سرتوب  
 یی را به قتل رسانده و حال لا منتظر سرتوب  
 مستعد در زندان به سر میرود -

**از**  
**عشروماور خطر ازل**  
**عشروماور خطر ازل**  
**عشروماور خطر ازل**

# ۲۵ مدال طلا وقهرمانی

# ورزشی جهان

# تکوین آنجا تکواندو

## تواضع بازگم تو اصرار

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند .  
محمد فیاض نخستین تمرینات خود را در این رشته تحت رهنمای استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد هاجت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد .

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جمناسطیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد .  
محمد فیاض مزی در مورد جوایز آنست که به این ورزش رو مآوردند چنین ابراز نظر می نماید :

ورزش تکواندو و ورزش هست که اساساً تنگی به خصوصیت های ویژه ای انسانی چگونگی  
بقیه در صفحه ۸۴



تیمه کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد .  
همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به دست و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلم و یک دیپلم ماستر و مسابقات اتحاد شوروی و یک دیپلم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیه میباشد .  
وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید :  
در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلاً در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور بهم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلم از فدراسیون اتلتیک خفیه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم .  
از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید حرف را به چی چسبی مشابه فکر میکنید گفت :

سوال جالبی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یادشمن ورزشی به شکل سالم آن میندازم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تا به نثر مثبتی بر روحیه ورزشکار به جا میکند .  
اگر هر چه چی مشکلی دارید چی خواهد گفت ؟  
میگوید : مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشمگر ورزش دو شاست بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی اکتسب نمودن صفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکت و مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم پهنوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشد .

# باسکتبال دفاع و حمله

## مدحی باعبید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

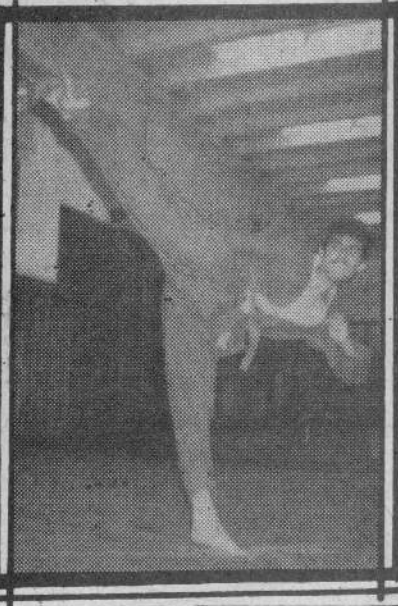
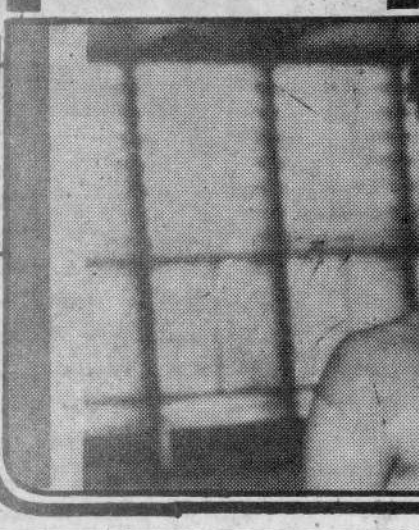
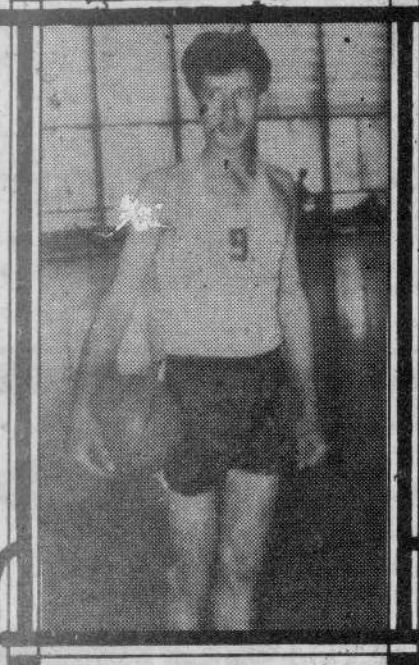
باز نمود که بعد از دو سال توانست به است کارو لیاقت ورزشی خودش در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شود .

عبید الله بیشتر روی صفات نیکو اخلاقی و ورزشی ورزشکاران تا کید مینماید و میگوید که :  
ورزشکار ولو که از هر رشته ای باشد در قدم بقیه در صفحه (۷۱)

باسکتبال ورزشت زیبا و اجتماعی است که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها تثبیت هیت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، ی گردیده است .  
یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد .  
گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به سرعت قاپسل ملا حظله ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار ما جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند .

از جمیع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عبید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد در خشان ترین چهره های باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به مقام شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نمائیم .

عبید الله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خود را



اتلتیک خفیه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که تویبه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است .

البته این ورزش را میتوان به مثابه تنگنای ورزشهای مصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فعالیتها ی جوانان این رشته واری و نظارت بعمل میآید .

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات درگروپ خوشبختی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "مزی" است که در کشور ما نیز به مسابقات درگروپ خوشبختی در تهران و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد .

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره می پردازیم .  
صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم :

از سال ۱۳۵۷ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جمناسطیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتم تا هم سطح با این رشته اشتراک خفیه را نیز دنبال کنم .  
روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروپ خویش به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعداً به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید .  
- مو صوف به سخنانش ادامه میدهد :

ورزش اتلتیک خفیه که تنگی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و قه ای سرخشی گامدار و شش است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپر گرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر گد ام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد .

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که این ورزش زمانی مدال را در نزد ورزشکار میسپارد که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

# بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زرغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما نرخ های مواد اولیه و ظرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

## صفحه معلم ساپنس لیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

## مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داشته باشد.

## محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

## محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چایی گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا پسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاورد (تازه) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۴.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارچ میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

# چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،



# مشکلات ما را بشیر کنیم

محمد مصطفی قرمکوردیان

۳۳۰

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های ویدئو فیلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فیلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها، ویدیوگیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روانی و از سوی دیگر به بعضی اطفال بول پر دخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

از همه آنرا میخوانم. موصلات سیاسی درین یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امیدوارم با ظفر شما مصاحبه ای انجام داده شود. **و یحیی قه!**

در مجله موضوعات معمولی ماتی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان و قما آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم ناچیز. لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخواه رسند میشویم. **نوشین:**

سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها باب و جیب و فریدرستکارها - جیبی صورت بگیرد.

فراخوانی برای آن عده از هموطنان که در خارج از کشور اند خصوصاً آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند. برای اندازه بند و این کار بزرگی خواهد بود.

**نظراً بتدانش آموزان ایسه زوغونه:**

**دیاندانش آموز صنف یازدهم:** مجله سباوون و قما مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خود شمس نم آید، عکس های پیش از حد ستاره های فلمی خارجی به خصوص هند پست. و قما که مس خود کش و بیگانه پرست) استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است. آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیب و فریدرستکار مصاحبه صورت بگیرد.

**الفتین:** صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

## کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعاً درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا

## قصص اقران

بومه از صفحه ۵۲

# پامپمی مرکبار

موسسات صحی کشور های افریقا بی درو وضع بسیار بدی قرار گرفته اند، زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ آید س با عت گردیده است که تعدادی يك تعداد امراض دیگر تقریباً فرا موش گردد.

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصرهای شامخ، اموال فراوان و باغهای خرم و بهنور خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت: ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرضی های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیاران داخل بسترهای مرضی ها ((ایدس)) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرضی های مبتلا به ((اوبیا)) و غیره رفاهاتر از اجباراً به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

# سپاوون کودکان

## عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزد مویش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- مویش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .

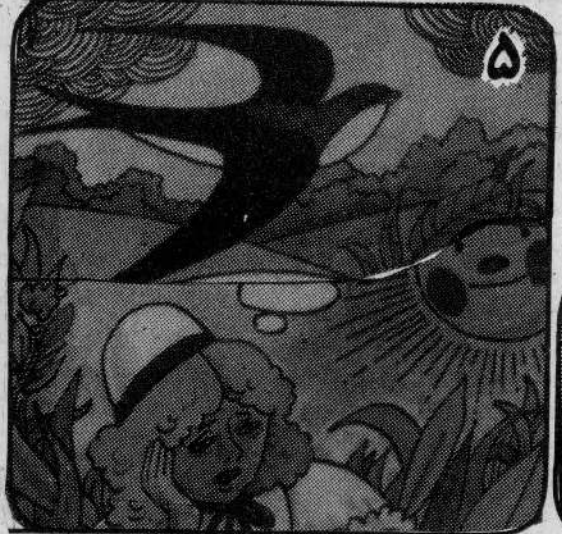


۳- عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۴- برو و کسی هوا خوری کن تا دو مظل کاملا سر حال بود . آهنگهای مقبولی بشنوی . قرامویش تگن که نزد یکی های شام حتما بر گردی .

۵- بهار از مویش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ به سستو به بهار وعده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به مظل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین اثنا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین ، تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال مویش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مظل عروسی آغاز میشد . بهار با نا نا را حتی گفت : چی تصادف بدی وعده خلا فی چقه ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

۸- آفتاب در آن مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن . شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۹- اما ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با یه آفتاب غروب کند و مظل شروع شود .

۱۰- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۱- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

۱۵- کک دلسوز . همیشه آن جا بهار است با شهربان و همی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناسخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با یان خوب شا پندی داشت ... مگر نه؟؟



# مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .  
 آخرام میفامی که مادر مرده  
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده  
 چی غم استم وای ده چی غم  
 زن با صو شیوه گپ خوده  
 ادامه داد . آخرام ، هله که  
 امشو نوکریستم ، هله که  
 اضافه کاری دارم مجم که فلان  
 جای میرم ، مجم بیستان جای  
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون  
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به  
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،  
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :  
 و آخرم به خاطر اضافه کاری  
 شوهرت خودت اضافه بیست  
 شدی . دینم به جای خنده  
 گریان کده ، آاا ، او او او .... )  
 چون دل بسیار نازک دارم صی  
 که میبینم کسی گریه می کنه  
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم  
 و شروع به گریه میکنم کا ملا  
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی  
 گریه می کنه نسبت به نفر اول  
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه  
 گریان سر میته ، گریه به  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که  
 چطور کنم - همی هرکس که  
 مره میبینه به زور خوده  
 همصحنتم میسازه شاید گپ  
 خواهر خوانده هاجراس با شه  
 که میگویند ( قواریت آجزک  
 مالوم میشه ) او روز ده غم  
 امتحان که کلگی چقدر نقل  
 کدن و امامه نتانیستم از او  
 مستفید شوم سوار سرویس  
 شد م که ده پالویم یک زن  
 شیشته اول ساته پرسان کده  
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .  
 به بی حوصله گی گفتم - وی  
 ندارم دیگه . گفت : از اول  
 نداشتی ، گفتم ، نی !  
 از اول داشتم - گفت : خی  
 حالی چرا نداری ؟  
 گفتم : ساتم ایستاده شه  
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :  
 یانی که ده دستت میکدی .  
 گفتم : نی - خی ده پایم  
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

بقیه در صفحه (۷۲)



# تأثیر نگاه حافظ جوانی

در مجلس صحبت از تأثیر نگاه بود .  
 یکی از حاضرین گفت :  
 من شخصی رامی شنا سم  
 که روزی در یکی از جنگل های  
 افریقا با شیری روبه رو شد  
 و همینکه چشمش رابه چشم  
 شیر دوخت ، شیر پیشروی  
 پای او زانو زد .  
 همه گفتند : آقا عجیب است  
 باید چنین شخص را دید که  
 حالا کجاست ؟  
 او جواب داد :  
 داخل شکم شیر !

# نکته های نیشدار

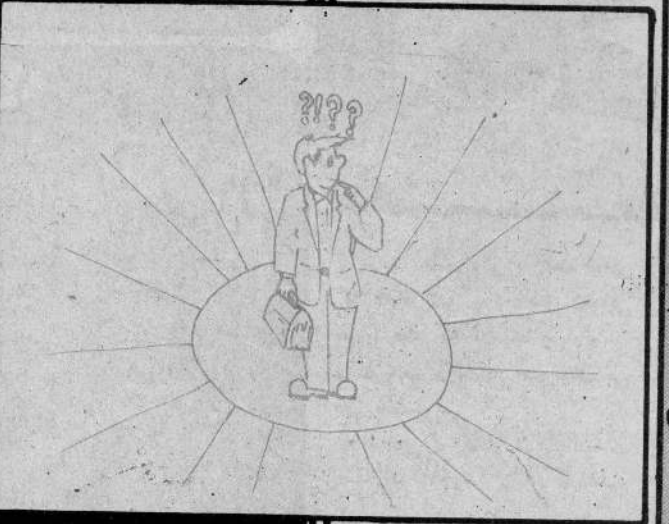
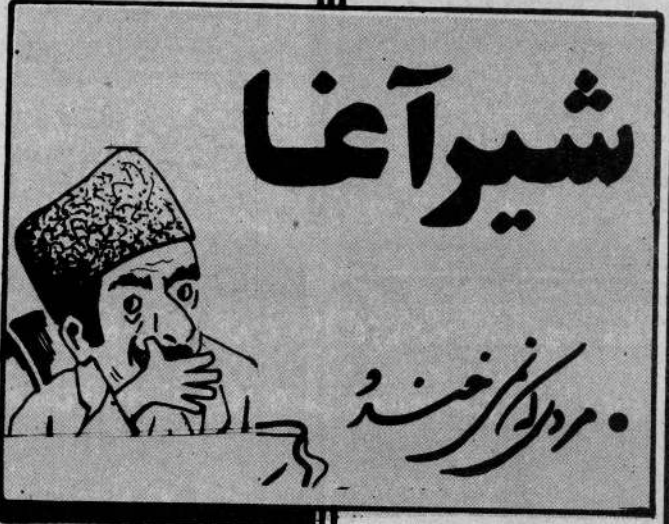
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟! .
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟! .
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی .
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه در اطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی .
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را ( بوتل؟! ) بنویسد .
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قاعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه .
- تلویزیون - نالیبت خواب آور .
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا .

# تفسیر

دولافوک باهم صحبت  
 میکردند .  
 اولی - من آنقدر زبان  
 انگلیسی را میدانم که هیچکی  
 نیداند .  
 دومی - پس بگو که گوسفند  
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟  
 اولی - گوسفند را خسو  
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی  
 میگویند .  
 ارسالی حکمت الله ناظمی  
 کارمند شاورالی کابل .

# میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه چیز میشود .
- خولی از بزرگان در خانه کوچک میشوند .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیرند .
- ناز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف میزنند .
- فرور ریاست و سقوط دیانت است .
- شریک حد اقل یک سر دارد .
- سهل و اتفاق قطره هاست .
- دلبری کار خولههاست .
- دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو - کش خنده کرده اند .



# لطفاً دفعتم

تخلید  
 چون نفوسهای وحشی  
 چند مصنفی  
 گرفتند تا روزی معلم خود را  
 عصبانی بسازند یکی از آن ها  
 بدون مقدمه گفت :  
 معلم صاحب ! این راست  
 است که پدر شما جوپان  
 خوکهای وحشی بود ؟  
 معلم بدون مطلق گفت :  
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .  
 متأسف هستم که فعلاً این  
 وظیفه را از او به ارث برده ام  
 و همین اکنون مشغول این کار  
 هستم .  
 ارسالی ذکیه کوهستانی

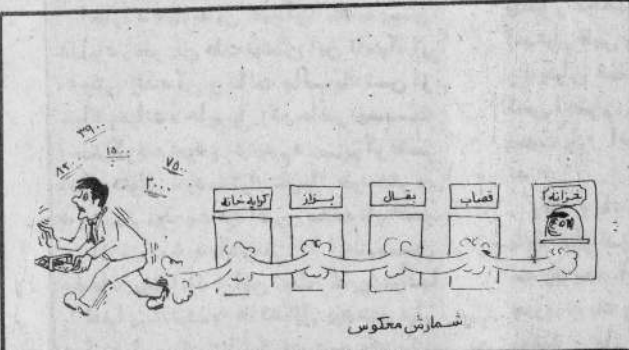
# مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم  
 معامله پر منفعتی برای شما  
 انجام بدم !  
 پدر : چطور ؟  
 کودک : میدانید که در  
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی  
 رانشان میدهند که صدملیون  
 فرانک خرج فلبرداری آن شده  
 است !  
 پدر : و بعد چی ؟  
 کودک : و بعد اینکه شما دو  
 فرانک به من بدهید من میروم  
 آن را تماشا میکنم و بعد میایم  
 و داستانی راکه صد ملیون  
 افراک ارزش دارد برای شما  
 حکایت میکنم .  
 ارسالی فریبه ورسته

# بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل  
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل  
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی  
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل  
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره  
 د مامور به کورگی خردی با یسکل  
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده  
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل  
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی  
 بی له تیلو زورور دی با یسکل  
 آشپز باشی



# کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :  
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شی .  
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښت شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگراوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :  
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .  
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :  
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟  
 هغه یی له خنده ورته وویل :  
 - ددی له پاره چی خولی به سترگو راکښته نه شی .  
 بیایی ورخنی وپوښتل :  
 - پوزه دخه له پاره ده ؟  
 هونبیار ورته وویل :  
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .  
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :  
 - نودا خپت دخه له پاره ده ؟

# دبریتو وینستان



اختر گل چی تنخسواه  
 واخیستل نویه منده دمنهوی  
 به لور و خو غید . لومړی د  
 قصاب هتی ته ودرید :  
 - کیلو په خوه ؟  
 - ۱۲۰۰ کفانی !  
 - دخفای دپاره ! ترخنا مه  
 نلری ؟  
 - لرو ، هغه ده چوکا ت  
 شوی اوبه دروازه خوړند .  
 ده .  
 (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ کفانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی  
 (۵۰۰) کفانی گټه کوی ، اخر  
 دلته ښاروا لی شته که په ؟  
 - شته خو ویده ده .  
 - نه راو یشیږی ؟  
 - نه بابا ! که دی باور نه  
 راشی ، وگوره زه یی دبریتو د  
 وینستانو یو وینسته شکوم .  
 ترنگ ...  
 دردی هغه لا ویده دی ، نه  
 راوینیشیږی .  
 - هو واله نه راوینیشیږی .  
 اوبه اسیر تی غرد خان سره  
 وویل نه . زحمه غو ښی په  
 خای پتا تی اخلم . اودپتا تود  
 خرخو لو هتی پلور روان  
 شو ، هلته یی همدا پیښه  
 ولیده . پتا تی پلور نکې هم  
 ښار وا لی دبریتو یو وینسته  
 وشکوه ، هغه ویننه شو ،  
 همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ،  
 صابون ... هر یوه یو ، یو  
 وینسته تری وشکاو . خو  
 ښاروا لی ویننه نه شوه .  
 خالی کڅوړه لالمانده دخوا  
 هاخوا گرځیده چی سترگی  
 یی به میوه ولگید ی د هغه نه  
 ((موزون قسم)) تیر شو د  
 بزازی دواکان ته ودرید بزازه  
 یو تار وینسته په خای دو .  
 وینستان دښاروا لی دبریتونه  
 و شکول ، خو هغه په درنده  
 خوب ویده وه .  
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره  
 کوم شی و نه موند خو چی  
 سترگی یی به تر کار ی  
 ولگید ی لرخو شا له شواو  
 گامو نه یی لرتند کړل خو  
 د ترخونو په اوږدو اوڅپرو-  
 اترو په ترخ کی دترکاری  
 پلورنکی دښاروا لی بریتو نه  
 لاس کړ تر خو اختر گل  
 ته و ښی چی ښاروا لی ویده  
 ده ، خو ښاروا لی سردا پورته  
 کړ او اختر گل ته یی په غوسه  
 وویل :  
 چی زور دی نه رسیږی  
 مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه  
 ترما ښا مه به زما قبولید  
 بریتو وینستان و شکوی .

# دمریخ دکری مطبوعاتو ته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه  
 په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :  
 ((... انسانان په مجموع کی -  
 په دوه ډلو ویشلای شو .  
 لومړی ډله چی دوی خپله  
 خوری ، خوکاز دبل کوی او  
 دوحه ډله چی کز خپل کوی .  
 خو دوی دبل خوری . همدا  
 اوس داسی نښی نښانی شته  
 چی دلومړی ډلی نسل دخنگی  
 برنخ دوزکیدو په حال کی دی .  
 خو دوحه ډله ورځ له ورځی  
 دبربری . که چیرته دمریخ د  
 اوسیدونکو راشه درشه له دوی  
 سره ډیره شوه . نوی له شکه  
 په دوی دغه حرص زموږ کړی  
 ته هم سرایت زاو کړی .))  
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ  
 دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی  
 خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود  
 لوی خدای (ج) له دربار خخه  
 خوښ او خوشاله غواړو .

گرانو لوستونکو به ضرور  
 درادیدو او تلویزیسون له لاری  
 دهیواد او نری مطبوعاتو ته  
 دکتنی عنوانونه اوریدلی وی .  
 خو دادی دینجاره هتی له همدی  
 گڼی وروسته دمریخ دکری  
 مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه  
 دخپلو مینه والو دمالوماتو له  
 پاره رایاسی .  
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ  
 دکری په یوه علمی مجله کی  
 په مریخی ژبه خپور شوی دی  
 دمحترم آشپز باشی صیب په  
 مرسته ژباړلی اوستاسی درانه  
 خدمت ته یی وړاندی کوو .  
 دخواشینی خای دی چی د  
 محلی نوم آشپز باشی صیب  
 ونه شو لوستلای ، ځکه چی  
 دخمکی په اتومو سفیر کی د  
 کاربن دای اکیساید ، دپرښت  
 او دجایبیرال دککرتیا له کبله  
 دمجلنی پشتی تکه توره اوبنتی  
 ده . خودغه انتخاب شوی مطلب  
 په زړه پوری دی . یوتن مریخی  
 ارواپوه ((زون شناس)) په  
 خپله مقاله کی دخمکی برنخ  
 دژوندیو موجوداتو د خیر نی  
 په برخه کی دانسانانو په باب  
 لیکي چی :  
 ((... انسان دچرک غوندی  
 په دوه پښو گرځی . هم غوښه  
 خوری او هم وایښه . خونه دخناورو  
 په لیکه کی راخی اونه د نورو  
 عادی حیواناتو . د دوی په ژبه  
 کی انسان ، له انس ، الفت ،  
 محبت او مینی خخه اخیستل  
 شوی دی . خوبه دوی کی دغه  
 صفتونه پر لږ لیدل کیږی .  
 که څه هم عقل او شعور دواړه  
 لری ، خو وخت ناوخت احساس-  
 سات ، تشدد او وحشت د دوی  
 په عقل غلبه مومی او د ډیږی  
 یوی ډی خبر برسر یو د بل  
 وینی تیوی .))

# قصه خانه خودما

# آخرد

به مجله دو ست داستنی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامگذاری و حتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- می از خانه خود مابفرستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما میتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودار آخرم چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چسب؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تیر - نمستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمستی؟ مکتبه خود خوب ده به شدنی غم گدی (-) نتیجه همی که به فاکولت طبع نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و حتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیکرد: آخر به خود دشمنت نیستی به خیرت گپ میزنم. و حتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خویشتن و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگفتم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیستی هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میداد - هدی: "زیاد زبان نکو و مره عقل مباد نتش. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگفتم و چون بر سر همین غمها و خواهر خوانده هایم زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

# چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کلمه دلیل بشنود غمخ شک میفمورد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از بیرون داشته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش عکس ها و پوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگفتم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زبر لب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفتت بالا - نخاسته. صد دقه پایسته گفتم به گفتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانتس و شوره بخوره خوار خواندم اینو که بخوار - خواندم او طو گفتم شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست خاک به سر آفتد خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیستی به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

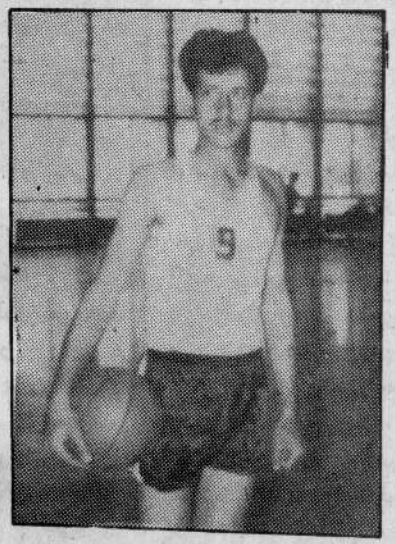
اما چیزی که مراد من حال بیفترسی آزاردهنده و آذیننده است. نسخه آخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویزهای شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه روح نبوده که دختر بگوید میگفتم بسا نیگفتم چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان دادم نمیتوانم مابن بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به بلکه زنده گی من طرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفتم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ و راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

# دفاع و



بچه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موقف شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیله و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای چیز - بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسا زده این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بیاد در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

# تست

بچه از صفحه ۷۷

۱) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرد. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هر چه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک ننمایید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۲) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۳) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

۴) شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانی صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشنایان تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میجوید.



# تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر -  
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده می  
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله  
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد  
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود  
 تا گویای ادا به نهایت به است التمسک  
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات  
 آن جوانان را به استفاده سالم از این  
 ورزش و هنر می نمایند .

# در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -  
 نده بود . \* \* \*  
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی  
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم  
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -  
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرسیم  
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی  
 به دست ما برسد تا حقیقت و یاد روغ بعضی  
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم  
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد  
 روشن گردد .

# مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند  
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د  
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن  
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان  
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-  
 تی نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف  
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم  
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند  
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است  
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -  
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه  
 همچو مطلق و واقعیت نداشته است . هر مودل (سر اسری)  
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشد پیدا جنبه  
 اجتماعی دارد .  
 هیچکس نتوانسته است که بر نسیم های پیدایش  
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب  
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .  
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی  
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای  
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های  
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار  
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب  
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در  
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویوحت های در رابطه  
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود  
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی  
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند  
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران  
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر  
 در جاده ها به معنایش می گذاشتند به مرکز مدیسی  
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل  
 میداد کلیسا های کاتولیکی دیوید جدید (دموت -  
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که  
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید  
 (پیداایش) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم  
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .  
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر  
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت  
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)  
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا  
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در  
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه  
 نود جوانان یکبار دیگر یاد مینی ژوب شدند مینی  
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای  
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز  
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه  
 مینی در آن زمان بر وجود می آورد قابل تذکر و جالب  
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در  
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل  
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های  
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . ویدون شک مینی  
 ژوب امسال سرودها و در در سرهای طلای ۶۰ را  
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی  
 ژوب است .

# تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه  
 تاه تیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و  
 چی پینتواد بیات نین هغسی زبوی او هنری  
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو  
 دیاره . یواخی سر به چینه فارسی  
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی  
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد  
 اد بیاتوبانندی خیل تاه تیرات گزاروی چی  
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی  
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد  
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل  
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم  
 کارارد چاله خوا ؟  
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط  
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی  
 مثلاً . داستاد تر ی مینی مقالی چی  
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی  
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه  
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست  
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی  
 چی د هغوی د (ادبی خیری) اش  
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد  
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو  
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو  
 شاهد یو . زونیز فرهنگی محیط به یوه  
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف  
 ارای یویل ته به نفرت سره کهل . اد بی  
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل  
 عادت گر خیدل دی تاسو دافغانستان  
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفه  
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت  
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم  
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیوالی  
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم  
 سوری لانندی نیولی دی . اود سیاست  
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر  
 دلته هره رخ به لری کویواسلو کویواتمانان  
 فل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به  
 سایدکولوی بانندی جویوه اغیزی لری . الب  
 داد جنگ لوج او برسد تاه تیرات دی چی  
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگرویان ده .  
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره  
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی  
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی  
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن  
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی  
 یعنی هم د نغد اویدولو سویه اوهم د نغد  
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به  
 برخه کی رایی . لکه دشخصیتونو شیکا وی  
 اهات . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری  
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه  
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی  
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی  
 اوافراق اسیز خبری یوجا - بل چاته ک نسبت  
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریانندی  
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی  
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگیمل  
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه  
 لهایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده  
 لرم . داخبره مطلق دملی و نه ده . لکه  
 چی زونیز دینتواد داستانی اد بیات د پسر  
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی  
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام  
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه  
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی  
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه  
 رحمان بابا چی وای  
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو  
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود.  
هفتم رئیس جمهور بود. دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروه‌های دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بی‌قیافه معلوم می‌شوند سیستم امر یکایسی می‌تواند زلزله‌های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید پایه‌ی پیش‌یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹  
بود و بخصوص پس بمسد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر را از خانه کشید.

و از این سرگردانی‌ها چهار سالگی گذشت که من مادرشدم دخترم بنوشه در قلمرو پراز هراس و وحشت خانه مادرش پسا گذاشت با پارتی در کانگرس که به نورو زبغباند تا مرگت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادرم گفتم پلاقم را از نورو بگیرد و مادرم از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرا نه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نورو به امتحان بگیرم اما میدانستم که با رفتن دوباره به خانه نورو به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی‌ها و زنا نام، تمام هستی ام عبارت بودند از کتا رجاده می که ادبای زیاد در آن میگذاشتند دیگر سیستم تمام هستی ام را میدیتم که چون قطره‌های اشک‌هایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و پویابله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

حس می بنوشه ام راتنوا - بسته بودم با خودم بیایوزم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از ساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم پرسید: ((چشمه؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفت: (حالی دکه فایده ندارد کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک نمیکنند اگر در جاده‌ها بسایه نی باز گریه میکنند بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نه - ش برامی جایی بود، رنتم و با و و با خانواد اش مرفسی شدم او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهایش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم، زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسرم نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرم.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود اول انگیزه ترس از دوباره به بند نورو افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها - جگرها لخته گی ام.

من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود، یگروز زیبا برایم گفت که استنباط کرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سرگشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای بیگانه برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگرستم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بودو ام که چه بی باوری می برمن هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و این آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش.

من از آن یکس نسوین شده بودم آنچه حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کرده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن نداندا شتم جز زمانیکه خریدارم میا - مدند و شش میبردنم و دوباره میاوردن.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زبیا را افشا کنمو درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: ((تو نیتانی که من در زندان هم نرفدارم اگر نام اصلی ات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسوین است و عروسم هستی، ترا خود به ضمانت آزاد میکنم و به پسرم نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که پناه میبردم دروازه دخولی محبس عمرم بود به هر دریچه یکه رو بردم به محبس عمرم باز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسوین عروس زیبا خود را معرفی کردم و پسر از آزادی پولیس مراد - باره تسلیم (خشویم)) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مریوما به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافت بود او هر باریکه میامد مراد بیدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگرفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میگردد باز هم در یافتم که فریب زبیا را خورده ام و باز وعده دروغ داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کردو نی به خانام بردو من سرگردان جاده یاس در او خا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا سا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه زد که بر سرم گذشت بود به آنها گفتم که شوهرم کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زبیا را خودم گفتم که دهر شب به گرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زبیا نام هورتم را غلط معرفی کرده بود همه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس موفق نشد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکوم ام. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق می شوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دم به اوسوخت به نامش سوخت را استشس نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسوین شده. پرسیدم: ((چرا آنروز که دختر وشو - هرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نداشتی)).

((من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکتیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میکرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم ام بی هیچان باقی بمانم.

اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده. اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر فدا بگردند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جریم سنگین تر بندی کنند.

امروز نورو است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نورو نبوده.

کی میدانند بازنده نورو بعد بنوشه در زندان موقعیت نورو را جشن خواهد گرفت - نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و با دختر که همسایه نورو که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. او سایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

آرش، قایم مارتین زبونه میاند

آرامش کنل را و آرامش کنل استفاده نماید. دکان همزیگی را

آرامش کنل از نسل نسل

بهترین تعمیر فنی کارهای برابری و تراش و غیره



فرهنگستان زینیت



# برای شما فال دیده ایم



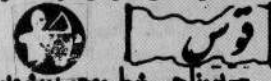
## میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خوش را با کمال بپذیرید.



## عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خوشی را ناراحت می‌سازید وقت که بزرگ کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روزی زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غیبی و ستان خوشی خود دری کنید.



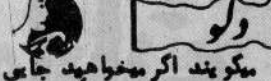
## کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌گیری در خوردن غذا های پروتئین دار که خود را با شاد از خانوادگی تان واری صمیمانه نماید.



## جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدید بهترین است کارهایی را انجام دهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



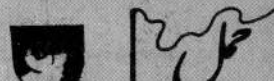
## دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خوش توجه کنید.



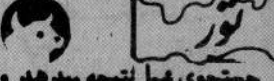
## حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



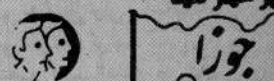
## عمل

احساسات خوشی را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خوشتر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



## جوزا

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌آید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچ کنید.



## جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کس نتواند توجه نمی‌دهد خود دار باشید.



## سرطان

کسانی که شما را تشویق می‌نمایند می‌کنند نت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



## اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



## سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در غیظ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوختن خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بپذیرند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را با یکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی‌های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فنق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تعصب بجا و بکندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشکین می‌شوید شما دلتان می‌خواهد در آن چه در اطراف تان می‌گذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواند در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام‌تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید.

بهمه در صفحه (۷۱)



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شما را درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

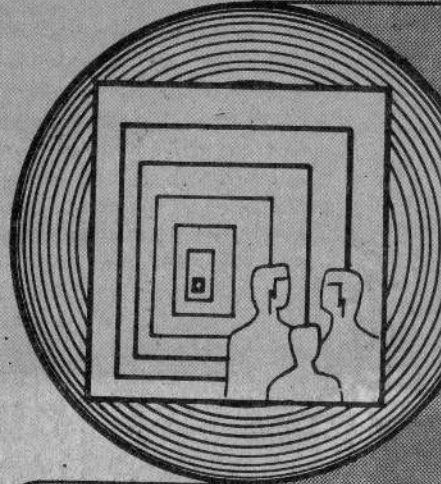
(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود را با وجود پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شما را ترک می‌کند. این تنها چیز است که شما را سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان می‌خواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شما را درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود را با وجود پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شما را ترک می‌کند. این تنها چیز است که شما را سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان می‌خواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.

# روانشناسی



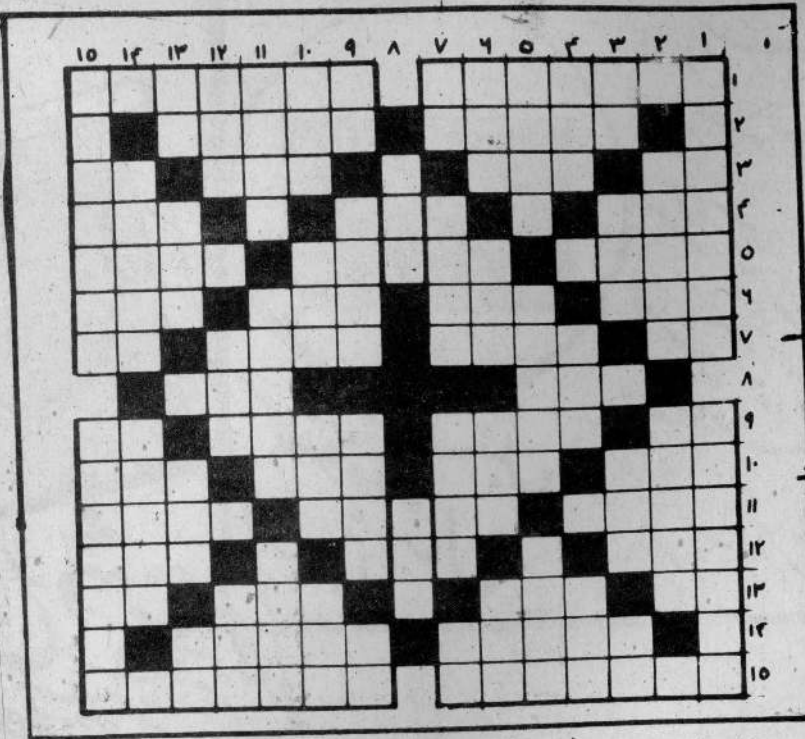
تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخواهید که چگونه استید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است. چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان می‌خواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟ اکنون شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از زبان سبکتر از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابل شما به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارند و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. (۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



# حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگاڼه مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ روان خېر خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذرخش مستور محصل طب معالجي كابل، زېد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولهه زرخونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خېر خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ع اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذرخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سېاهي اولهه برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز يزي، فرزانه فايقي اولهه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولگور، پسان، وحيده اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلې شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلې شريف آورد، چاپزه شانرا تسليم شوتد.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.   
 کجک که شاعر آن کوست؟   
 شکستن   
 چشم را خیره کند پرتو زیبایی تو   
 من و از دور تماشای تماشای تو

برای حل کننده گان جایزه های ذی کمال در نظر است.   
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگ   
 دو کتابچه پسرانند از بانگ ملی افغان   
 یک پوستر شاهپوی فاطمی تحفه فرهنگستان بزرگ افغان

بیلیون دالر بالغ گردد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد.   
 حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا در آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با اوقیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند.   
 این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند.   
 بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیایه تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.   
 هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست.   
 در این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و منظور تخمین می شود که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!   
 **شوکت های جاپانی:**   
 محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان در هم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود.   
 ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد و لسی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود مواد معدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
  - ۱- فرزند قربانی بیضمر - پسان مشترک المنافع.
  - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
  - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
  - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
  - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
  - ۶- واحدی در برق - راهنا ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
  - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
  - ۸- کوتاه به بشتو - آرزو.
  - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوبرو - من و شما.
  - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه - استفاده می کند.
  - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش.
  - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
  - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
  - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.   
 با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.   
 بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

- مغزی:
- ۱- آماده گی - توانایی داشتن کاری - از شهر های مذهبی در اروپا.
  - ۲- یکی از سینما ها - یکی از ادیان.
  - ۳- از فلزات - سوگند - از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
  - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد. خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
  - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در بشتو - نوعی موز.
  - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع بول - قسمتی از با.
  - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
  - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
  - ۹- به بشتو - استوار و با بر جا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
  - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
  - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
  - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
  - ۱۳- بوم (در بشتو) - جور و ظلم - بر بشت حیوان گذارند - از آلات موسیقی.
  - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند.   
 در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند.   
 علاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی با خصوصیات ویژه شدند.   
 به باسیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا



# سازگاری

# پرسش ها

بخیه از صفحه (۱۶)

# جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزام می بایستی به پای برسد و

دو سه موسم سال گلبار  
 تان بهمنه عمر بهت کرده  
 مرتلا نید  
 گلدرت عدوس خنچه دکتر نوآ  
 هر مطابرت ذوق خوشما  
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گلفروشی سنبل  
 گلفروشی سال



# عینک فروشی روشن

اگر میخواهید عینک با کیفیت و مطمئن بخرید عینک فروشی روشن  
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا ناس در عینک فروشی روشن  
 شایسته ترین عینک ها طنبر را از مشهورترین کشورها جهان  
 وارد و باز فروش می نماید در عینک فروشی روشن  
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزلک سینما پامیر

# دستاورانت محبت



بومرودوسر ریشیری عمر بنیره می فروخته اول در دست محبت برکنار  
 نماید دستور است محبت محبت و هر شرط بخر میور عدا خوب  
 رفیت لدرغ در همایا خلیس بر اولی سغایر  
 پنجشنبه دستور است محبت بر ورزه لدرغ است ۱۱-۲۰  
 بجا مومرک است محبت در عینک فروشی روشن  
 آدرس: حد اول حدار میورده عمارت است تصدیر بر عینک فروشی ت ۲۵۷۶۶

# رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه  
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی  
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایند. رستوران ذنب طلایی  
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد  
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو در سفله المانج

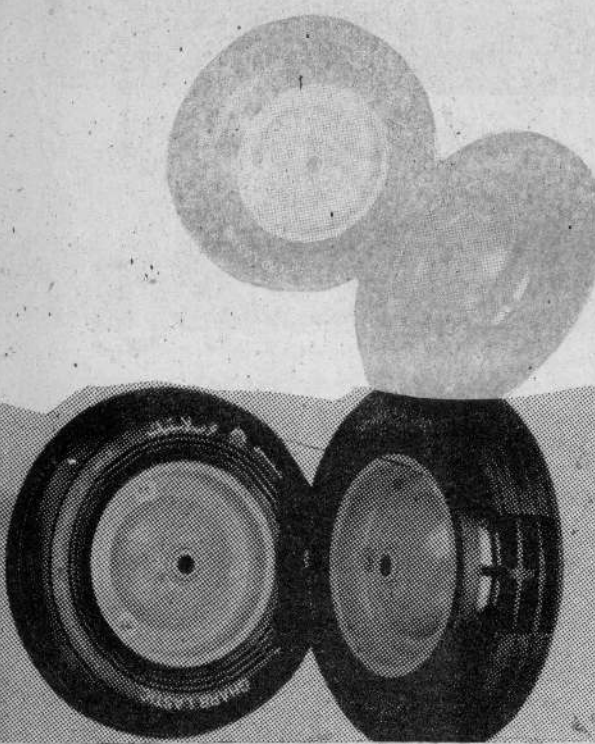
## فروشگاه جواد

اگر میخواهید به اطفال و خانواده تان از لباس های شیک استفاده نماید فروشگاه جواد را یاد بگیرید  
 این فروشگاه بهترین پلوشها کادو با مردانه ، دیشتر ، طفلانه ، جپر کادو با مردانه ، جاکت دامن زنانه ، تمام  
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کادو با زنانه را تازه دارد نموده و قیمت نازل عرضه میدارد .  
 آدرس : فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس : فاریاب مارکیت زرغونه میدان

# تایر موتر با اطمینان بیشتر



شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئید  
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.  
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم شده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها  
برده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق مستند و بین المللی  
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای نقل امسال و تا شین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهرگز برای راحت بشید.

آدرس فروش: محل حمل و نقل جاده نادر پستون، محله ماکیٹ، دوکان علامت رسا،  
سالک واٹ چلارانی چلانی مرکز سرلی علی محمد عطا دوکان محمد رضا دریا  
تلفون ۳۴۹۸۱

# مسافر بازار کبچہ

اگر قصد سفر دارید  
در بسہای خمیے آرام  
و ستریح ۳۰۳ سفر  
کنید.



بازار کبچہ بخیر بس شمارا  
از کابل به پنجری، سمنگان  
و مراد شریف مع الخیر میرساند  
آدرس:  
کابل - ساحه واقفانان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶ هزار  
 فیف کابری، گیت ۲۰۰۰۰ نوری، گیت ۴۰۰۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره  
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بدستور علی شمس گدا  
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلیم واری نماید  
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷  
 نماینده ذبیح موزیک در میرولیس میدان مقابل بانک پیل

ذبیح  
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتابچی  
 انواع قلمها خودکار و دستگیره و دستگیره  
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و سون  
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر نشریه باره  
 به قیمت نازل عرضه میدارد

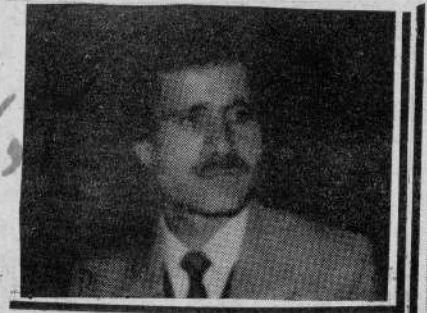
آدرس  
 زلفانخ، ایستگاه متری کولایی  
 پارک

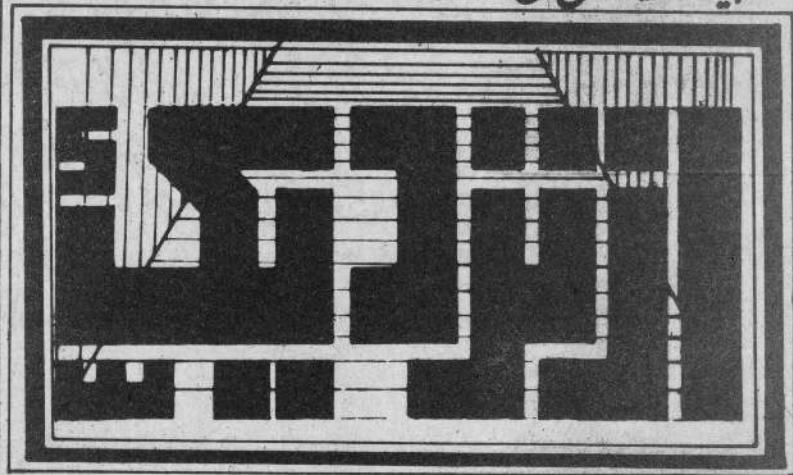
رهنمای در خرید  
 و فروش خانه  
 زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مساطات

روح الله تقیری

شهر نو چارراهی حاجی یعقوب متصل مسجد  
 جامع شیرپور  
 تلیفون ۳۲۰۴۹





بر سا زیم.  
 همکار گرامی و حیدالله  
 سلیمان زاده محصل بسو -  
 لیتخنیك كابل!  
 نزد يك بین مطلب (زن از  
 نظر پیشه وران، را همین  
 اکنون میجا بد.  
 (زن از نظر ساعت فروشی)  
 زن همچون ساعتی است که  
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر  
 يك ساعت سی دقیقه  
 میفادند و اگر شو هر مانده  
 شودو ایستاده گردد. با کپ  
 های تاو بالاوی را دو باره  
 کورک میدهند.  
 (زن از نظر گلکار) زن همچون  
 گل ما له ایست که شو هر را  
 مانند گل بر سر خشت میگرد  
 بد.

\* همکار خوب سلما زارا  
 فارغ لیسه آریا تا!  
 در مورد گله های تان باید  
 گفت که می بوط نزدیک بیسن  
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته  
 رسان نیست. ودر مورد سر-  
 کردنی (جسجو کردن بقیه  
 های مطالب) باید گفت، چسی  
 فرقی میکند همانطور که روزانه  
 از عقب سرویس های که دور  
 تر از ایستگاه منت توقف را  
 بالای منظر بین خویش میگرد  
 آزند. سر کر دان میشود بد.  
 یگان و قمت جستجو کردن  
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی  
 نه خواهد بود. از شوخی که  
 بکنیم، میگوئیم تا این  
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

\* همکار خوب فرو زان فروغ  
 حسن زاده فارغ التحصیل  
 لیسه مریم.  
 نزدیک بین یا ماینه اش  
 هر قدر این بفل و آن بفل  
 مطلب (علامت خار جی و خصلت  
 از نظر حکما) رادیده، نه توان  
 نست بداند که این مطلب  
 چقدر صحت دارد، امید بدم  
 از این جای اقتباس مطالب  
 تا تارا هم شما و هم دیگر  
 دوستان و همکاران مجله  
 تذکر دهند. صحتش باشد!!  
 گرامی خورج میرا و فاد  
 وردک!  
 نزدیک بین وای وای و لیکه-  
 ولیکه تر خو و سوسی لیکوا!  
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!  
 نوشته اید:  
 عشق بزرگتر از آسما زوبر  
 شکوه تر از ابدیت است.  
 و نزدیک بین مفر ما بد:  
 عشق اگر بیروز شود (خشو)  
 در قبال دارد.  
 \* همکار خوب مریم عبیدی  
 ومیجا ((منجاقی)) شان  
 چهرا عبیدی فزده فانا!  
 نزدیک بین نامه های  
 منجاقی تا تارا خوانده و در  
 سوال تان، این جواب را  
 منجاقی کرد!  
 مطالب مجله را جمع به هر  
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -  
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق  
 مختلف بدست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک  
 راورد سیداد هفت دوه متره  
 بی دمجلی در کار کونکو ستا  
 یسی شوی و هم وور سید،  
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس  
 چسی دخیر یلو وو نهوه، شکه  
 چسی دخیرو یلو به صورت کی  
 هر چیا فکر کاره چسی مو تر  
 خبله ستاینه کری ده. ستا  
 سی استعداد دقتی وو دی.  
 ستا سی نه یوه قسیم منته!  
 همکار خوب ناچه اسراف  
 محصل یو هنخی اقتصاد!  
 شعر تان رسید، دعا کنید  
 که یک روز بلند آفتاب بی، در  
 صفحات بیکران مجله صفحه  
 شعر جوانان دو باره رایج  
 شود. تشکر، شا عرابا شید!  
 \* محترم فریده شیرزی

\* محترم و هاب را سخ  
 محصل پوهنخی اد بیات!  
 نزدیک بین در مقابل سوال  
 تان میجا بد: بل می شود!!!  
 \* همکار عزیز شیماء عزیز  
 محصل انستیتوت پولیتخنیك  
 کابل.  
 از اینکه کلام حرفی به جز  
 یک طرح ادبی ندا شیده  
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا  
 میجا بییم.  
 اگر صد سال بعد از مرگم  
 بیایی و گویم را بشکافی،  
 و اگر قلبم خاک نشده باشد  
 خواهی دید که زوی آن نوس  
 شته شده هنوز دو مستخارم.  
 \* گرامی وورد محمد شاه  
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

\* همکار عزیز پان سنجیه آریا  
 لطیفی از لیسه لامه شید!  
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت  
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد  
 تان بالای چشم ما! اما .... از  
 گفته های نزدیک بین است که  
 ((زنده که نمود دمم به زور  
 دم)) نامه ما زیاد است و  
 امکان نشر جواب همه، کم  
 تشکر آشتی با شید!  
 \* دوست عزیز محب الله  
 دو سنتار محصل پوهنخی طب  
 نظامی!  
 سلام های شیر گرم تان را  
 میبیم، ولی انفسوس  
 که دو پنجا نیز بر چای برق  
 منتظاً وجود دارد. لذا از  
 جوش کردن آن معذرت نزدیک  
 بین را پذیرا شو بد. و اما  
 مطلب طنزی تا تارا به انجیر  
 (دستگاه خنده) تسلیم گردیم  
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه  
 نصب نماید.  
 \* همکار عزیز فرید احمد  
 از مکتب تخنیک حرفی سیر  
 چارده!  
 پیشنهاد تا تارابه ((پیشنهاد  
 خوان)) مجله سیر دیدیم،  
 تشکر!

از او سال فکاهی کل تکراری  
 تان تشکر میکنیم.  
 \* محترم بزرگ صاحب فارغ  
 لیسه خیر خا نه!  
 نزدیک بین بر سنبهای تان  
 را همین لحظه میجا بد.  
 س: آیا تنها بی برای  
 جوا نان قیامت است؟  
 چ: برای جوا تان چی که  
 برای بیرون هم قیامت است.  
 س: در زمانه های گذشته  
 زنها، مرد هارا سر تاج خود  
 میدادند - اما حالا چرا  
 محتاج خود میدادند -  
 چ: فرموده شما به جاست  
 ولی در نظر داشته باشید که  
 (تاج) همان تاج است. چیدر  
 آغازان (صح) بیاید و چسی  
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک  
 بین وراز دار باشی کیبای  
 هستند یا بد بگویم که رازدار  
 باشی پادشاه به خیر سابق  
 همکار نزدیک بین بود که  
 فعلاً دو شش از یار نامها  
 سبک شده و در جسر کیش  
 محترم دور بین نشسته نامه  
 های همکاران دور از مرکز  
 را میجو بد و نزدیک بین هم  
 عبارت از خودش میبا شد.  
 به امید آن که قناعت کرده  
 باشید.  
 \* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه انصاری!  
 باو حید صاحب بری در همین  
 او اثر مصاحبه بی انجام داده  
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهِ کسی مصاحبه  
 نمیکنیم، شما هم فکاهیات  
 تکراری نه فرستید. خلاص  
 دنیا گل و گلزار است. از شما  
 همکاران گل، یکچمن تشکر.  
 دوست و همکار فاطمی مجله  
 عشق الهامی زاده از بلقیس  
 نزدیک بین در مورد مطلب  
 تان ((علا مات عشق)) میفر-  
 ما بد: ای برادر، درین زمانه  
 سر چیه بدون آنکه ماعلا مات  
 عشق را نشر کنیم، هر طفل  
 وهر آدم حسن میبا ند که عل-  
 شق شده است.  
 \* همکار خوب مجله موشن  
 کولری.  
 نامه مفضل و صبا جانیه  
 تا ترا محترم نزدیک بین خواند

\* دوستدار مجله معبد یف  
 آسین هموش محصل پوهنخی  
 ادبیات.  
 نزدیک بین با خاوشی  
 نامه تا تارا که در پیشانی  
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا  
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-  
 ست به خاطر همین لوحه  
 نامه تان هر نوع مطلبی که  
 نوشته اید، بجا بد. ولی  
 انفسوس که برای چاپ چیزی  
 نیافت. منتظر نامه های چیز  
 دار تان هستیم.  
 \* همکاران صمیمی فاطمه  
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر  
 خانه.  
 نزدیک بین در قسمت  
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

\* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه حبیبیه!  
 نزدیک بین میفر ما بد:  
 پس خلاص، مساله حل است  
 وقتی از دوستان نزدیک همنه  
 منته مورد نظر تان هستیم،  
 از خود ایشان بوسیده کماز  
 کلام ملیت نشر یافت دارند.  
 تشکر!

### حکماکان همیشه گی نازبلا ذوق ششل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدرمیدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به امسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

### محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند امضای نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواهید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

### حکماکان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

### محترم منجوب به آرزو گو - هستای فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (مکدر دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا متبک - بیچ نان هستیم!

### حکما محترم فریبا فریبا از لیس ملائی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنانچه شده مطالب نان را بخوانید: از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن.

دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

### دوسته افران مجله میلای حنیفی - طایفه حنیفی و علیغماز لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

### حکما با سلیقه محمد عباس

### سعادت از لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کز بزرگ نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند شنبه همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

### احمد جوی پد حنیفی از لیسه عینا لیسورد شهید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهد. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گذاشت. با امید باشید!

صفیه امیری ششریقه - شمیری و انیسه جان.

شما هم ضمن گله - شعری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

### همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

### شاه پیروی مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

### فروزان جا هد محصل بود لشکریک کابل و هد پره از لیسه ملائی

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

### حکما و دایمی لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر حا لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیم: نگاهت کرده - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

### هما افسوس که نگاهت... حکما خوب عاشق الله - حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

### محترم دایمی لیلجان - ... ماجلی معلم دو حوربی - شوخی نگی پلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

### حکما عزیز نا عیده از لیس سلطان رضیه شهر مزاشرف

دور بین سوالات تا سراسر مفصلاً می جوابد - جواب سوال اول: نسی ازدواج نکرده است - اما خارج رفته است.

دوم - بلای از دواج کرده است.

سوم - از امکان یک هنر در دست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

### دوسته افران مجله زمین امید ما پشه امید از لیس حرف جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسید از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

### علاقه مند جواب به نامه هر قیه مرادی

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میا باشید. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است.

خوران گرچه خفته در جوارم حکما با جرات ... البته به گفته خود شان - امیسر - حسن وحفت - مطلب نان با روحیه مجله چنانچه بازو خیه آدرس مجله هم بران نبوداز اینکه یکی از حکماکان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیه نان هستیم روحیه نان عالی باد!



## نامه های ولایات



# به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به  
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.  
این موله مایع لکه برسان به خوبی از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹  
نمایندگی: دکان پخش، کوچه دست، تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، دکان شهر دویلی



با غذاهای لذیذ از  
مهمانان پذیرایی  
مینمایید

## پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین  
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.  
پایه رستوران، با غذاهای متنوع و شراب‌های گوناگون  
تلفیه‌ها را به شما عرضه می‌کند.  
بهمنی پایه رستوران، همه روزها از ساعت ۲۰-۱۱  
به نظر صرف‌گانه‌ترین قیمت در خدمت همیشه با شماست.  
کد رستوران: ۲۰۵۰۹

یکبار دیگر جایزه های بزرگ  
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت  
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود  
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی  
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد  
آدرس: شعبه الکتریک  
جاده نادر پشتون  
تلفون ۲۳۵۴۷

**آریان**  
**ویدیو**

ACKU  
 مدل  
 DS  
 350  
 22س  
 ۰۴۱۰۲



# یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از نمایشگاه - از زمان شروع  
 بهترین وقت برای خرید لباس است

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین  
 قیمت را خواهید دید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**